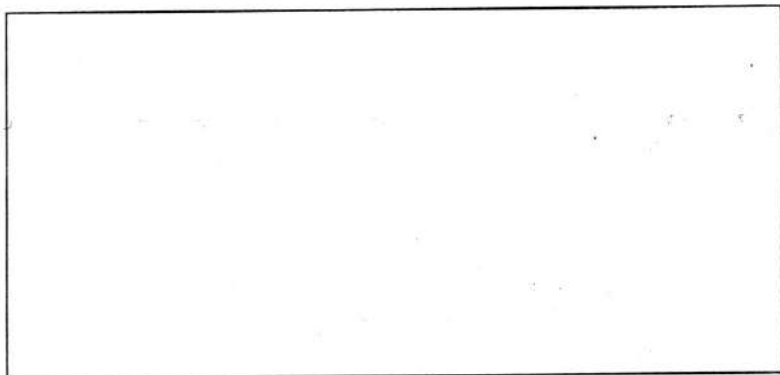


تاریخ امری نی ریز

جلد ۱

تألیف حبیب الله حسامی



شناسنامه کتاب

عنوان: نی ریز

نویسنده: حبیب الله حسامی

ناشر:

صفحه آرا و طراح جلد:

نوبت چاپ اول:

چاپ:

شمارگان:

قیمت:

شابک:

مقدمه

سابقه تاریخ :

نخستین بار تاریخ نگاری از معابد و مراکز دینی شکل گرفت و از میان مردم قدیم آسیا قوم یهود بیش از دیگران تاریخ نگاری کرده‌اند و حضرت عبدالبهاء تورات را اقدام کتاب تاریخ فرموده‌اند .

در اروپا تاریخ نگاری به همت یونانیان شکل گرفت و سعی میکردند واقعیات تاریخی و افسانه نویسی از هم متمایز شود ولی هرو دوت که او را پدر تاریخ لقب داده‌اند از این اصل کلی منحرف شد و در وقایع نگاری جنگهای ایران و یونان حقایق تاریخی را فدای تعصبات وطنی نمود مورخ دیگر یونانی گزنفون نیز کتابهایش خالی از اشتباهات تاریخی نیست ولی اطلاعات سودمندی بخواننده می دهد .

پس از یونانیان رومیان در تاریخ نگاری پیشقدم هستند ولی کتب آنها جنبه حماسی دارد تا نوشتن واقعیات تاریخی ولی با این همه تاریخ عهد باستان سرشار از گنجینه‌های پر ارزش قرون وسطایی است در جهان

اسلام تاریخ از دو منبع مهم سرچشمه گرفته یکی قرآن و دیگری سنت و حدیث زیرا در قرآن مطالب تاریخی بسیار برای تذکر و عبرت آیندگان آمده است از جمله داستان حضرت ابراهیم ، یوسف و تاریخ هود و عاد و ثمود و نمرود و غیره .

تعریف تاریخ :

در باب تاریخ و تعریف آن و فلسفه اش گرچه کتب بسیار نوشته شده و عقاید گوناگون ابراز گشته ولی هنوز هم در تعریف آن و حتی فایده اش اختلاف نظر وجود دارد . حتی عده ای پا را فراتر گذارده تاریخ را دروغ می دانند مثلاً برنارد شاو نویسنده معروف (۱۸۵۶-۱۹۵۰) در نمایشنامه شاگرد شیطان از زبان سردار انگلیسی که در جنگهای استقلال آمریکا تسلیم شد در جواب اینکه تاریخ در این باره چه خواهد گفت می گوید تاریخ مثل همیشه دروغ می گوید رسم اوست در حالیکه ممکن است تاریخ دروغ بگوید ولی دروغگو نیست در حقیقت این مورخ است که یا از عدم اطلاع و یا حفظ مصالح خاص دروغ می گوید ولی بالاخره روزی حقیقت روشن خواهد شد .

در تعریف تاریخ بزرگان علم و ادب و مورخین نامدار عقاید گوناگون ابراز داشته اند از جمله آرنولد توین بی (تولد ۱۸۸۹) در کتاب ۱۰ جلدی مطالعه تاریخ می نویسد تاریخ منظره ای است از آفرینش پروردگار که دائم در کار است و از خدا آغاز میشود که سرچشمه آنست و به جانب خدا روان است که مقصد آنست .

هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) در تعریف تاریخ می گوید تاریخ محکمه قضاوت انسانها است .

کارلایل تاریخ را چنین تعریف می کند تاریخ زندگی نامه مردان بزرگ است .

پروفسور ادک شات می گوید تاریخ تجربه مورخ است ساخته هیچکس بجز مورخ نیست تنها راه ساختن نوشتن آن است پراکلاف معتقد است که تاریخ اگرچه بر اساس واقعیات است اما به گفته دقیق به هیچ وجه واقع امر نیست بلکه عبارتست از یک سلسله قضاوتهای پذیرفته شده . ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸) عقیده دارد که محرک تاریخ محیط جغرافیا است .

مارکس در تعریف تاریخ می گوید تاریخ عبارت است از اقتصاد به اضافه ابزار تولید .

در حالیکه تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالیترین پدیده طبیعت می باشد لذا هر کس در هر شغل و مقامی باید کما بیش از علم تاریخ چیزی بداند و یا حداقل از تاریخ کشورش مطلع باشد .

تاریخ برای هر ملتی حکم حافظه را دارد همانطور که اگر کسی حافظه خود را از دست بدهد از رتبه فردی مفید و جامع به فردی بی مصرف و عاطل و باطل تنزل می کند همانطور هم اگر ملتی تاریخ نداشته باشد یا بدان بی علاقه و کم توجه باشد نمی تواند در مسیر تاریخ قرار بگیرد زیرا تاریخ به ما روح میدهد و جان میبخشد و ملت بدون تاریخ ملتی مرده میباشد .

سرچارلز فورث SIR . charls furth مورخ مشهور انگلیسی نوشته است که تعریف تاریخ آسان نیست اما چنین می نماید که تاریخ وصف زندگی جامعه های بشری و بیان کیفیت تحولات عقاید و افکار است و شرح اوضاع و احوال جامعه را نیز در بر می گیرد .

یکی دیگر از بزرگان علم و ادب بنام TREVEL YUN وین معتقد است که تاریخ رقیب علوم کلاسیکی یا ادبیات و علوم سیاسی نیست بلکه تاریخ خانه ایست که اینها همه در آن جای دارد و مانند سیمانی است که جمیع تحقیقات مربوط به طبیعت و اعمال بشر را به یکدیگر پیوند می‌دهد و همه را نگاه می‌دارد کروچه Croce فیلسوف و مورخ و نویسنده مشهور ایتالیایی تاریخ را به نظر دیگر می‌بیند و از مجموع عقاید او چنین بر می‌آید که هر حقیقتی تاریخ است و هر معرفتی و علمی معرفت و علم تاریخی است .

اما عقاید مخالف و گاه مضحک هم درباره تاریخ ابراز شده مثلاً هنری فورد مشهور گفته است که تاریخ چرند و پرند و یاوه سرائی است . کانت فیلسوف بزرگ آلمانی تاریخ را نمایشگاه خودپسندی و جاه پرستی و حرص و طمع و بدنهادی آدمی خوانده است و امیدش به آینده ایست که در آن عقل و خرد حکمفرما باشد .

هگل در جای دیگر دین را رکن اعظم تحولات تاریخی به حساب آورده است و سرادوین ری لنکسر SIR edwin ray lankeser عالم علوم طبیعی تاریخ را بیفایده شمرده و معتقد است که شاگرد باید با طبیعت بیشتر آشنا شود و بجای ادبیات و تاریخ به علوم کاشف اسرار طبیعت بپردازد .

شاید علت این اختلاف عقاید و بدبینی و بدگویی درباره تاریخ روشن نبودن معانی و مفاهیم مربوط به بعضی از مباحث گوناگون تاریخ باشد زیرا هنوز اکثر اصطلاحات مربوط به علم تاریخ چنانکه باید و شاید روشن و واضح نیست و علم تاریخ و معلومات تاریخی و شرح وقایع و عالم تاریخ و فلسفه تاریخ با هم ادغام گشته و باعث ابراز چنین عقاید متفاوت گشته

است زیرا وقایع نگار با مورخ فرق دارد وقایع نگار تحت شرایط زمان و مکان آنچه را که حتی مطمئن است دروغ می باشد باید بنویسد چون مجبور است ولی مورخ با توجه به اسناد موجود سقیم را از صحیح باز شناسد و حقیقت واقع را بنویسد و فلسفه تاریخ را که ایجاب میکند علل و اسبابی را که موجد وقایع تاریخی می شوند مورد بحث قرار دهد و روشن نماید که حوادث مهم تاریخ معلول چه عواملی میباشد .

در این هیچ شک نیست که وقایع نگاران و تاریخ نویسان و شاهان و بزرگان بارها در نوشته‌ها و کتیبه‌ها حق را باطل جلوه‌گر نموده و حقایق را وارونه جلوه داده و آنرا نادیده گرفته اند که متأسفانه در دوران قاجاریه ما بسیار به چنین مواردی بر میخوریم که از همه آشکارتر ناسخ التواریخ است یکی از مورخین ایرانی در کتاب خود مینویسد شاید بتوان گفت در تاریخ معاصر ایران هیچ تحریف و وارونه نویسی به پای نوشته‌های مورخ الدوله سپهر مولف ناسخ التواریخ نرسد^۱ گرچه حضرت عبدالبها در این باره میفرماید :

مرحوم سپهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع تعبیرات اقبیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات موکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشتم نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بوده لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الان موجود ولی هنوز

زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد.^۲

اهمیت تاریخ :

در اهمیت تاریخ همین بس که در قرآن مجید می فرماید :

و لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب^۳

و حضرت بهاءالله می فرماید : قل یا قوم تفکروا فی القرون الاولی این الجبابره و الفراغنه، این صفوفهم و الوفهم ... سیفنی ما ترونه الیوم و ینی ما قدوس لدی الله العز اسوده^۴

همچنین در یکی از الواح می فرماید :

« بگو ای دارای چشم گذشته آئینه آینده است بینید و آگاه شوید

شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید »

بر مبنای همین بیان احلی هیکل مبارک در بسیاری از آثار نازله خویش به وقایع تاریخی اشاره فرموده و کردار و گفتار امت زمان خویش را با احوال و اطوار امم سابقه مقایسه فرموده‌اند و با اشاره به عاقبت حال آنان آیندگان را نصیحت و انداز نموده‌اند در حقیقت در این آئین نازنین طلعات مقدسه خود مورخ بوده‌اند حضرت بهاءالله در کتاب ایقان شرح حال انبیای قبل و عاقبت معاندین و استقامت و جانفشانی اصحاب اولیه را تشریح و در لوح شیخ و سلطان به مواضع تاریخی اشاره فرموده‌اند و حضرت عبدالیه که کتاب نفیس مقاله شخصی سیاح و تذکره الوفا را نگاشته‌اند و احاطه

۲- محاضرات جلد ۱ ص ۵

۳- سوره یوسف آیه ۱۱۱

۴- آثار قلم اعلی جلد ۲ ص ۱۱۹

علمیه هیکل مبارکش بر دانش تاریخی موجب حیرت و شگفتی علمای این فن بوده عنایت و علاقه حضرت ولی امرالله به تاریخ و علی الخصوص تاریخ امر خود حدیث دیگری است و ترجمه تاریخ نبیل و تألیف گادپاسزبای **GOD PASSES BY** دلیلی بارز بر این مدعا است.

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به فرزند گرامیش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام میفرماید: فرزندم من اگر چه در تمام طول تاریخ همراه گذشتگان زندگی نداشته‌ام ولی وقایع حیات آنها را بدقت خوانده‌ام و آثاری که از آنها باقی مانده را بررسی نموده‌ام و با این کار گویا من در تمام این مدت زنده بوده و حوادث تلخ و شیرین زندگی همه را از نزدیک دیده‌ام و با آنها بوده‌ام گویا من عمر جاویدان داشته‌ام.^۵

از بیان این مبارک اهمیت تاریخ کاملاً واضح و مبرهن می‌گردد.

مطالعه تاریخ امر برای احبای الهی از این جهت نیز دارای اهمیت است که وقایع گذشته در آثار الهی به وفور در اثبات مقولات متعدد مورد استفاده قرار گرفته است و تاریخ این افتخار را یافته است که یکی از وسایل مهم هدایت نفوس به شاطی بحر عرفان و شاهراه دیانت و تقوی به حساب آید.

ثمره تاریخ درس عبرت برای نسلهای آتی است زیرا تجربیات گذشته به تجربه فعلی افزوده زندگی را پربارتر و پر مایه تر میکند. تاریخ وسیله‌ای است بسیار نیرومند که آنچه در گذشته واقع گشته تصویر می‌کند و پرتوئی بر زمان آینده می‌افکند و صفحه ضمیر آدمیان را

از قهرمانان و مقدسین و شهیدان پر می کند و در هر خواننده‌ای استعداد‌های نهفته در وجودش را چنان بیدار میکند که تصورش را هم نمی‌کرده است.

تاریخ به جهان و به تجارب انسانی معنا میدهد و الهام میبخشد تسلی میدهد و سبب روشنی اندیشه میشود و حیات بشری را غنی و بارور مینماید.^۶

بعبارت دیگر تاریخ تصویری است از گذشته بمدد تخیل و تعقل و برپایه مواد و مصالحی است که از نسل‌های پیشین به جای گذاشته شده و هر تاریخ نگار از شیوه تاریخ‌شناسی خویش مدد گرفته و کار تازه‌ای آفریده است زیرا تاریخ‌نگاری نوعی هنر است که مورخ باید هم بشناسد و هم بشناساند.

رمز و راز تاریخ شکافتن گذشته است و پی بردن به علل بروز حادثه و تجسم آن برای آیندگان که راه‌های متعدد دارد و یکی از آنها شرح حال نویسی از خود یا دیگران است.

ما خواه و ناخواه بسوی تاریخ که عبارت از بازگوئی وقایع مهم و برجسته زمان است کشیده می‌شویم و اگر مورخ با بی‌نظری و بیطرفی وقوع وقایع را آنطور که بوده نه آنطور که او دلش میخواهد باشد بر صفحه کاغذ نقش نماید راهگشای نسل‌های آینده در کشف علل و وقایع تاریخی شده و به علت ظهور و سقوط تمدن‌های مختلف پی میبرد ولی اگر خدای نکرده نویسنده نسبت به موضوعی خاص بی‌اطلاع و یا مغرض باشد صفحه تاریخ را لکه دار و خود را در نظر اهل انصاف روسیاه می‌نماید برای مثال

ناپلئون که در تاریخهای فرانسوی سرداری کم نظیر و متفکری عمیق و مبشر آزادی و برابری بشمار میرفت در کتابهای انگلیسی مردی خودپسند و ماجراجو و کم تدبیر محسوب می‌شد و اگر آنچه تولستوی در فصل آخر کتاب جنگ و صلح درباره نقد عملیات جنگی ناپلئون و شخصیت نالستوار و اندیشه بی انسجام او آورده است راهنمایی محسوب شود در کتابهای روسی قدر او باید از اینهم کمتر می‌بود و یا مثلاً هون‌ها در بیشتر کتابهای تاریخ اروپائی مردمانی بدوی و بی‌فرهنگ و غارتگر محسوب می‌شوند و از فضائی که ترکان به مناسبت خویشاوندی به آنها نسبت می‌دهند نشانی ندارند از طرفی ترکان در تاریخ کشورهای بالکان مظهر خشونت و ستمگری و بی‌رحمی اند و در آنها از شجاعت و لشکرآرائی و جهانداری که ترکان به آن مفتخرند ذکری نیست.

و یا مغولها در کتابهای عربی و فارسی آیت قساوت و تخریب و خونخواری اند اما در کتاب مجارها و ترکان که با مغولان نسبتی دارند از تأثیر آنها در رونق آبادی و تجارت و تسهیل آمد و شد میان ملت‌ها و پیشرفت هنر سخن میرود ای کاش مولفان کتب تاریخی فخر و گزافه را کنار می‌گذاشتند و نکوهیدن و سرزنش دیگران را رها میکردند صورت وقایع را چنان که میبود مینگاشتند ظلم و ستم دشمن را بزرگ نمی‌کردند و مظلوم نمائی دوست را چند برابر نشان نمیدادند .

درس تاریخ در تکوین روحيات ما موثر است زیرا ما غالباً نگرش سیاسی و اجتماعی خود را از نوع تاریخی که می‌آموزیم کسب میکنیم و احساسات ملی ما را وقایع تاریخی به صورتیکه خوانده‌ایم و به ما تدریس کرده‌اند مایه میدهد .

آشنایی با تاریخ انسان را از بسیاری فریبه‌ها و دلخوشی‌های بی حاصل و خودخواهی‌های شیطنانی مصون داشته و نگاه تیزبین خود را از ماوراء صفحات نامحدود تاریخ گذرانیده در ورای حوادث تجسس نموده تا آنچه را که با چشم عادی نمیتوان دید ببیند و زندگی محدود و کوتاه خویش را از طریق تاریخ با زندگی گذشتگان پیوند دهد و از اعمال صحیح و صواب آنها پیروی نموده و از اشتباهاتشان درس عبرت بگیرد اولین کسی که تاریخ را آئینه عبرت دانست الحق که تعبیری نیکو آورد چرا که واقعاً حکم آئینه جهان نما و زمان نمائی را دارد که همه حوادث گذشته را میتوان در آن دید و از بسیاری رویدادها می توان برای بهتر زیستن عبرت گرفت .

در مورد فوائد تاریخ باید گفت انسان هر چقدر هم که حافظه‌اش قوی باشد قادر به ثبت و ضبط تمام وقایع و خاطرات تاریخی نیست و دیگر این که تاریخ یک آئینه عبرت و اسباب تنبه است بنابراین مراجعه به وقایع تاریخی هم جنبه آموزشی و یادآوری دارد و هم وجدان اخلاقی انسان را بیدار نموده و او را در محل و موقع صحیح اجتماعیش قرار می‌دهد و بلکه زندگی را برای او معنی دار میکند . در بین علوم تاریخی رشته‌ای به نام فلسفه تاریخ وجود دارد که علمی مستقل به شمار می آید و آن نتیجه گیری فلسفی از سیر تاریخ است و بعبارت دیگر استنتاجات منطقی از وقایع تاریخی و عمومیت دادن و کلیت دادن آنها است . اینکار در آثار مقدسه ادیان و در آثار غیر دینی از قدیم الایام شده است . چنانکه در بین آثار نزولی امر بهائی قسمت اول کتاب مستطاب ایقان را می توان از یک نظر فلسفه تاریخ دانست زیرا در آن از تاریخ ادیان اصول کلی استنتاج شده است.

همچنین در آثار مبارکه‌ای چون رساله مدینه از حضرت عبدالبهاء و لوح قد ظهر یوم المیعاد از حضرت ولی امرالله این نحوه کار را میتوان مشاهده کرد. بنابراین علاوه بر بهره گیریهای فردی اصول کلی نیز از تاریخ قابل تحصیل است و این فایده دیگر مطالعه تاریخ میباشد.

فایده دیگر استدلال تمثیلی است زیرا گاهی اوقات برای اثبات موضوع مورد نظر از وقایع تاریخی مدد می‌گیریم.

در کتاب گوهر یکتا اثر امه البهء روحیه خانم می‌خوانیم که حضرت ولی امرالله توجه خاصی به متون تاریخی داشته‌اند و کتاب گبینی را همواره حتی در حین مسافرتها همراه داشته‌اند و یا می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء به تاریخ بسیار اهمیت می‌داده‌اند و جوانان را تشویق به مطالعه و غور در متون تاریخی و ایراد نطقهای تاریخی می‌فرموده‌اند و از جمله نطقهای نوزده جوان که به ترغیب ایشان درباره حیات حضرت نقطه اولی ایراد شده است و اینها به خاطر همان استفاده استدلال تمثیلی است که از تاریخ باید بشود.

تاریخ کارنامه نوع بشر است کارنامه اعمال و نیات و رویاها و موفقیت‌ها و شکست‌های او در طی دوره طولانی ظهور و بروزش در این کره خاکی است تاریخ داستانی حقیقی است که شرح میدهد که چگونه و چرا ما به این مرحله از زندگی خود رسیده‌ایم و در حقیقت تاریخ حافظه نوع انسان است و فقط مختص به ما آدمیان است زیرا بطوریکه میدانیم حیوانات تاریخی ندارند و آنچه هم به نام تاریخ طبیعی در مدارس تدریس میشود نتیجه افکار و تجربیات انسانهاست و گرنه حیوانات به علت نداشتن عقل از این دغدغه‌ها برکنارند.

وظیفه مورخ :

تدوین یک تاریخ جامع صحیح بروش جدید مستلزم استفاده از مدارک و اسناد متعدد گوناگون و مراجعه به کتب و رسالات بیشمار داخلی و خارجی و توجه به تأثیر عوامل مهم روحی و ایمانی و حتی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در هر عهد و زمان در پیدایش حوادث و وقایع و جستجو در گوشه و کنار و زوایای تاریک زمان و مکان است که کار یکی دو تن و یکی دو سال نیست.

بل مستلزم تحقیقات و تجسسات مداوم هیأت‌های بزرگ علمی و صرف مبالغ معتنا بهی پول در مدتی قابل ملاحظه است و متأسفانه هیچ یک از این عوامل فعلاً فراهم نیست و اگر هر چند گاه کوشش‌هایی حیرت‌انگیز در اثر نبوغ و پشتکار و ایمان و حوصله عده‌ای میشود و قدم‌هایی بس بزرگ در این راه پرییچ و خم برداشته می شود در حکم شررهائی است که در هوا افسرده می گردد و تازه کار این بزرگان نیز بی غل و غش و کامل و جامع طبعاً نبوده زیرا چنانکه گفتیم همه عوامل مذکور را در اختیار نداشته اند .

برای تدوین یک تاریخ جامع در مرحله اول مدارک معتبر و متعدد و دقیق لازم است که این مدارک از خشت ایوانها و راهها و آب و هوا و کوه و دشت گرفته تا بالاخره کتب و اسناد و نوشته‌ها و عهدنامه‌ها را شامل می شود و البته یکی از بزرگترین منابع یک مورخ کتب تاریخی مقدم است .

کار تاریخ شناس این است که میان وقایع گذشته و اطلاع ما از آن وقایع در وضع موجود ارتباطی برقرار کند لذا باید دراین مورد از مدارک عینی و تجربی موجود مانند آثار هنری و تاریخی کتیبه ها و دست نوشته ها و حجاریها و مدارک دیگر حداکثر استفاده را بنماید زیرا زمان حال نیز

برای آیندگان زمان گذشته خواهد شد و این آگاهی و اطلاع ما از گذشته است که تاریخ نامیده می شود نه اینکه گذشته خود تاریخ است. زیرا مورخین نباید مزاربانان تاریخ باشند.

از دوران بسیار قدیم تاریخ برای اغلب ملل متمدن جهان و ملی که بعدها متمدن شدند اهمیت خاصی داشته است ملت بدون تاریخ مانند آدم بدون شناسنامه است.

هدف اساسی تاریخ نگار بررسی و تعلیل روندها و رویدادها و آراء و اندیشه‌های دوره مورد پژوهش است در عین حال یک نوشته تاریخی خود بازتابی از آراء و اندیشه‌های تاریخ نگار در زمان نگارش است.

زیرا وقایع نگار کسی است که حوادث واقعه را چنان که شاهدان معتبر عینی نقل کرده‌اند با رعایت توالی زمان وقوع آنها ثبت میکند در حالیکه مورخ به منابع مختلف دسترسی دارد و آنها را با هم مقایسه و سبک و سنگین می کند و از تجزیه و تحلیل حوادث و بیان علت و معلول ابا ندارد و احیاناً حوادث را در چارچوب مشخصات عصر و احوال جامعه و فرهنگ مردم قرار می دهد و تفسیر می کند در حالیکه وقایع نگار که البته کارش اساس پژوهش مورخ است به شنیده‌ها و دیده‌های موثق اکتفا می نماید.

هم فرهنگ و بستر و هم فرهنگ اکتسفورد می‌نویسد که وقایع نگاری ثبت وقایع است با رعایت نظم زمانی آنها و بصورت تفصیلی و پیوسته به یکدیگر ولی معمولاً این وقایع بدون تفسیر و یا تجزیه و تحلیل نقل و ارائه می‌شوند.^۷

یکی دیگر از وظایف مورخ آن است که وقایع مهم تاریخی را از نظر اهمیت و اثری که در جامعه می گذارد با توجه به تقدم و تأخر زمانی ثبت می نماید مثلاً در ناسخ التواریخ مسافرت ناصرالدینشاه به اروپا از اهمیت تاریخی فراوانی برخوردار بوده و صفحات زیادی را اشغال نموده زیرا مولف آن جیره خوار حکومت قاجار بوده و فقط برای خوش آمد شاه قلم بر صفحه کاغذ گذارده و خود وابسته به آن دستگاه بوده و برعکس در همین کتاب ناسخ التواریخ از سفر ملاحسین بشروئی به طهران و ملاقات با حضرت بهاءالله ذکری نشده زیرا از نظر مؤلف آن کتاب این موضوع هیچ اهمیتی نداشته ولی در کتاب گادپاسسزبای **GOD PASSES BY** واقعه مسافرت ملاحسین به طهران در نهایت اهمیت ذکر شده و از مسافرت شاه به اروپا اصلاً ذکری به میان نیامده است پس نتیجه می گیریم که تاریخ را به منزله ثبت وقایع و مطالب دورانی می توان دانست که در ادوار بعد قابل تأمل و تفکر و یادداشت کردن بدانند که البته نظر و هدف مورخ عامل اصلی این تشخیص می باشد .

چون علم تاریخ یکی از شریفترین و جذاب ترین مباحث علوم انسانی میباشد که مطالعه آن مانند کلیدی است که باب تجربه های تلخ و شیرین و سرگذشت آباء و اجداد ما را می گشاید لذا در تعریف تاریخ می توان گفت تاریخ معلم انسانهاست و یا تاریخ شناسنامه تمدن و زندگی آدمی بر روی کره خاکی است و تاریخ مانند چراغی که هرگز خاموش نمی شود راه آینده را نشان میدهد و بر همین اساس دیانت بهائی تاریخ را ارج مینهد چرا که حیات این دیانت از منظری تاریخ جانپازی ها و شهادت های پیروان امر مبارک است .

در باب اهمیت تاریخ همین بس که حضرت ولی امرالله اقدام به تحلیل تاریخ مبارک فرموده‌اند لذا ارزش و اهمیت تاریخ ما را و می دارد که به حفظ جزئیات وقایع تاریخی دیانت مقدس بهائی پرداخته حتی از ذکر سرگذشت نقاط بسیار دورافتاده و وقایع کوچک نیز غافل نشویم چه بسا قادر به دریافت عظمت امر مبارک از سرگذشت همین نقاط خواهیم بود .

بررسی علل وقوع و نتایج حوادث تاریخی امر متأسفانه در آثار مورخین بهائی کمتر مورد توجه واقع شده زیرا تاریخ آئینه وقایع دوران است و تاریخی که در نمایاندن و تشریح واقعیات نارسا و بدون توجه به مستندات لازم و معقول تحریر شود نمی تواند رسالت واقعی خود را ایفا کند و چنانچه بایسته است اعتماد خوانندگان و نسلهای آینده را به خود معطوف دارد .

شرح مجهودات یاران راستان و فارسان میادین خدمت و مهاجرت در سنوات گذشته هر اندازه محکمتر و مستند تر باشد اعتبار متون تاریخ امر را بالاتر خواهد برد و این وظیفه مورخین بهائی است که با توجه به مسئولیت خطیری که از این جهت بر عهده دارند با دقت نظر و تیزبینی خاص و علم و اطلاع کامل و بی طرفی صرف به درج مطالب تاریخی اقدام نماید .

اگر در حفظ و ضبط این وقایع هر چند هم جزئی باشد کوتاهی کنیم تاریخ ما افتادگی و نقص فراوان خواهد داشت و اگر حضاران به علت شرم حضور و رودربایستی یا علل دیگر شهامت ابراز اشتباهات و یا قصورها نداشته باشند مسلماً آیندگان ما را نخواهند بخشید البته باید بدانیم که گفتن خاطرات و یا نوشتن آنها و شرح وقایعی که شخص خودش در آنها

ذخالت داشته به هیچ وجه بزرگنمائی و افتخار بیجا و غرور نیست ما چه بخواهیم چه نخواهیم بخشی از تاریخ امر هستیم شرکت ما در تشکیلات، حضور در کلاسهای تابستانه و تزئید معلوماتی، مسافرتهاى تشویقی، اذیتها و آزارهائی که متحمل شده‌ایم همه و همه جزئی از تاریخ امر مبارک است. ولی متأسفانه بعضی اوقات کم لطفی و یا شاید بی توجهی افراد باعث میشود که بعضی مسائل تاریخی متروک شده و از یادها برود مثلاً درباره همین تاریخ نیریز بارها از یکی از منسوبان که خود در کوران جریان انقلاب بوده و شاهد عینی ماجراهای فشار بر احبا خواهش نمودم مشاهدات خود را برای ثبت در تاریخ بنگارد تا بنام خودش در این کتاب درج نمایم ولی متأسفانه توجهی نکرد و حالا هم در دیار غربت مسلماً آلوده مسائل مادی و زندگی تجملی غرب شده و نه تنها تاریخ امر بلکه شاید وطنش را هم فراموش کرده است.

تا آنجا که مؤلف اطلاع دارد غیر از مطالبی که تحت عنوان فصل خاصی در اغلب کتب تاریخی امری و غیرامری درباره وقایع نیریز نقل شده ۳ جلد کتاب امری درباره نیریز تألیف گشته است یکی تاریخی است که ملامحمد شفیع نیریزی مرقوم نموده و همان است که مورد استفاده و استناد جناب نبیل قرار گرفته و متأسفانه هنوز به زیور چاپ آراسته نگشته و گویا در محفظه دارالاثار ارض اقدس میباشد دوم کتاب نیریز مشکبیز تألیف محمدعلی فیضی است که فقط دوران حضرت وحید را مرقوم داشته و جنبه حماسی آن واقعه را بیشتر مدنظر داشته .

سومی کتاب لمعات الانوار تألیف محمد شفیع روحانی است که برای تهیه مطالب آن زحمت بسیار کشیده شده است ولی متأسفانه چون جنابش مورخ نبوده بیشتر به شرح جزئیات خانواده خود و ارتباط فامیلی و

نسب اهالی نیریز پرداخته که برای افراد غیر نی ریزی اصلاً قابل توجه و استفاده نمیباشد و حتی کتابی را که با این همه زحمت تألیف نموده است به یک ویراستار و صاحب نظر ارائه ننموده تا از لحاظ فن کتابت بررسی و اصلاح شود و ملاحظه میشود که کتابی با ۶۵۰ صفحه دارای ۵۲ باب و فصل است. در حالی که کتاب فرائد با آن عظمت فقط دارای دو باب است و متأسفانه این کتاب نفیس در چاپ دوم نیز عیناً همان مطالب و فصل بندی تکرار شده جز اینکه دو جلد در یک جلد و اسامی اشخاص و پاورقی به آخر کتاب نقل شده است.

حقیقت واقع این است که نه جناب فیضی نیریزی بودند و نه جناب روحانی مورخ لذا وجود کتابی در شرح وقایع نی ریزی ضروری به نظر میرسید تا دور از حشو و زوائد و فارغ از ذکر جزئیات و تکرار مکررات لب مطالب جهت اطلاع نسل جوان کنونی و آینده ذکر شود مولف امیدوار است این همان کتاب باشد.

به علت کثرت مطالب و برای جلوگیری از حجیم شدن کتاب تاریخ نیریز در دو بخش تنظیم میگردد.

بخش اول وقایع شانزده گانه از ابتدای نفوذ امر مبارک در نیریز تا وقایع انقلاب اخیر و بخش دوم تحت عنوان نیریز در آثار دیگران مطالبی را که مورخین و محققین به صورت پراکنده در کتب خود آورده اند برای تکمیل مطالب مربوط تاریخ امری نیریز در بخش جداگانه ای تقدیم علاقه مندان می گردد.

حبیب الله حسامی

مدینه الله شیراز - رضوان ۱۶۴ بدیع

پیشگفتار

تاریخچه جغرافیایی نیریز

نی ریز یکی از شهرهای بسیار کهن و قدیمی ایران و یکی از شهرستانهای وسیع فارس است که مساحت آن قریب ۱۳۰۰۰ سیزده هزار کیلومتر مربع است و در دشت بزرگی به همین نام قرار دارد .

این شهرستان از لحاظ آب و هوای سالم و مطبوع به نحوی شهرت داشته که اطبای سابق به اشخاصی که امراض مزمن داشتند ، مدتی توقف را در نیریز توصیه و سفارش میکرده اند .

در کتاب هفت اقلیم آمده است : نیریز بحساب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیاری از جاهای با نام و نشان رجحان دارد و برجنوب آن مقام موضعی است موسوم به تخت چرانداب که محل صحبت احباب و جای معاشرت اهل صهباست .

نیریز به مناسبت وفور میوه و اعتدال هوای فصول چهارگانه به شربت خانه فارس معروف و موصوف گشته است .

تاریخچه بنای اولیه نیریز بدرستی معلوم نیست اما آثاری که از غارهای حوالی دریاچه نیریز به دست آمده قدمت تمدن را در حوالی این شهرستان می رساند .

در کتب قدیمی و داستانی وقتی نامی از سلسله کیانیان برده میشود مینویسد : هشتمین پادشاه این سلسله که داراب شاه پسر بهمن شاه و همای بوده بانی شهری در دل دشتی وسیع در منطقه خوش آب و هوای جنوب شرقی خطه پارس بوده که نیریز نیز جزئی از آن است. سپس داراب شاه ، دختر پادشاه روم را به زنی گرفت که نتیجه آن تولد اسکندر بود .

او پس از ۱۲ سال سلطنت مملکت را که شامل مناطق وسیعی از نیریز ، فسا ، فرگ ، داراب ، جشن آباد(ایج) ، استهبان ، بندرعباس، ایزدخواست بود را به جانشینان خود سپرد . نیریز در زمان تشکیل دولت ماد نیز وجود داشته است . آقای دکتر احسان یارشاطر ، پژوهشگر ، محقق و استاد اسبق دانشگاه تهران و آمریکا و سرپرست هیأت ایران شناسان مینویسد : زبان (ت - ا - ت - ی) تاتی ها نیریز همان زبان عصر دولت ماد است یا به عبارت دیگر دنباله زبان مادهاست . در آباهه طشک نیریز آثار چندین سد موجود است . اهالی معتقدند که این سدها را بهمن شاه ، ششمین پادشاه سلسله کیانیان بنا نهاده است .

ابوالکلام آزاد در کتاب ذوالقرنین (کوروش کبیر) مینویسد : چون بهمن پسر اسفندیار و نوه گشتاسب پادشاه شد و مدت ۱۹ سال سلطنت کرد ، وقتی زمان مرگ او فرا رسید خمانی یا همای همسر بهمن که زیباترین زن روزگار بود از او باردار گردیده لذا بهمن شاه دستور داد تاج

شاهی را بر شکم او نهادند و به بزرگان کشور ، امرای ارتش ، وزراء و درباریان دستور داد فرمانبردار خمانی باشند ، تا فرزندش را بزاید و اگر پسر بود همچنان پادشاهی کند تا فرزندش بزرگ و کارآمد برای اداره کشور شود و چون سی ساله شد پادشاهی را به او بسپارند تا سلطنت کند ... این رفتار و عمل بهمن باعث شد که ساسان پسر دیگر بهمن که از زن دیگری بود و اولاد ارشد محسوب می شد از این تصمیم پدر سخت افسرده خاطر گشت و بعنوان قهر گوسفندانی فراهم آورد و همراه ایلات و عشایر به کوهستان رفت و به گوسفند چرانی پرداخت و از خلق منزوی شد تا اینکه بعد از مدتی اردشیر بابکان که خود را از اولاد همین ساسان میدانست ، ادعای سلطنت نموده قیام کرد و سلسله ساسانی را تأسیس کرد .

پس نتیجه می گیریم ساسان هم از نیریز بود که مرکز تولد کوروش و اردشیر بابکان بوده است سلسله مقتدر هخامنشیان و مدت ۲۲۰ سال بر ایران پهناور سلطنت کردند . نی ریز مرکز اسلحه سازی بوده است . مورخین و محققین و پژوهشگران کلمه نیریز را از " نای ذی " به معنای کارگاه اسلحه سازی میدانند .

چون در آن زمان بیش از ۷۰۰ کارگاه نیزه ، شمشیر ، تیر و کمان و زره سازی در این شهر وجود داشته است . آثار بدست آمده در محله سهادخانه (شادخانه) که به معنی تیزگرد خانه میباشد ، خود گواه این گفته است و هنوز قطعات پولادینی که بنام پولاد شادخانه (سهادخانه) بدست می آیند در نوع خود کم نظیر هستند . این شهر در دوران بعد نیز نقش خود را به عنوان مرکز مهم ساخت اسلحه حفظ کرد و حتی تا دوران پس از اسلام ، زره و جوشنی که در نیریز ساخته میشد ، شهرت جهانی داشت .

ابن بلخی مینویسد: در چاهک آهن و فولاد خیزد، تیغ ها کنند و شمشیر چاهکی خوانند. احتمال دارد که معادن سنگ آهن مشکون (مشکان) در شمال نیریز و یا معادن هنشک در شمال غربی نیریز همچنین معدن گل گوهر، برای این منظور مورد بهره برداری قرار می گرفته است.

مؤلف فارسنامه ناصری مینویسد: اهل نیریز سهاد را به معنی فولاد دانند برای آن که در کنار این محله (سهادخانه) کارخانه فولادسازی بوده که سنگ فولاد را آورده، فولاد را از سنگ جدا مینمودند. فولاد نیریزی در فارس شهرتی تمام دارد. گذشته از آن در هنشک و نیریز که به عنوان مرکز ساخت ابزار فلزی ایران باستان به شمار می آمدند، انواع شمشیر، نیزه، تیر و کمان ساخته میشده است. چون در نیریز معادن آهن، سرب، سنیاده، کرمیت، منگنز و ... وجود دارد.

علاوه بر این انواع ظروف فلزی و شیپوری و سکه و مجسمه های فلزی بدست آمده نشان دهنده رواج صنعت فلزکاری در این منطقه می باشد.

در کتب مربوط به سلسله هخامنشی آمده است که عده ای از بنایان و همکاران تخت جمشید نیریزی بوده و میزان حقوق و مزد تعدادی از مهندسين، کارفرمایان، معماران، بناها و کارگران نیریز نوشته شده که هر کدام چند شِکِل دستمزد می گرفته اند. همچنین نام نیریز روی ستونهای تخت جمشید به خط میخی نوشته شده است. هر شِکِل نقره تقریباً معادل با یک مثقال و نوزده نخود بوده است. با توجه به یکی از الواح گلی تخت جمشید نام نی ریز را در اصل " ناری ذی " هم دانسته اند. بگفته دکتر

کامرون^{۸۱} این دو لفظ بحدی با هم تطبیق میکند که توضیح درباره آن زائد است. دکتر کامرون می افزاید که جغرافی دانانی مانند مقدسی ضمن شرح نیریز از معادن آهنی که در حول و حوش آن واقع بوده است صنعت ذوب آهن که در آنجا رونق داشته است صحبت میکند که در ناحیه نیریز کنونی برای لشکریان سلاح می ساخته اند.

این نوشته مربوط به ماه دوم سال بیستم سلطنت خشایارشا مقارن ۱۶ اردیبهشت تا ۱۳ خرداد سال ۴۶۶ قبل از میلاد می باشد.

روستای گزی (جزین) نیریز که قبلاً شهری بزرگ بوده دارای چهار دروازه بوده است یکی در یمین و یکی در یسار ... که هم اکنون آثار یکی از دروازه ها در کنار تل های سیاه بین دهستان تنگ حنا و قلعه بهمن در نیریز موجود است.

از جمله آثار باستانی نیریز آتشکده ای است که پس از آنکه اهالی دین اسلام را می پذیرند و مسلمان و شیعه اثنی عشری میشوند آن را به مسجد تبدیل میکنند و هم اکنون بنام مسجد جمعه یا جامع کبیر موسوم و از آثار باستانی و تاریخی میباشد. پروفیسور رواند تبرگ بلژیکی در مورد آتشکده کاریان چنین مینویسد:

(کاریان محل آتشکده معروفی است که آتشکده موبدان (آذر فرنیغ) بوده و یکی از سه آتشکده بزرگ ایران در عهد ساسانیان به شمار می رفته است که از کاریان آتش را به کمپ (غمپ یا قمپ) آتشیگاه که آتشکده شمالی فسا (بر سر راه شیراز به نیریز) باشد، برده اند. پس از انقراض

^{۸۱} - پروفیسور ژرژ کامرون

سلسله هخامنشیان به دست اسکندر مقدونی ، سلسله های دیگری چون سلوکیها بمدت یکصد و پنجاه سال و اشکانیان به مدت ۴۷۴ سال بر ایران حکومت راندند . در زمان سلسله پارتیها جاده ابریشم که بطور عمودی راه اصلی را قطع مینمود و به خلیج فارس می رسیده است و از منطقه نیریز و داراب عبور میکرد است . ضمناً این راه از نیریز منشعب و از طریق خیر بشیراز می رفته است .

در حوالی قلات خواجه خضر در قسمت فوقانی آن تعدادی حوض و استخر وجود دارد که با سنگ و ساروج ساخته شده است .

می گویند این استخرها به دستور بلاش اول پسر وانان دوم اشک بیست و دوم اشکانی که از سال ۵۲ تا ۷۵ میلادی به مدت ۲۳ سال سلطنت کرد و پایتختش شهر هکاتوم پولیس یا شهر صد دروازه بوده ساخته شده است. این حوضها و استخرها را همیشه از آب پر میکرده اند و هنگامیکه دشمن شهر نیریز را محاصره میکرده است رزمندگان و اهالی نیریز با استفاده از آنها از شهر دفاع میکرده اند و مردم هم با کمبود آب روبرو نمیگشتند . عده ای نیز عقیده دارند که این حوضها به دستور محمدهاشم بیگ حاکم وقت نیریز ساخته شده است . پس از خاتمه دوران پارتی ها سلسله ساسانیان بر روی کار آمد که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۴ پس از میلاد بر ایران حکومت کردند . مادر اردشیر بابکان سر دودمان و تشکیل دهنده این سلسله دختر یکی از بزرگان نیریز بوده است . این دلاور فرزند ایران زمین در دامان چنین شیرزن نیریزی تربیت و پرورش می یابد که بعدها سلسله ساسانی را تأسیس و به مدت ۴۳۰ سال با قدرت تمام بر ایران بزرگ حکومت میکند . شادروان سعید نفیسی مینویسد : از زمان هخامنشیان در میان طوایف چادرنشین فارس کردها در نواحی مرکزی

ایران ، در میان اصفهان و آبادیه میزیسته اند و طوایف دیگری در اطراف دریاچه تبریز تا دل کرمان و از آنجا تا حوالی بوشهر هم بوده اند . شبانکاره بازمانده ایشانند . دلایل بسیار در دست است که اصولاً ساسانیان کرد بوده اند و مادر اردشیر بابکان دختر یکی از پیشوایان قبایل کرد نیریز بوده است . بهرام پنجم پسر یزدگرد اول معروف به بهرام گور پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی که مدت ۱۸ سال از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی سلطنت کرد ، در منطقه قطرویه نیریز قصر با شکوهی بنا کرد و مدتی از سال را در این کوشک مجلل بسر میبردند . چون علاقه زیادی به شکار گورخر داشت در دشت و کفه قطرویه نیریز که گور فراوانی داشت به شکار گور می پرداخت .

آثار قصر مجلل بهرام گور هنوز پابرجاست و اهالی آن را به نام قلعه بهرام گور میخوانند و هم اکنون این منطقه بنام محیط زیست بهرام گور نام گذاری شده است .

میگویند : هنگامیکه بهرام گور بقصد شکار گوری را دنبال میکرده در تالابی بین شیراز و اصفهان اسبش در چشمه ای فرو رفت و بهرام را با خود برد و دیگر اثری از او پیدا نشد . البته با توجه به اینکه تنها منطقه ای که دارای گله های گورخر از قدیم الایام تاکنون بوده و هست فقط و فقط کفه قطرویه نیریز میباشد و پس ، لذا در این مورد تناقضی پیش نمی آید و نتیجه میشود که صد در صد بهرام پنجم در منطقه نیریز از بین رفته است .

در سال ۱۷ هجری قمری سپاه مسلمانان برای تسخیر فارس به سوی این ایالت حرکت میکنند و پس از درگیریهای زیاد تا پایان سال ۲۳ هجری قمری تمام فارس از جمله نیریز که یکی از شهرهای کوره استخر بوده به تصرف مسلمانان در می آید و اهالی دین مبین اسلام را می پذیرند .

در فارسنامه ناصری چنین نگاشته شده است :

(عثمان بن ابی العاص ثقفی مأمور تسخیر کوره استخر شد و ساربه بن زنیم کنعانی مأمور فتح کوره دارابگرد (دارابگرد) گردید و دو کوره به تصرف در آوردند و نیریز که یکی از شهرستانهای این کوره بوده خودبخود به تصرف مسلمین در آمد . در سال ۲۹ هجری قمری مطابق ۲۸ هجری شمسی برابر سال ۶۴۹ میلادی اهالی فارس از جمله اهالی نیریز بر عبدالله معمر شوریدند . عبدالله بن عامر با قشونی به فارس آمد و نیریز و دارابگرد و شهر جور (فیروزآباد) و سایر نقاط فارس را تصرف کرد و شورش را خوابانید و در سال ۳۹ هجری قمری مجدداً سر از اطاعت سهل بن حنیف بر تافتند . چون این خبر بمصدر خلافت رسید بعد از مشاورت با ارباب حل و عقد ، به عبدالله بن عباس گفته شد که زیاد بن ابیه طائفی والی فارس و کرمان شود و روانه محل گردد . زیاد بن ابیه بعد از ورود به فارس نظمی بسزا داد و از طریق نیریز روانه کرمان شد و به اندک زمانی بر تمام فارس و کرمان از جمله نیریز استیلا یافت . از کرمان که به فارس برگشت شهر استخر را مقرر حکومت خود قرار داد .)

گفتنی درباره نیریز و سابقه آن بسیار است که باید طالبین و علاقمندان به منابع مطالعه ای که در آخر همین کتاب آمده است مراجعه فرمایند .

در نیریز در چند مورد وقایع مهمی رخ داده که منجر به بروز تضییقات و شهادت عده زیادی از احباب گردیده .

کلاً از ابتدای ظهور دیانت بانی و قیام وحید دارایی برای تبلیغ و ابلاغ امر مبارک بسال ۱۲۶۶ هجری قمری تا سال ۱۳۵۷ شمسی و وقوع

انقلاب اسلامی اخیر جمعاً شانزده واقعه مهم که در تاریخ ثبت گشته بشرح زیر در نیریز اتفاق افتاده است .

واقعه اول به سال ۱۲۶۶ هجری قمری با ورود جناب سید یحیی دارابی ملقب به وحید به نیریز .

واقعه دوم بسال ۱۲۶۹ هجری قمری که بنام قیام میرزا علی سردار معروف است .

واقعه سوم بسال ۱۳۲۷ هجری قمری معروف بسال شیخی اول (شیخ ذکریا)

واقعه چهارم بسال ۱۳۲۸ هجری قمری قیام شیخ ابوالحسن برادر شیخ ذکریا

واقعه پنجم بسال ۱۲۹۱ شمسی شیخ کمال کوهستانی

واقعه ششم بسال ۱۲۹۲ شمسی حمله علی اصغر ده خیری نماینده شیخ ذکریا

واقعه هفتم بسال ۱۲۹۴ شمسی قیام عبدالحسین خان بهارلو

واقعه هشتم بسال ۱۳۰۱ شمسی

واقعه نهم واقعه معروف به سال آب بردنی

واقعه دهم بسال ۱۳۰۶ شمسی به تحریک سید عزیز واعظ یزدی

واقعه یازدهم بسال ۱۳۰۷ شمسی مخالفت شیخ محمد یزدی

واقعه دوازدهم بسال ۱۳۰۸ شمسی قیام شیخ جواد کوهستانی معروف به شیخی دوم

واقعه سیزدهم بسال ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۵ شمسی معروف به سال

نهضتی

واقعه چهاردهم قیام عبدالله خان ده چاهی

واقعه پانزدهم بسال ۱۳۳۴ شمسی معروف به سال فلسفی

واقعه شانزدهم بسال ۱۳۵۷ شمسی وقوع انقلاب اسلامی

در صفحات آتی شرح هر کدام از وقایع اتفاق افتاده و علل و نتایج حاصله از آن بطور اختصار ذکر میشود و علاقمندان را برای اطلاع بیشتر به مآخذ و منابعی که در آخر کتاب در معرفی نیریز و شرح وقایع مرقوم شده ارجاع میدهیم .

قبل از این که به شرح وقایع اتفاق افتاده در نیریز که هر کدام منشاء اثرات مثبت و منفی بسیار بوده پردازیم بهتر است قهرمان واقعه اول و علت بروز حوادث خونین که منجر به شهادت عده کثیری از احباب و اصحاب جناب وحید گشته است را بشناسیم و بمقام والای او و شخصیت علمی و مذهبی او پی بریم .

وحید کیست ؟

سید یحیی دارابی ملقب به وحید یکی از بزرگترین علمای آن زمان بود که در علو مقام و شخصیت والا مقام او همین بس که از بین تمامی علما و فضلا ی زمان قاجاریه وقتی آوازه امر حضرت اعلی بلند شد محمد شاه او را انتخاب و برای اطلاع و اطمینان از صحت و سقم ادعای ایشان وی را مامور تحقیق در این باره نمود.

وحید کسی است که حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع درباره اش می فرمایند : (نفس مبارکی که در این کارزار در رأس اصحاب بمدافعه برخاست و بکمال شجاعت و اشتیاق شربت شهادت نوشید وحید عصر و فرید زمان جناب آقا سید یحیی دارابی شهیر است که بلقب وحید خوانده می شد.)

در کتاب قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۲۴۱ درباره او چنین می فرمایند:

(نفس مقدس دیگر که به مشهد فدا شتافت و جام بلا از کف ساقی بقا نوشید جناب وحید است که صاحب فضائل و مناقب وفیره بود و شاخص ترین مجاهدی است که تحت لوای الهی وارد شده و حضرت باب در رساله دلائل السبعه مراتب فضل و تقوی و علو علم و سمو حکمت او را به ابداع بیان میستایند .

این نفس جلیل مانند جناب قدوس و باب الباب در گرداب رزایا و متاعب لا تحصی گرفتار گردید و بنوبه خویش مانند آن دو نجم بازغ افق عرفان و دیگر شهدا و جانبازان به رتبه منیع شهادت فائز شد.)

در کتاب بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۹۳ درباره جناب وحید

می نویسد :

(در نیریز سید یحیی دارابی ملقب به وحید از علمای طراز اول که محمد شاه شخصا او را مامور رسیدگی به ادعا و امر حضرت باب نمود و به شیراز فرستاده بود. و او در آنجا با خضوع و خشوع تمام امر باب را قبول کرده بود در شرایطی کاملاً شبیه به شهادت حضرت سید الشهداء و به‌همراه یاران دلیر خود که جملگی صاحب همان عزم و اخلاص بودند در راه حضرت قائم آل محمد دست از جان شستند.)

موضوع جالبی که تمام مورخین و کسانی که درباره تاریخ امری نیریز و وقایع اتفاق افتاده در آن دو برهه ای از تاریخ مطالبی نوشته و مخصوصاً در تاکید بر اینکه جناب وحید را شخص محمد شاه برای فحص و تحقیق در امر سید باب بعنوان نماینده خود به شیراز فرستاد همگی متفق القولند از جمله در مقاله شخص سیاح و در ظهورالحق جلد سوم- نیریز مشکبیز - تاریخ شهدای یزد - تاریخ نبیل - قرن بدیع و در تاریخ مختصر امر نوشته ابوالفضائل گلپایگانی مطالبی تقریباً یکسان در این باره نقل شده است در کتاب عقاید بعضی از دانشمندان به نقل از یکی از نویسندگان مشهور فرانسوی مینویسد :

ژیلبرت رمان نویس فرانسوی در مجله آسیایی که بسال ۱۸۷۳ در ماری چاپ شده مینویسد : (محمدشاه همین که خبر ظهور و اظهار امر باب را شنید یکی از علما مورد اطمینان خود را بنام دارابی برای تحقیق از چگونگی امر بشیراز فرستاد ... تعجب فوق العاده پادشاه هنگامی روی داد که شنید که این مامور عالی او که برای درهم شکستن اصول عقائد باب اعزام شده بود در سلک پیروان مخلص و جانفشان او در آمده است.)

در کتاب نیریز مشکبیز در معرفی جناب وحید و انگیزه اعزام او به شیراز می نویسد :

(جناب آقا سید یحیی در سال ۱۲۲۶ هجری قمری در یزد از عیال یزدی آقا سید جعفر متولد گردیده و از ایام کودکی و جوانی به تحصیل علوم رایجه پرداخته و در بین فرزندان آقا سید جعفر به کثرت علم و دانش و تقوی و تمسک شدید به اصول و مبانی دینی معروف و از افاضل علما و وعاظ بی نظیر شهرت یافت و با درباریان محمد شاه و خاندان سلطنتی آشنایی و دوستی کامل داشت و باو اخلاص و ارادت میورزیدند و مورد ثقه و اعتماد شخص محمد شاه قرار گرفت و در شهر یزد تاهل اختیار نموده و صاحب چهار اولاد شد و در نیریز فارس نیز با صبیح حاج شیخ عبدالعلی از علمای محل ازدواج نموده و عائله ای تشکیل داد و در هر دو شهر نفوس بسیاری در زمره دوستان و ارادتمندان ایشان بودند . در موقعی که ندای احلای حضرت اعلی از جانب شیراز در سنه ۱۲۶۰ هجری بسمع هر دور و نزدیک رسید و جمعی از فضلا و علما متقین و طالبین حقیقت بحضور آن حضرت رسیده و علم هدایت را برافراشتند از درباریان دولتی نیز جمعی ایمان آورده و قلوبشان منجذب بامر بدیع گردید . از جمله آنها میرزا لطفعلی پیشخدمت مخصوص شاه بود که ایمان آورده و از دوستان جناب آقا سید یحیی وحید بود .

و چون درباره ظهور جدید صحبت‌هایی از مخالف و موافق بسمع شاه و صدراعظم رسید و حسین خان والی فارس نیز با ارسال مکاتیب مملو از تهمت و افترا شاه را دچار نگرانی نموده بوهم و اندیشه انداخت و از طرف دیگر از جانب محبین و دوستداران امر جدید مطالبی شنیده بود که آنحضرت را بعضی باب موعود منتظر و بشارت دهنده بظهور اعظمی

می‌داند که قریبا با علم مبین ظاهر شده منکرین و سرکشان را بجزای اعمال خود خواهد رسانید و بعضی آنحضرت را نقطه علمیه الهیه و کاشف اسرار و رموز قرآنی و کلمات ائمه طاهرین و دارای قدرت و احاطه باطنیه خواندند و شاه چون متمایل به مشرب و طریقه صوفیه بود و خود را عاری از هرگونه تعصب می‌دانست و از ملاها و پیشوایان ظاهری و قشری بیزار بود لذا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت شخصی را که مورد اعتماد خود و سایر طبقات باشد به شیراز اعزام دارد تا با کسی که مدعی این مقامات است روبرو شده و آنچه حق و حقیقت است آشکار سازد و برای انجام چنین ماموریت مهم و خطیر شایسته تر از جناب آقا سید یحیی که در آن موقع در طهران بود ندیدند. بنابراین بوسیله میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه خود جناب آقا سید یحیی که میهمان او بود پیغام فرستاد که به شیراز عزیمت نموده و با استظهار به مراحم پادشاهی حقیقت حال را ظاهر و عیان نماید. یک راس اسب و مخارج سفر نیز برای ایشان فرستاده و تاکید در این ماموریت نمود و جناب آقا سید یحیی نیز با چنین دستور و ماموریتی از راه یزد عازم شیراز گردید.

(و در صفحه ۲۱ همان کتاب از زبان وحید جریان ملاقاتش را با

حسین خان^۹ حاکم فارس چنین می‌نویسد:

^۹ - حسین خان ایروانی که به القاب آجودان باشی و صاحب اختیار و نظام الدوله ملقب بود از اولادان آقا خان مقدم از یکی از ایالات ترک می‌باشد. و اولین کسی است که موجب آزار و اذیت حضرت اعلی را فراهم نمود در آثار مبارکه از او به ظالم ارض شین و حسین پرکین و اول من حارب الله و اس اساس ظلم نام برده شده بعد از مرگ محمد شاه اهالی فارس بر او شوریده و از حکومت عزل و او را ره گردید برای اطلاع بیشتر از شرح حال او به منابع زیر مراجعه فرمایید:

تاریخ رجال ایران، تالیف مهدی بامداد ج ۶ ص ۴۲۶

رحیق مختوم ج ۱ ص ۵۱۶ - ۲۴۰ - ۴۸۵

چون ابتدای ورودم به شیراز در منزل حسین خان حاکم فارس میهمان بودم و غیبت من از منزل او بطول انجامید برای آنکه ایجاد شک در او نشده و خشمش برانگیخته نشود. با کسب اجازه از جناب حاج میرزا سید علی^{۱۰} و ملا عبدالکریم^{۱۱} او را ملاقات و در حین مذاکره چنین استنباط کردم که مایل است کشف نماید که آیا تحت تاثیر ملاقات حضرت باب قرار گرفته ام یا نه.

به او گفتم هیچ کس جز خداوند قادر به تقلیب قلب سید یحیی نخواهد بود.

فقط خداوند است که مقلب قلوب می باشد. و اگر کسی توانست قلب او را بتصرف خود درآورد حتما از طرف خدا است و کلامش من جانب الله.

قرن بدیع ج ۱ ص ۲۱۲

ظهورالحق ج ۳ ص ۲۹۹ - ۷۶ - ۸۱

لمعات الانوار

نیریز مشکبیز

محاضرات ج ۲ ص ۶۸۴

مطالع الانوار ص ۱۳۹ - ۱۶۵ - ۱۷۰ - ۴۷۴ - ۵۵۷

توقیعات مبارکه ج ۱ ص ۱۸۱

^{۱۰} - منظور خال اعظم است که شرح حالش در کتب خاندان افغان ص ۱۳۱ و ۱۰۶، کتاب شرح حال

حضرت باب ص ۵۴۸ و ۷۰۶، تاریخ نبیل ص ۶۲ و ۱۲۷، قرن بدیع ج ۱ ص ۳۳۲، اسرار ربانی ج ۱

ص ۱۰۵ و ۱۶۵ و نقطه الکاف و تاریخ شهدای امر ج ۳ مندرج است.

^{۱۱} - منظور ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب است که شرح حالش در کتاب لثالی

درخشان ص ۲۳۱ و ۱۳۴، نفحات ظهور حضرت بهاءالله ج ۱ ص ۶۳، بهاءالله شمس حقیقت ص ۱۱۲،

مجله پیام بهائی شماره های ۳۹، ۱۷۸، ۱۹۲ مندرج است.

این جواب من او را ساکت نمود ولی از صحبتی که با دیگران داشتم دانستم او برای آنها نقل نموده که سید یحیی فریفته سید جوان شده و دیگر امیدی به او نیست و به محمد شاه هم گزارش داد که سید یحیی در مدت اقامت شیراز با علما و فضیای این شهر ملاقاتی نداشت و اگر چه او ظاهراً میهمان من بود ولی هیچگاه در منزل من نبود و هیچ تردیدی نیست که او فریفته سید باب شده و به او گرویده است و همچنین گفته اند که محمد شاه دفعه ای به حاجی میرزا آقاسی گفت بطوری که به ما خبر رسیده سید یحیی دارابی بابی شده اگر چنین باشد برماست که از اهمیت امر سید باب نگاهیم و درباره او رسیدگی نمائیم و فرمان شاه بحسین خان والی فارس به این مضمون صادر گردید که هیچ فردی حق ندارد به کلمه ای تفوه نماید که مقام و رتبه سید یحیی را تنزل دهد زیرا مقام او رفیع و از سلاله شریفه رسالت و صاحب علم و فضل کامل است و هیچوقت شنیده نشده است که او برخلاف مصالح مملکت و عزت دین اسلام سخنی گفته و یا اعتقادی داشته باشد. وصول این نامه شاه به حسین خان والی فارس او را ساکت نمود و نتوانست علناً با من مخالفت نماید ولیکن سرآ باز سعی در تحقیر و ایذا من مینمود. ولی کاری از پیش نبرد. زیرا شاه نهایت لطف و محبت را به من ابراز می داشت حضرت باب به من امر فرمودند که به بروجرد سفر نموده و امر مبارک را به پدرم ابلاغ نمایم و بمن سفارش فرمودند که جانب ادب و احترام پدر را کاملاً مراعات نمایم من هم اطاعت نموده و چون با پدرم به مذاکره و بحث پرداختم دانستم که او انکاری در رسالت حضرت باب ندارد ولیکن از من خواست که او را بحال خود واگذارم.

(پایان گفتار جناب وحید)

در کتاب لمعات الانوار جلد اول در باره جناب وحید می نویسد :

(جناب آقا سید یحیی وحید این نابغه عصر و فریده زمان در شهر یزد چشم به دنیا گشود . پس از طی دوران کودکی و ایام جوانی تحصیلات عالیہ علمی و فلسفی را در آن شهر آغاز نمود و از افاضل دانشمندان زمان خود بشمار آمد علاوه بر احاطه علمیه و حکمت الهیه در تفسیر قرآن و تمیز حدیث صحیح از سقیم مشهور خاص و عام شد بفرموده حضرت عبدالبهاء (سی هزار حدیث از حفظ داشت) وحید و فرید عصر خود بود . به فصاحت بیان و قدرت کلام معروف و مشهور و صیتش در اطراف مشتهر و منتشر گردید . لذا از جمیع دانشمندان عصر خود سبقت گرفت . سپس در شهر یزد تاهل اختیار نمود و صاحب چهار فرزند شد و ضمناً به دارالخلافه پایتخت و سایر شهرستانهای ایران از آن جمله به شهرستانهای فارس از جمله نیریز و اصطهبانات مسافرت می فرمود . ولکن اقامتش بیشتر در شهر یزد بود به نی ریز توجه مخصوص داشت چه که اهالی آنجا را دانش پژوه و صاحب ذوق و با فضل و کمال و متفلسف در امور دین تشخیص داد و از شدت علاقه ای که به دانشمندان آنجا داشت در آنجا خانه ای مجلل ساخت و با صبیبه حاجی شیخ عبدالعلی از مشاهیر علماء و دانشمندان نی ریز ازدواج نمود در سال ۱۲۶۰ ضمن مسافرتی که به طهران نمود آوازه امر حضرت اعلی را شنید چون محمد شاه قاجار خبر ظهور امر حضرت باب را شنید به این فکر افتاد که در بین فضلا و علما و دانشمندان ایران کسی که احاطه علمیه و قدرت بیان و کلامش افزون از دیگران باشد انتخاب و به شیراز اعزام دارد لذا جناب آقا سید یحیی را انتخاب و به شیراز اعزام نمود . ایشان پس از ورود به شیراز با سید جواد کربلایی و شیخ علی عظیم که قبلاً سابقه آشنایی داشتند ملاقات و به وسیله آنان بحضور حضرت اعلی

مشرف شد شرح تشریف مفصل است در اینجا به اختصار ذکر می شود خودشان چنین بیان فرموده اند : در تشریف اول حضرت اعلی را جوانی نورانی و متقی ولکن عاری از مصطلحات علمی و خویش را اعلم دانست .

در تشریف دوم حضرت اعلی را با خود در یک ردیف تصور نمود . و در تشریف سوم پس از نزول تفسیر سوره کوثر پی به دریای علم الهی برد خویش را جاهل و حضرت اعلی را کامل و جامع و صاحب علم لدنی الهی تشخیص و بشرف ایمان و اخلاص نائل و توسط لطفعلی خان پیشخدمت جریان را ضمن نامه به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی نوشت و ایمان خود را به حضرت اعلی اعلام و سپس نامه هایی بعلمای یزد و نی ریز از آن جمله به حاجی شیخ عبدالعلی نی ریزی پدر عیال خود نوشت و شمه‌ای از اشراقات ظاهره و آیات باهره بدیعه بر ایشان نگاشت .

ملا جعفر قزوینی چنین می نویسد : (جناب آقا سید یحیی پنج بار به قزوین تشریف آوردند بالای منبر رفتند دفعه اول قبل از سنه شصت و اظهار امر حضرت اعلی بوده شیخین (شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی) را تکذیب و تصدیق قول حکما و عرفا نمود . مرتبه دوم گفتار شیخین و حکما را هر دو تصدیق نمود . مرتبه سوم استدلال بر اثبات حقانیت شیخ نمود و بر بطلان محی الدین اعرابی و ملا محسن سخنانی چند به میان آورد. در مرتبه چهارم در خانه حاج محمد رحیم استدلال بر ظهور حضرت اعلی نمود و علامات طلوع را شرح داد و شبهات مریبین را مرتفع ساخت و در مرتبه بعد سفر پنجم نیز در اثبات مدعای حضرت اعلی و تبلیغ امر باقسام مختلف سخنانی فرمودند و در بسیاری مواقع به سئوالات حاضرین پاسخ میدادند در خانه تبریزی چند نفر از مستعدین و

خواص حضور داشتند ملا عبدالحسین چند سوال را طرح کرد در جواب فرمودند.

بعد از استماع این ندا به شیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح سوره کوثر را که کوچکترین سوره قرآن است طلب کردم فرمودند تقریرا یا تحریرا عرض کردم تحریراً. پس قلم و کاغذ بدست گرفتند و جواهر ثمینه و دراری منیره را بر صفحات ریختند نوعی قلم بسرعت در حرکت بود که حرکات انامل لطیفه معلوم نمی شد. بدون تفکر و تدبر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت مرقوم و به من مرحمت فرمودند ملاحظه نمودم دیدم از قوه بشر خارج است یقین بر بعثت حضرتش نمودم. بعد به من فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض شد صاحب شمشیر نیستم شمشیر به من مرحمت فرمودند.

و چون از طرف حضرت اعلی مامور به سیر و سفر و ابلاغ امر شد نخست از شیراز به بروجرد رفته امر را به پدر خود جعفر کشفی ابلاغ و اقامه بینه و برهان نمود.

باری جناب سید یحیی پس از ملاقات والد ماجد خود و ابلاغ به او ابتدا در بروجرد باشاعه و ابلاغ امر به حکمت و بیان می پردازد سپس به لرستان سفر می کنند و به موعظه و بیان از طریق حکمت ذکر معارف امر می فرمایند و مردم را از امر جدید آگاه می نمایند. بعد باصفهان تشریف می برند و با اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که به تجارت مشغول بود ملاقات و امر را ابلاغ نموده و سپس به اردستان تشریف می برند و در آنجا با خواهرشان ملاقات و مشارالیه را از امر آگاه و بعد به مقصد ملاقات با عائله و به منظور ابلاغ امر به اخوان خود آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن به یزد تشریف می برند. اول به برادرها

و فامیل خود و سپس به مستعدین به حکمت و بیان امر را ابلاغ سپس برای ابلاغ امر به برادر طهرانش آقا سید اسحق و برخی دیگر از علما و دانشمندان امر عازم طهران شدند و به این کار موفق گردیدند و بعد به خراسان مسافرت فرمودند و به مستعدین امر را ابلاغ نمودند و سپس به قزوین تشریف بردند و در منزل خواهرشان که زوجه حاجی محمد رحیم امینی بود قریب شش ماه توقف کردند و اخبار موحش و گرفتاری حضرت اعلی را استماع می فرمودند و بعد از آنجا چند بار برای تبلیغ امر به شیراز و یزد و طهران مسافرت نموده بعد به قزوین مراجعت فرمودند و این مسافرتها تکرار میشد .

باری در سفر پنجم بعد از ملاقات دوستان و فامیل و ابلاغ امر زمانی بود که طلعت اعلی در قلعه ماکو محبوس بودند . لهذا از قزوین پای پیاده عازم ماکو شدند . مراجعت فرمودند و از لقای محبوب کام دل حاصل فرمودند . و هنگام برف و باران و شدت سرمای زمستان به طهران عزیمت و بحضور جمال اقدس ابهی وفور یافتند . و با جمعی از خواص اصحاب از جمله جناب طاهره و غیره مجالس و موانس گشتند . و در آن ایام بدون پروا ابلاغ کلمه الله می فرمودند و از محضر جمال اقدس ابهی کرارا کسب فیض مینمودند . (پایان گفتار ملا جعفر قزوینی)

پدر جناب وحید سید جعفر کشفی

سید جعفر کشفی از علما و فضیلا بنام اسلام و از مشاهیر معروف در علوم و معارف اسلامی بود که سالها در نواحی بروجرد و خرم آباد و لرستان مرجع تقلید عوام و خواص بود .

مؤلف کتاب کواکب الدریه در باره اش می نویسد :
 (آقا سید جعفر کشفی که از فحول علما بوده و اکثر اهالی ایران به
 وی ارادت داشتند و او را صاحب کرامت می شمردند چندان که پس از
 وفات او در بروجرد ، مقبره ای بجهت وی ترتیب داده و از ترتب او تبرک
 جسته و می جویند .)

جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات در معرفی ایشان چنین
 مینویسد :

(سید جعفر کشفی پدر حضرت وحید دارابی است سید کشفی که در
 بروجرد ساکن بوده و معروف و مشهور و محترم می زیسته و چون جناب
 سید یحیی دارابی به امر مبارک مومن شد نزد پدر شتافت و امرالله را به او
 ابلاغ کرد مرحوم حاجی سید جعفر از پسر به شرحی که در تاریخ نبیل
 مسطور است درخواست کرد که دست از او بدارد و او را بحال خود گذارد
 سید جعفر کشفی در بروجرد وفات یافت در مسجد خودش مدفون گردید
 قبرش در جوار مقبره دو خواهران است . که به عقیده شیعه از خواهرهای
 حضرت رضا (ع) هستند . سنگ قبر سید جعفر کشفی کتیبه مفصله دارد
 از این قرار هذه البقعه الشریفه للعالم الفاضل الكامل العارف بالله و المتوجه
 بالکلیه الی الله صاحب الاشارات الملکوتیه و النفحات القدسیه و الانفاس
 الروحانیه المنسلخ عن الهیکل الناسوتیه و المتوسل الی السبجات اللاهوتیه
 صاحب التصانیف الرائقه و المناقب الفائقه ملا ذالمسلمین و کاشف رموز
 المتقدمین و المتأخرین صفوه الفقهاء و المجتهدین قدوه المحققین و
 المدققین سید المحدثین و المتکلمین کهف العلماء و السادات المورعین
 غیاث عامه الملهوفین غوث الارامل و المظلومین غواص بحار الاحکام و
 الدین مروج مذهب جده سید المرسلین کشاف المتشابهات و المحکمات

من القرآن المبین ناسخ طریق الزنادقه والصنادید المضلین سراج منهاج
المتجهدين شمس طریق عروه الوثقی وحبل الله المتین هادی سبیل الحق
و الدین مرجع فاسئلوا اهل الذکر بنص رب العالمین سالک دوحه ائمه
الطاهرین السید المتبحر الازهر والبحر القمقام الاظهر و الرکن المعتمد
الاکبر سمی جده امام السادس السید الجلیل والفقیه النبیل آقای آقا سید
جعفر کشفی اسکنه الله فی اعلی فرادیس الجنان فی جوار رحمت ربه
الباری وکان وفاته فی سنه ۱۲۶۷ .

مهمترین تالیفات کشفی کتاب تحفه الملوک و کتاب سنابرق است
سید جعفر یازده پسر و چهار دختر داشته دو فرزندش مومن شده اند یکی
پسر هفتم که همان جناب آقا سید یحیی دارابی وحید اکبر است که در
هیجدهم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری در نیریز بشهادت رسید . و دومی
دخترش که یازدهمین فرزندش بوده مومن شد .

حضرت رب اعلی در کتاب قیوم الاسماء او را به لقب عالم جلیل
مورد خطاب قرار داده و در باره اش می فرمایند :

(یا قره العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق
ان کنت بالباب لله ساجداً لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و
هو الله قد کان علیک علی الحق بالحق شهیداً فو ربک انک لن
تخرق الارض بالحق من دون الباب و لن تبلغ الجبال من دون الذکر
علی الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمه الاکبر علی
العالمین جمیعاً انکنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناک فی الدینا رکناً
علی العالمین جمیعاً و انک بالحق فی الاخره منافی الرفیق الاعلی
باذن الله العلی و هو الله کان علی کلشیئی شهیداً ذلک مما قد اوحی

الله اليك في سبيل الحكم فانتشر على الحق الاكبر هذا الغلام
العربي فان نصرالله و ايامه قد كان في ام الكتاب قريبا)

از سيد جعفر كشفى كه بخاطر كشف كرامات به اين لقب ملقب
گشته آثار بسياری بجا مانده است كه از جمله دو كتاب مهم سنابرق و
تحفه الملوك را می توان نام برد .)

در كتاب نيريز مشكبيز در باره آقا سيد جعفر كشفى پدر جناب
وحيد می نويسد :

(آقا سيد جعفر به زهد و تقوی و كشف و كرامات مشهور و مورد
اعتماد و ارادت مردم آن صفحات بوده و دارای تالیفاتی است در سفری كه
حضرت اعلی در سال ۱۲۶۰ ابتدای ظهور مبارك بمكه عزيمت فرمودند آقا
سيد جعفر از جمله کسانی بود كه بملاقات آن حضرت نائل گردید و اظهار
محبت نموده و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافته است .)

در كتاب ظهورالحق در معرفي پدر جناب وحيد چنین آمده است .
(جناب آقا سيد جعفر كشفى فرزند آقا سيد اسحق علوی موسوی
است و آقا سيد اسحق مذکور از داراب فارس كه مسكن او بوده
باصطهبانات منتقل گشته سکونت اختيار نمود و آقا سيد جعفر در آنجا در
سال ۱۱۸۰ و اندی متولد گردیده و تحصيلات مقدماتی خود را در آغاز
سن جوانی در آنجا نموده ولی جذبات باطنیه او را از فارس به نجف كشانید
و در آنجا مشغول رياضت شده و چند سالی بمراقبه و مجاهدت در اين
سبيل گذرانید و معروف بداشتن علوم باطنیه و كشف كرامات گردید و
تالیفاتی بنام تحفه الملوك و سنابرق و رق منشور و بلد الامين و كفايه و
غيرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسير و حكمت و عرفان
متبحر و صاحب قلب و فكري سیال و متنور گردید و در چند شهر مانند

نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات. در هریک خانه و عائله تشکیل داده و از او اولاد و احفاد بسیار بوجود آمد که عده از آنها در مراتب علم و دانش ترقی نموده و در ردیف علما و وعاظ مشهور قرار گرفتند و در سال ۱۲۶۰ هجری که حضرت باب به مکه عزیمت فرمودند جناب آقا سید جعفر آنحضرت را ملاقات نمود و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت و جمله (غاب نجم العلی) ماده تاریخ فوت او گردید .

اولاد و احفاد وحید

جناب وحید دو همسر اختیار فرمودند یکی بانو صغری صبیبه شیخ عبدالعلی نیریزی که از اهالی نیریز بود و فرزندی به نام اسماعیل از او باقی ماند . از زوجه یزدی ۳ پسر و یک دختر بوجود آمد بنامهای سید احمد و سید محمد که به امین التجار معروف بود و سومین پسر سید محسن نام داشت که دو نفر آخر مؤمن بودند . دختر حضرت وحید طوبی خانم نام داشت که قرار بود با میرزا محمد جعفر برادر زاده حاجی زین العابدین خان حاکم نیریز که برعکس عموی گمراهش بامر مبارک مؤمن گردید و به حضرت وحید ارادت خاصی داشتند عقد ازدواج ببندد . حتی قباله ازدواج هم نوشته شد که عکس آن در بعضی کتب امری درج گردیده ولی متأسفانه هیچکدام از مؤلفین محترم از نحوه پیدا شدن چنین سند مهمی ذکری ننموده فقط بدون ذکر جزئیات آن را در تألیفات خود گراور نموده‌اند از آنجا که ذکر جزئیات منابع تاریخی میتواند در آتیه سرنخی برای روشن شدن وقایع دیگر باشد بشرح نحوه پیدا شدن این سند مهم تاریخی می‌پردازد .

بین دو خانواده محترم و بزرگ نیریز که هر دو از نوادگان زین العابدین خان حاکم نیریز بودند بر سر مسائل ملکی و املاک زراعی اختلافاتی بروز کرد و چون مراجعه به دادگستری را برای خود سرشکستگی دانسته و دون شأن و شئونات خانوادگی میدانستند به زنده یاد امیرحسامی (پدرنگارنده) که گذشته از آنکه خود نیز از نواده های زین العابدین خان بود و شخصی فاضل و حقوقدان و منصف و بیطرف بوده و مراتب علمی و اخلاقی او مورد تصدیق و شهادت دوست و دشمن بود مراجعه نموده و از ایشان خواستند تا مرافعه فیما بین را فیصله داده و باصطلاح حکم طرفین باشد جناب ایشان هم که هدفشان خدمت بخلق بود این تقاضا را پذیرفته و قرار میگذارند همه روزه برای ملاحظه و مطالعه اسناد و مدارک طرفین و اطلاع از ادعای هر یک مراجعه و با مشاهده مدارک رأی و نظر خود را بطرفین ابلاغ نمایند و آنها هم متعهد شده بودند که رأی ایشان را هر چه باشد بپذیرند زیرا به بی نظری و درایت ایشان اطمینان کامل داشتند آن زنده یاد تعریف میکردند که قریب ۱۵ روز همه روزه از صبح تا ظهر به اسناد و قبالات و سند مالکیت‌های آنها که در صندوقی چوبی و بزرگ که در قدیم به آن یخدان میگفتند روی هم انباشته شده بود با دقت رسیدگی نموده و مدرک بدست آمده به نفع هر کدام بود در پوشه مربوطه می گذاشتند روزی هنگامیکه اوراق فرسوده و اسناد قدیمی را ملاحظه و تفکیک مینمودند ناگهان چشمشان به این سند گرانبها و قباله ارزشمند می افتد چون این سند ربطی به مواضع ما نحن فیه و دعوای طرفین نداشته آنرا جداگانه میگذرانند و وقتی با مطالعه اسناد و اطلاع از کیفیت موضوع نظر خود را بطرفین ابلاغ نموده بین آنها مصالحه برقرار مینمایند و طرفین هم از این داوری و حکمیت راضی و خشنود بودند

مبلغ متناهیی بعنوان دستمزد بایشان پیشنهاد مینمایند ولی ایشان که در تمام مدت عمرشان هر قدمی برداشته بودند افتخاری و برای رضای خدا و خدمت به خلق بوده از پذیرفتن آن مبلغ کلان عذر می‌خواهند وقتی با اصرار اصحاب دعوا مواجه می‌شوند می‌فرمایند اگر واقعاً می‌خواهید لطفی بکنید این قباله دختر حضرت وحید که به درد شما هم نمی‌خورد را بدهید آنها هم از خدا خواسته با کمال میل آن را بایشان تقدیم مینمایند این سند بلافاصله به شیراز ارسال شده از روی آن با وسائل قدیمی شیشه نگاتیو تهیه میکنند و اصل آن را به ارض اقدس بحضور حضرت ولی امرالله تقدیم مینمایند. حضرت ولی امرالله طی توقیعی منیع این اقدام مهم را تقدیر نموده و آن سند گرانبها را بنام جناب حسامی در محفظه آثار امری (دارالآثار) بنام ایشان حفظ و نگهداری مینمایند.

همانطور که قبلاً اشاره شد این قباله ازدواج میرزا محمد جعفر خان متخلص به شعله فرزند باقرخان و برادر زاده زین العابدین خان و جد مرحوم والد با صبیبه جناب وحید بنام طوبی خانم است البته این ازدواج هرگز عملی نشد و طبق نوشته کتاب لمعات الانوار ص ۱۰۰ بدین قرار (ورقه زکیه طیبه نورانیه طوبی که از فرزندان یزدی جناب آقاسید یحیی بود و روحی سرشار از محبت الله و قلبی مملو از معرفت الله داشت و از خبر شهادت اب بزرگوار میگذاخت میسوخت و میساخت و تحت سرپرستی مادر و دائی خود در یزد قرار داشت و بشماتت جهلا و اهانت اقربا تن در میداد پس از چندی کاسه صبرش لبریز شد بمنظور دیدار عم بزرگوار خود و سایر خویشان عازم طهران گردید و بعداً در همانجا با جناب میرزا نصرالله خان کاشی ازدواج نمود.)

نکات قابل توجه در قباله مزبور بشرح زیر است :

- ۱- اصل قباله بخط حضرت وحید است .
- ۲- عنوان قباله آیه شهدالله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر است که قبل از نزول صلوه وسطی بوده .
- ۳- میزان مهریه طبق حکم کتاب یک واحد طلای خالص تعیین شده است .
- ۴- تاریخ قباله به تاریخ امری است فی سنه السادس من ظهور الحق (۱۲۶۶)
- ۵- اولین قباله امری صادره در جهان است .
- ۶- اصالت آن مورد تأیید هیکل مبارک حضرت ولی امرالله قرار گرفته و هم اکنون در دارالآثار ارض اقدس محفوظ و مصون است.

آثار قلمی جناب وحید

از جناب وحید کتب و آثار و تألیفات بسیار بجا مانده که بعضی مربوط به قبل از فوز به ایمان است و بعضی هم بعد از اقبال به امر مبارک میباشد از جمله رساله استدلالیه ایست در اثبات حقانیت امر حضرت رب اعلی که در جلد سوم کتاب ظهورالحق نقل شده است اثر دیگر آن جناب رساله ایست به زبان عربی شرح تشریفش بحضور حضرت اعلی و همچنین رساله دیگری است که آن هم به زبان عربی است و در ظهور الحق جلد سوم قسمتی از آن نقل شده است . متأسفانه از سایر آثار آن وحید فرید که بفرموده حضرت عبدالبهاء سی هزار حدیث از حفظ داشت خبری در دست نیست .

مقام جناب وحید

در عظمت مقام وحید و شاخص بودنش در مأموریت خطیری که محمدشاه به او داده بود همین بس که حضرت رب اعلی در کتاب دلائل السبعه مراتب علم و عرفان او را ستوده اند .

بدو باید دانست که نام جناب وحید سید یحیی می باشد که چون از نظر حروف ابجد با وحید تطابق دارد لقب گردید و باین نام معروف شدند جناب وحید از اعلم علمای ایران زمین محسوب است و با اخلاق کریمه و سجایای عظیمه که داشت مشهور خاص و عام گشت بطوریکه محمد شاه از میان تمامی علمای ایران برای تحقیق و تفحص درباره ادعای حضرت باب او را انتخاب نمود قدرت حافظه و استعداد فراگیری او بس حیرت انگیز بود بطوریکه به تأیید حضرت عبدالبهاء سی هزار حدیث از حفظ داشت .

در آثار مبارکه حضرت اعلی با عناوین ذاکر ذکر بدیع صاحب حسب شامخ رفیع و شرف باذخ منیع الناظر بالمنظر الاعلی الساکن فی افق الکبری و المعارج الی معراج الحقایق مخاطب گشته همچنین در دلائل السبعه درباره علو مقام وحید می فرمایند:

(نظر کن در عدد اسم فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل آن نیست و کل مقررند بر علو او و سمو او در حکمت و همچنین میفرمایند : در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن ولی در ایمان وحید اکبر بداء را راهی نیست .)

حضرت بهاءالله او را در ردیف چهارصد نفر علمائی که بحضرت باب ایمان آورده اند محسوب داشته و او را به القاب وحید عصر و فرید زمان ستوده اند .

جناب وحید چنان شخصیتی بودند که حضرت باب در توقیع به محمد شاه به او توصیه مینمایند که برای اطلاع از اهمیت و حقانیت امر مبارک به جناب وحید مراجعه نماید و از او کسب اطلاع کند .

عاقبت وحید

چون زین العابدین خان و سران سپاه بواسطه قسمی که خورده بودند در قتل حضرت وحید که آرزوی قلبی آنان بود مردد بودند عباسقلی خان نامی از صاحب منصبان سوار که در قساوت قلب مشهور و چند نفر از بستگانش در آن میدان بقتل رسیده بودند خود را برای این کار حاضر نموده و روز دیگر اعلان نمود که هرکس بستگانش در این واقعه به قتل رسیده برای انتقام و قصاص حاضر شده و از سید یحیی به هر طریق که مایل است انتقام خود را بگیرد. ملا رضا برادر ملا باقر که بدست حاج شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بواناتی گرفتار و بقتل رسیده بود و همچنین اقا خان پسرعلی اصغرخان برادر حاج زین العابدین خان که بدست اصحاب بقتل رسیده بود و صفر نام که برادرش شعبان مقتول شده بود بقصد انتقام وارد خیمه جناب وحید گشته و ملارضا با نهایت شدت و قساوت ابتدا عمامه سیادت را از سر جناب وحید گرفته بگردن ایشان بست و چنان بسختی و شدت مشتی بر پیشانی آن جناب نواخت که ایشان مدهوش گشته و بر زمین افتادند و جمعیت مردم با هر چه که در دست داشتند از چوب و سنگ ضربتهای سخت بر آن جسم لطیف وارد آورده و جسد مطهرش را به صحرا کشیدند .

در این حال که شور و نشور و حشر اکبر به پا شده بود ناگهان دژخیم پر عناد بد نهاد با خنجر بیداد سر آن مظلوم را از تن جدا نموده و

پای جسد مطهر را با طناب به حیوانی بسته با جمعیت اشرار و الواط با کمال بی شرمی در کوچه و بازار گردانیده و سپس نزدیک مسجد مشهور به نظریکی انداختند و دسته هایی از زن و مرد هلهله کنان با زدن سنگ و چوب آن جسد مطهر را مورد اهانت قرار داده سب و لعن می نمودند و بعد جسد آن مظلوم را که پوشیده از سنگ و گل ولای شده بود بکنار بقعه معروف به بقعه سید کشیده بخاک سپردند .

سر مطهر جناب وحید را که پوست آن را کنده و با کاه انباشته بودند با رؤس دیگر از شهدا بر سر نیزه افراشته و سران سپاه در جلو و افراد سرباز و افراد دیگر در عقب با طبل و دهل در حالی که دسته مظلومین را در میان گرفته بودند شادی کنان بطرف شیراز رهسپار گشتند و بدستور والی فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله روز ورود اسرا را جشن گرفته و به عیش و عشرت پرداختند .

پس از جدا کردن سر حضرت وحید از بدن پوست سر را کنده و پیر از کاه نموده و با روس شهدا بشیراز بردند و سر را در گودالی افکندند در این موقع یکنفر زن مقدسه ای معروف به بی بی مادر آقا میرزا صادق پدر میرزا عبدالله خان و محمد خان خزاعی از اعیان محل به غلام خود محرمانه دستور می دهد در تاریکی شب ان سر مبارک را آورده و در منزل خود در صندوقی محفوظ می دارد و بعد از چند روز آنرا غسل داده در پارچه حریری پیچیده در جنب جسد مطهر آن حضرت که در قسمت شمالی در زیر دیوار بقعه سید قطب قرار داده شده بود دفن می نماید و بقرار مذکور آن صندوق را بعنوان یک شی متبرک محفوظ نگاهداشته و هنوز هم فرزندان آن بانوی محترمه در خانواده خود آنرا متبرک دانسته محفوظ داشته اند .

در. توقیع ۱۰۱ در باره ایشان می فرمایند:

(شخص شخیص وحید اکبر که سی هزار حدیث از بر داشت و در کتاب ایقان به وحید عصر و فرید زمان موصوف عمامه را از سر برداشته بگردن انداختند و بانواع بلایا معذب نمودند و جسد مبارکش را با ریسمان به اسب بسته در میدان نی ریز جولان دادند و در کوچه و بازار کشانیده و سنگ بارانش نمودند.)

اوضاع آشفته و نابسامان دوران قاجاریه به اضافه عدم کفایت و بی لیاقتی رئیس مملکت و طمع ورزی و حب جاه و وابستگی به سیاستهای خارجی اولیای امور جریانی بس وحشتناک و غیر قابل تحمل در تمامی فضای ایران ایجاد کرده بود حکام محلی برای حفظ مقام و کسب در آمد به هر عملی دست می زدند مالک الرقاب جان و مال مردم بوده از طرفی فقر فرهنگی و بی سوادی قاطبه اهالی نیز مزید بر علت شده در چنین دورانی با چنین حکامی مسلم است که هر گونه صدایی که منافع آنان را به خطر بیندازد محکوم به فنا است. اگر چه ندای امام زمان باشد در چنین برهه ای از زمان زین العابدین خان حاکم نیریز و حسین خان حاکم شیراز بود معرفی این دو شخص لثیم تا اندازه ای در کتب تاریخی و شرح حالها آمده است.

زین العابدین خان حاکم نیریز

در کتاب لمعات الانوار جلد اول صفحه ۳۰۰ در معرفی زین العابدین خان حاکم نیریز چنین مینویسد: (حاج زین العابدین خان فرزند محمد حسینخان ابن امیر حسام الدین از طایفه عرب شیبانی است که از طرف

سلطین قاجاریه مدتها قبل با عائله به (قطرویه) ۴۲ کیلومتری نیریز تبعید شده بودند در آنزمان حکومت نیریز با حاجی علی سلطان بود .
و در صفحه ۳۸ مینویسد : (حاج زین العابدین خان فرزند محمد حسینخان ابن امیر حسام الدین عرب از طایفه شیسانی ایل عرب فارس بود که حکومت نیریز را به ارث و زحمات زیاد بخود اختصاص داده بود و با برادران دیگر بر سر ریاست کشمکش داشت و محمد باقرخان برادر خود را رقیب سرسخت خود تشخیص داده بود و او را بطور نهانی بقتل رسانید و فرزندش را در اطافی محبوس ساخته بود و دستور داده بود منافذ آن اطاق را ببندند و از حیث خوراک آنها را در مضیقه قرار دهند تا تمام آنها از سختی تلف شوند و این عمل بیرحمانه او حس انزجار را نه تنها در اولاد باقرخان و کسان او بوجود آورد بلکه عده ای زیاد دیگر را منزجر ساخته بود ... حکومت نیریز بواسطه بلای آسمانی (طوفان سهمگین) و نقصان ثروت پایه های حکومتش ضعیف میشد محمد حسینخان از فرصت استفاده نمود دامنه نفوذ خود را تا نیریز توسعه داد و در اهالی نیریز نفوذی فوق العاده حاصل کرد لهذا به نیریز نقل مکان نمود و با ازدواج با یکی از دخترهای حاج علی سلطان خود را با خاندان حکومت نزدیک ساخت و تدریجاً زمینه را برای حکومت خود مهیا و نظر اولیای دولت را برای بدست گرفتن زمام حکومت مهیا ساخت و موفق هم گردید و به آسانی حکومت از خاندان حاج علی سلطان خارج و بمحمد حسینخان عرب شیسانی منتقل گردید پس از مدتی محمد حسینخان وفات یافت . وی صاحب سه فرزند شد . فرزند ارشدش باقرخان بود و فرزند دیگرش حاج زین العابدین خان بود که برسرجانشینی پدر و رسیدن بمقام حکومت با باقرخان و اولادش مخالفت میوزیدند و عاقبت موفق شد بوسیله نوکران خود او را بقتل

رسانید و فرزندانش را بشرحی که گفته شد زندانی نمود و فرزند دیگرش علی اصغر خان بود قتل باقرخان و بازداشت کردن فرزندانش و شکنجه های طاقت فرسا که نسبت به آنان وارد کرد و جریمه های زیادی که از رعایای خود دریافت مینمود و با شکنجه اموالشان را اخذ میکرد خشم بسیاری از اهالی نیریز نسبت به حاج زین العابدین خان برانگیخته شد و قدرت شکایت به حکومت فارس هم از همه سلب شده بود و همه منتظر فرصت بودند تا خود را از زیر بار ظلم او خارج کنند این وضعیت اسفناک مصادف شد با ورود آقا سید یحیی به نیریز و استقبال وجوه اهالی از ارباب علم و نفوذ و اعلان امر در مسجد جامع کبیر و گرویدن نفوس بسیار به آئین جدید چون در آن موقع پایه های حکومت زین العابدین خان ضعیف شده بود لهذا این نهضت را با موقعیت خود خطرناک تشخیص داد بمخالفت برخواست و چون این امر را بشری فرض میکرد و بخیال واهی خود بیرون کردن سیدیحیی و سرکوب کردن اصحاب بنظرش سهل و آسان بود لهذا آتش جنگ برافروخت و نام بدی از خود بیادگار گذاشت و سرانجام به کیفر اعمال خود رسید و در حمام نیریز بدست چند نفر که از ظلمش بستوه آمده بودند هلاک گردید . درباره آخر و عاقبت حاجی زین العابدین خان ادامه میدهد که : حاج زین العابدین خان حکومت نیریز که بواسطه حب جاه و استحکام مبانی و پایه های متزلزل حکومت خود فتنه نیریز را برانگیخت و با توطئه با میرزا نعیم نوری و شجاع الملک و با حيله و خدعه و تمهیر قرآن باعث شهادت حضرت وحید و اصحاب و قتل عام و شکنجه و عذاب و اسارت زنان و اطفال و پیرمردان گردید و حاج سیدعابد خائن را با نامه جعلی از طرف آقا سید یحیی برای اصحاب برانگیخت و با پول تطمیع کرد و با قرآن و عهد و پیمان مخالفت ورزید و اسیران زندانی را چنان آزار

نمود که در حمام نیریز بدست مسلمانانی که از جور و ستم حکومت بی پناه و بی امان مانده بودند بمعیت بابیان که برای انتقام خون آقا سید یحیی و سایر شهدا در انتظار فرصت بودند بقتل رسید شکمش را دریدند و با کمال خبیثت و حسرت جان سپرد.

در کتاب بهاءالله شمس حقیقت صفحه ۱۷۰ درباره او چنین مینویسد: (زین العابدین خان حاکم ظالم دیوانه و حریص نیریز کلیه ثروت سرشار محمدتقی ایوب (مخاطب سوره الصبر) را به نفع خود ضبط کرد و هر روز برای تفریح او را به داخل حوض آب یخ می انداختند و هر بار که می خواست سرش را از آب خارج کند به سرش می کوبیدند سپس او را از آب خارج کرده برای خنده و تفریح بیشتر حاکم زیر تازیانه بیرحمانه می گرفتند و آنقدر او را می زدند که از جای تازیانه ها خون جاری می شد^{۱۲} ...)

^{۱۲} - برای اطلاع بیشتر از سرنوشت شوم و ظلمهای این حاکم خونخوار به منابع زیر مراجعه

فرمائید :

لمعات الانوار جلد ۱ فصل ۵

لمعات الانوار جلد ۲ ص ۴۴۵

بهاء الله شمس حقیقت ص ۱۷۰

کتاب باب صفحات ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۱۹

کواکب الدریه جلد ۱ صفحات ۲۰۲ - ۲۱۲

مطالع الانوار صفحات ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۲۰ - ۵۲۶ - ۵۳۴ - ۶۷۲

واقعه اول

واقعه اول نیریز بسال ۱۲۶۶ و با ورود حضرت وحید به نیریز وقوع یافت زیرا ایشان بعد از فوز به ایمان میل داشتند و تصمیم گرفته بودند به اصحاب قلعه شیخ طهرسی در مازندران ملحق و در راه محبوب خود جانبازی و ایفای بعهده فرمایند حوادث مازندران خاتمه یافته بود و حضرت بهاء الله پس از گرفتاری در آمل و تحمل مصائب کثیره خطیره به طهران مراجعت فرموده بودند لذا ناچار از عزیمت به مازندران مایوس گردید و نقشه جدیدی برای خود در نظر گرفت در اواخر سال ۱۲۶۵ هجری به عزم قیام به جانبازی و اشاعه امر در وطن و جهاد در سبیل امر مالک ذوالمنن که به امر محبوب خود به آن موظف بودند طهران را ترک فرمودند. چندی مجدد به قزوین، قم، کاشان، اصفهان، اردستان، اردکان، مسافرت فرمودند و در هرجا که تشریف بردند بالای منبر رفتند و علناً امر را ابلاغ و حجج و براهین اظهار فرمودند تا آنکه در اول سال ۱۲۶۶ به یزد وارد ضمن ملاقات با عائله و منسوبان و نفوسی که از قبل به شرف ایمان نائل شده بودند در مصلى بالای منبر رفتند و خطابه ای غرا ادا فرمودند و ابواب عرفان را بر وجوه حضار گشودند و علاوه بر مؤمنین قبل جمععی کثیر از علماء و محترمین و غیر هم نیز به او گرویدند و عهد وثیق بستند و پیمان جدید امضا نمودند و از آنجا عازم نی ریز شدند و در بین راه چه در بوانات و سایر نقاط کمی توقف فرمودند و امر را به مستعدین گوشزد نمودند در بوانات عده ای بشرف ایمان فائز شدند. نزدیک اصطهبانات که رسیدند چون آن شهرستان زادگاه والد ماجدشان آقا سید جعفر بود. و اقارب و دوستانی از دانشمندان و اهل علم داشتند قاصدی مخصوص فرستادند و مرقوم فرمودند قصد نیریز دارند و در پیرمراد که یک کیلومتری آنجاست

قدری توقف می فرمایند و در انتظار ملاقات اقارب و دوستان هستند باری بسیاری از خویشاوندان در محل میعاد تشریف حاصل نمودند و بشارت ظهور استماع نمودند و نخبه ای از روشن فکران و صاحبان قلوب صافیه سمعنا و اطعنا گفتند و بیست نفر با آن حضرت بیعت نمودند و عهد و پیمان بستند و علاقه خود را از آب و گل و وطن و مقام قطع و جان برکف ملتزم رکاب گشتند . و از آنجا عازم نی ریز شدند و از مجاهدین قلعه بودند . چون اخبار تشریف فرمایی جناب آقا سید یحیی وحید به نی ریز رسید گروهی از طبقه دانشمندان علاقمندان و ارادتمندان بحضرتش و اهل علم و بسیاری دیگر از مردم شبانه بواسطه خوف از حکومت و بعضی در روز بعد به آنها پیوستند و تا (رونیز) که قریه ایست بین اصطهبانات و نی ریز حضرتشان را استقبال نمودند . آن حضرت با عزت و احترام شایان و فراوان در روز ۱۵ رجب سال ۱۲۶۶ هجری قمری به نیریز نزول اجلال فرمودند و پس از ورود بدون استراحت و ملاقات با اهل بیت و دوستان و رفع خستگی در مسجد جمعه که نزدیک منزلشان بود و قدیمی ترین مسجدی است که از آتشکده با تجدید عمارت بمسجد تبدیل یافته بالای منبر تشریف بردند ...

قبل از استراحت دیدار اهل بیت (با اینکه منزلشان نزدیک مسجد بود) اول در آن مسجد وارد و فوراً بالای منبر تشریف بردند پس از اداء خطابه ای غرا و مفصل فرمودند حامل نباء عظیم و بشارتی بزرگ و ابلاغ سودمندی برای شماها هستم و لکن امروز جمعیت کم است و من تازه وارد و خسته ام لذا به روز بعد موکول می کنم تا همه با خبر و عموم منسروز گردند . فردا نیز بعد از اداء خطبه ای غرا و مفصل و مشروح حضار و مستمعین را به بشارت عظیم خود مستبشر داشتند و فرمودند باب علم

الهی مفتوح شده و چون جمعیت کم است مشروح آن را فردا بیان خواهیم کرد روز سوم جمعیت از حیاط مسجد و پشت بام ها و دیوارها همه جا موج می زد و گوشها منتظر و مترصد شنیدن نباء عظیم و بشارت بزرگ بود. لہذا پس از اداء خطبه ای مفصل و غرا و با لحنی بسیار جذاب که از صفات خاص حضرتش بود. طلوع نیر اعظم را در شیراز و افتخار تشریف بحضورشان را اظهار و ایمان و ایقان خود را به آن منجی عالم و محیی رمم اعتراف و بعث و حشر و نشر جدید را کما نزل فی الفرقان و احادیث ائمه اطهار اعلام و ظهور انقلابی عظیم را در ارواح و نفوس بنحو اتم بیان و حضار را به بیعت دعوت میفرمودند بیانات غرا و دلنشین جناب وحید چنان تاثیری به قلوب بخشید که جمعی کثیر هلهله کنان سمعنا و اطعنا گفتند و گروهی به بعد موکول نمودند و عده ای در شک و تردید ماندند و معدودی به عداوت برخواستند این خبر به حکومت وقت حاج زین العابدین خان رسید و در صدد جلوگیری برآمد لہذا شخصی را نزد اصحاب فرستاد و پیغام داد که هرکس اطاعت از آقا سید یحیی نماید حکومت او را اعدام و اموالش را مصادره مینماید شخص مامور این پیام را در حضور جناب وحید باصحاب ابلاغ نمود ولی کسی اعتنایی نکرد بلکه ارادت و صمیمیتشان زیادتیر شد. چون حکومت با بی اعتنایی بسیاری از اهالی مواجه شد لاجرم بوسیله یکی از گماشتگان خود برای جناب وحید پیغام فرستاد که خواهش می کنم از نیریز خارج شوید چون جواب منفی دریافت کرد از ترس به عنوان رفتن به مقر تابستانی نیریز را ترک و محل حکومت خود را (قطرویه) که شش فرسخی شمال نیریز و بیلاق و ملک شخصی اش بود قرار داد. زیرا از شجاعت اصحاب به خصوص اهالی محله چنار سوخته باخبر و بیمناک بود و نیز امر کرد سید ابوطالب که از محله بازار بجناب

وحید دست ارادت داده بود خانه اش را تخلیه نماید و بتصرف تفنگچیان حکومتی دهد. تا آن خانه دژئی باشد برای تیراندازی به مسجد جمعه (سنگر و محل تجمع اصحاب) چون حکومت قوایی تجهیز میکرد و آماده جنگ بود لهذا جناب وحید هر روز به مسجد تشریف می بردند و تعالیم مبارکه را شرح میدادند و آنها را با دستورات آشنا میساختند و برای تحمل هر مصائبی مستعد میفرمودند.. و هر روز عده ای از هر طبقه دانشمندان و بزرگان و تجار و کسبه - زارعین و بخش کار سالمندان و جوانان. مردان و زنان حتی از نزدیکان و عمال حکومت و مخالفین به او مومن و بر تعداد جمعیت اصحاب افزوده می گشت. بخصوص که از برادرزاده های حاکم که پدرشان را بقتل رسانیده بود و بابیان آنها را در محبس نجات داده بودند داخل این جمع بودند و آقا میرزا محمد جعفر یکی از آنها بود که مورد توجه جناب وحید قرار گرفت... چون قوای حکومت متشکل و آماده و مهیای جنگ بودند جناب وحید قلعه خواجه را برای دفاع اصحاب انتخاب و بیست نفر از مؤمنین از اهالی اصطهبانات را مأمور فرمودند تا به قلعه مزبور رفته سنگر بندی نمایند شیخ هادی پسر شیخ محسن را رئیس این بیست نفر قرار دادند و به سایرین امر فرمودند مراقب برج و باروهای محل و مسجد باشند. قلعه خواجه در جنوب شرقی نی ریز نزدیک محله چنار سوخته سابق که به محله پهلوی نام گذاری شده بود و تا آن محل یک یا دو کیلومتر فاصله دارد قرار گرفته است.

در این روز حمله باصحاب شروع و مسجد را محاصره نمودند از اصحاب اولین کسی که هدف گلوله قرار گرفت ملا عبدالحسین پیرمرد هشتاد ساله از علمای بنام بود که تیر به پایش اصابت کرده و از مهاجمین نیز گروهی کشته و زخمی شدند.

تیرخوردن ملا عبدالحسین حضرت وحید را سخت تحت تاثیر قرار داد و آن مظلوم را تسلی فرمود و این امر موجب گردید که خود سوار بر اسب شده با نخبه ای از خواص و اشخاص شجاع که حاضر برای جانبازی بودند بسوی قلعه رهسپار شدند و مابقی در شهر ماندند و این قضیه امتحانی بود برای اصحاب تا آنکه مومنین مخلصین جانباز مشخص و معلوم گردند. لهنذا عده ای از آن جماعت کثیر کنار رفتند. نخبه هایی باقی ماندند و از آن مومنین مخلصین هفتاد و دو نفر اولین بار در رکاب حضرت وحید به قلعه رفتند. و عده ای دیگر تدریجا به اصحاب ملحق شدند. و هر روز جمعیت قلعه رو به افزایش بود تا جمعیت ساکنین قلعه به قریب ۶۰۰ نفر بالغ گردید و از محله بازار نیز جناب اقا سید جعفر یزدی که عالم و فاضل و نافذ الکلام و همیشه با حکومت انیس و جلیس و صاحب املاک زیاد بود با عده ای دیگر از خوانین و سادات و منتفدین مومن و باصحاب قلعه ملحق شدند و ایمان و ایقان خود را ابراز و عهد و پیمان بستند و این قضیه موجب خرسندی خاطر حضرت وحید و تقویت مبارزان دلیر گردید و آقا سید جعفر برحسب دستور آقا سید یحیی وحید در مسجد جمعه (محل تجمع سایر احباب) به موعظه پرداخت و باعث تقویت بنیه اصحاب شد و پس از انجام این ماموریت به قلعه مراجعت و در آنجا پس از خاتمه کار قلعه اسیر گشت. در این موقع قوای حکومت از هر جهت تقویت میشد و توانست از سوار و سرباز و تفنگچیان اطراف سپاهی بیش از یکهزار نفر تجهیز نماید و علی اصغر خان برادر بزرگ زین العابدین خان حکومت به فرماندهی قوای جرار منصوب گردید و قلعه محاصره شد و جنگ مجدد آغاز و حمله ثانی شروع گردید در این موقع باشاره حضرت وحید چند نفر از اصحاب مامور دفع حمله دشمن شدند و تلفاتی زیاد به اردو وارد و به

شکستشان منجر شد. در این واقعه سه نفر از اصحاب یکی تاج الدین که به شجاعت و پردلی مشهور و به تجارت کلاه پشمی مشغول بود و دیگری زینل پسر اسکندر که شغلش زراعت بود سومی میرزا ابوالقاسم از اعیان و اشراف محل بشهادت رسیدند و چون به اردوی حکومت تلفات زیاد وارد شد بنحوی که منهزم و تار و مار گردید و سردار خود را از دست دادند لذا خان حاکم ترسید و به والی فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله جریان را گزارش داد حکومت فارس افکارش از جریان واقعه پریشان شد و بی اندازه برآشف و فرمانی سخت به عنوان حاجی زین العابدین خان صادر نمود که پناهندگان قلعه را متفرق و این عائله را رفع و این امر را ریشه کن کن.

چون حضرت وحید از خدعه و تدلیس و مکر و فریب حاکم و دشمنان پر کین آگاه و به عواقب امر که منتهی به شهادت خود و اصحاب نازنین و با وفایش می شد واقف و آگاه بود کارهای خود را تنظیم و انصار و یاران را با موعظه امر به فداکاری و وفاداری و پایداری و استقامت و صیانت امرالله می فرمود و هر شخص مستعدی را منصب و مقامی در خور لیاقت مرحمت می فرمودند لذا سید جعفر یزدی را مورد لطف خاص قرار دادند. و او را برای موعظه در مسجد جمعه به نمایندگی از طرف خود جهت تحبیب و تشویق احباب و انصار و ابلاغ کلمه الله گماردند زیرا نافذ الکلمه و مورد اعتماد و احترام جمیع اهالی از اعیان و اشراف و طبقات بود و هم مطلع به احکام حضرت اعلی روح ماسواه فداه و هم بیانی جذاب داشت. میرزا محمد جعفر را که صاحب قلم و برادر زاده زین العابدین خان بود به سمت وقایع نگاری انتخاب و بصهریت خود قبول و صبیه خود ورقه زکیه طوبی را به عقد وی درآوردند و به حکم کتاب و احکام بیان به مهریه یک

واحد طلای خالص قباله بخط خود مرقوم فرمودند که عین قباله موجود است . (نحوه پیدا شدن آن را که جناب روحانی ذکر نکرده اند در صفحه ۶۶ همین کتاب ملاحظه خواهید فرمودید .)

بالاخره شاهزاده عبدالله خان شجاع الملک را با فوج همدانی و سیلاخوری و توپ و سایر لوازم به کمک زین العابدین خان به نی ریز فرستاد و دستور داد تا از نقاط مجاوره مانند اصطهبانات و ایچ و پنج معادن و قطرویه و بشنه و دهچاه و مشکان و رستاق سرباز بگیرند به علاوه شاهزاده را فرمان داد که به کمک زین العابدین خان بروند باری جمعیت بسیار و لشکر جراری غفلتا قلعه را محاصره کردند در اطراف قلعه دشمنان خندقها کردند و سنگرها بستند و پس از تهیه وسائل محصورین را گلوله باران نمودند یکی از پیروان جناب وحید که مامور محافظت در قلعه بود و بر اسب سوار بود اسبش هدف گلوله واقع شد گلوله دیگری برج روی در قلعه را خراب کرد یکی از اجبا صاحب منصب توپخانه را هدف گلوله ساخت و او را به قتل رسانید . و در نتیجه صدای تفنگها خاموش شد و دشمنان برگشتند در میان خندقها پنهان شدند در آن شب هیچ یک از اصحاب و نیز هیچ یک از اعدا و دشمنان از پناهگاه خود بیرون نیامدند .

زین العابدین خان و یارانش که در این مرتبه هم شکست خوردند یقین کردند که از راه جنگ و جدال ممکن نیست اصحاب قلعه و یاران جناب وحید را از پا در آورند ناچار ب فکر دیگر افتادند و مانند شاهزاده مهدی قلی میرزا که در واقعه قلعه شیخ طبرسی چون از غلبه بر اصحاب عاجز شد متوسل به خدعه و نیرنگ شد. زین العابدین خان و یارانش هم در نظر گرفتند بهمین وسیله متشبث شوند و بسلاح مردمان ضعیف و عاجز متوسل گردند تا بتوانند حریف خود را از این راه مغلوب سازند . با

آنکه زین العابدین خان بجمیع آن نواحی حکومت داشت، و از شیراز هم برای او کمک و مساعدت می رسید با این همه از مغلوب ساختن جمعی از اصحاب که در نظر او مشتی اشخاص ضعیف و بی خبر از فنون جنگ و جدال و غیر قابل توجه بودند خود را عاجز و قاصر مشاهده کرد و اطمینان یافته بود که در میان قلعه برخلاف انتظار وی مردان شجاع توانایی هستند که نمی شود آنها را مغلوب کرد و نمی توان با آنها در جنگ مقابله نمود حتی باین معنی رجال و همدستان زین العابدین خان هم اقرار و اعتراف داشتند چاره جز این ندیدند که آن رجال پاک طینت خوش قلب یعنی اصحاب قلعه را فریب بدهند باین معنی که بدروغ درخواست صلح و آشتی کنند و باین اسم غفلتاً بر آنها بتازند. از این جهت چند روز دست از هجوم و حمله کشیدند و جنگ و جدال را موقوف کردند و نامه مفصلی به اصحاب قلعه نگاشتند.

در کتاب نیریز مشکبیز در این باره می نویسد :

(نامه محبت امیز نوشتند و از آنچه واقع گشته عذر خواهی نموده خود را حاضر برای جبران مافات نشان دادند و بر قرآن عهد و پیمان نوشته مهور و مسجل داشتند که دیگر گرد مخالفت و منازعت نرفته و از آنجناب تقاضا نمودند که با چند نفر از یاران خود به اردو وارد شوند و حقیقت امر و حقانیت آن را بفهمانند تا کل به حمایت قیام نمایند به این ترتیب چون فرستادگان با قرآن و عهد و پیمان بحضور جناب وحید رسیدند و ایشان قرآن مهر شده و نامه سران اردو را ملاحظه نمود قرآن را بوسیده این آیه را تلاوت نمودند انا لله و انا الیه راجعون و با آنکه بخدعه و تزویر و سرّ ضمیر آنان واقف و آگاه بود با این حال فرمودند ما قول آنها را به احترام قرآن قبول می کنیم تا آنها خود از خدعه و تزویر خودشان

شرمسار شوند و ما حقیقت امر را بار دیگر برای آنها آشکار سازیم به این جهت باتفاق پنج نفر از اصحاب از جمله ملا علی مذهب و حاجی سید عابد که بعداً نفاق نمود به سمت اردو رهسپار گشت و اصحاب عموماً نگران بودند و اعتمادی به قول و قرار رؤسای اردو نداشتند و از آنجناب استدعا نمودند که از رفتن نزد آنان بگذرند ولی ایشان نپذیرفتند و به جمعیت اصحاب دستور فرمود که دست از جنگ بردارند و در انتظار باشند تا خبر برسد. چون جناب وحید و همراهان به اردو نزدیک شدند از طرف حاج زین العابدین خان و شجاع الملک و دیگر سران اردو و افراد سپاه مورد استقبال قرار گرفته و در خیمه مخصوصی پذیرایی نمودند و شب اول با کمال مهربانی و احترام رفتار کرده و کرسی وعظ گذاشتند و به سخنان آنجناب گوش فرا داشتند. سخنان و خطابات ایشان چنان مؤثر و نافذ گردید که تدریجاً سپاهیان تحت تأثیر قرار گرفته بسیار متأثر شدند و حاج زین العابدین خان از آن وضعیت نگران شد که مبادا جمعیت اردو بر مراتب مظلومیت آن جناب اعتراف نموده و اوضاع دگرگون شود بنابراین با رؤسای اردو تباری نموده و قرار انجام کار را به روز بعد محول داشتند و چون روز دیگر رسید و آن جناب خواست از اردو بیرون بیاید ممانعت نمودند و تا مدت سه روز این وضع ادامه یافت و همه روز سران و افراد اردو در هنگام نماز به آنجناب اقتدا کرده و ایشان را مولا و مقتدای خود می گفتند و از طرف دیگر اصحاب چون دیدند از صلح و مصالحه خبری نرسید ناراحت شده بر اردو حمله نمودند و سران سپاه نزد آن جناب شکایت نمودند و ایشان علت حمله اصحاب را توقیف خویش بیان فرمود و بالاخره قرار متارکه جنگ داده شد که جمعیت هر دو طرف متفرق شوند و از آنجناب خواستند که نامه ای مرقوم دارند و به اصحاب دستور فرمایند که اسلحه

خود را گذاشته و قلعه را تخلیه نمایند و هرکس به مسکن خود برود و جناب وحید به همین ترتیب نامه را مرقوم داشتند ولی نامه محرمانه دیگری هم مرقوم داشته حیل و تزویر و نفاق دشمنان را بیان داشته و به سید عابد که همراه جناب وحید به اردو آمده بود سپردند که به اصحاب برساند و از روی ترس یا طمع خیانت نموده هر دو نامه را نزد سران سپاه برده ارائه داد و آنها از این پیش آمد مسرور گشته هر دو مکتوب را خواندند و نامه اولی را که امر به تفرق و تشتت به اصحاب فرموده بودند بدست او دادند که باصحاب تسلیم نموده و سفارش و تاکید در تفرقه بنمایند. حاجی عابد نیز خیانت نموده نامه را رسانید و به اصحاب اطمینان داد که سپاهیان سر صلح و مسالمت دارند و تفرق و تشتت شما به دستور آنجناب لازم و ضروری است لذا اصحاب نیز اطاعت نموده اسلحه را ریخته و همگی از قلعه و سنگر خارج شده به سوی قصبه روی نهادند و در همان حال فوراً سپاهیان سنگرها و قلعه را تصرف نموده و جمعی از بستگان حاج زین العابدین خان که برحسب دستور او کمین کرده بودند راه را بر آنها بسته و اصحاب ناچار به مدافعه شده و با کمال یأس و تأسف بعضی با اسلحه و بیشتر آنها چون اسلحه خود را به زمین گذاشته بودند با چوب و سنگ در حالی که همه صدای خود را به ندای الله اکبر بلند نمودند به جنگ و دفاع پرداختند و بسیاری مقتول شدند و جمعی مجروح گشته خود را به شهر رسانده و در مسجد جامع که سنگر متین و قلعه محکمی برای آنان بود با افراد دشمنان به زد و خورد پرداختند. در این حال به دستور حاکم و سران سپاه عده ای از سربازان و انبوه اشرار مأمور دستگیری اصحاب که هر یک در گوشه و کناری متفرق شده بودند گشته و هرکس را که بدست آوردند به زنجیر کشیده و اموالشان را تاراج و به غارت بردند حتی دستور

دادند زنها و اطفال آنان را هم اسیر کرده بیاورند و این دسته مهاجم از اشرار چنان در انجام این اعمال قاسیانه به ظلم و ستم رفتار کردند که برخی از زنان خود را به چاه انداخته هلاک ساختند و آنها چندین زن را پستان بریده و چندین طفل شیرخوار را که در گهواره آرمیده بودند با سرنیزه تفنگ برسینه هاشان فرو برده از زمین بلند نموده و به مسافتی دور افکندند و چهل نفر از زنان را در غاری از کوه محبوس داشته و آتش زده سوزاندند و خانه ها را بنوعی خراب کرده و اثاثیه را به غارت بردند که حتی چوبهای در و تخته را از جا کنده بردند و محله چنار سوخته را که مسکن اکثر اصحاب و پیروان جناب وحید بود چنان ویران نمودند که تا سالها بعد از آن واقعه به همان حال ویران و بایر باقی بود. قلعه خواجه را نیز خراب و ویران نموده به آتش بیداد سوختند و تمام اسرا را از زنان و مردان و اطفال به زنجیر کشیده به اردو آوردند و چون حاج زین العابدین خان و سران سپاه بواسطه قسمی که خورده بودند در قتل حضرت وحید که آرزوی قلبی آنان بود مردد بودند عباسقلی خان نامی از صاحب منصبان سوار که در قساوت قلب مشهور و چند نفر از بستگانش در آن میدان بقتل رسیده بودند خود را برای اینکار حاضر نموده و روز دیگر اعلان نمود که هرکس بستگانش در این واقعه به قتل رسیده برای انتقام و قصاص حاضر شده و از سید یحیی به هر طریق که مایل است انتقام بگیرد. پس از آنکه خیال مهاجمین و دشمنان پرکین از تسخیر قلعه و قتل عام و تفرقه مدافعین راحت شد و عده کثیری از دم شمشیر گذشتند حاج زین العابدین خان با خاطری آسوده نقشه قتل حضرت وحید را به نحوی که فوقاً اشاره شد طرح و به موقع اجرا گذاشت. اول کسی که دعوت او را اجابت نمود ملارضا بود زیرا شیخ الاسلام بوانات برادرش ملاباقر را در بین راه شیراز دستگیر کرده

بود شخص دیگری موسوم به صفر که برادرش شعبان در جنگ کشته شده بود نیز قدم پیش نهاد اقا خان پسر علی اصغر خان نیز به این جمع پیوست زیرا پدرش علی اصغر خان که برادر بزرگ زین العابدین خان بود در جنگ کشته شده بود این سه نفر دور عباسقلیخان را گرفتند و حاضر شدند که جناب وحید را بدستور عباسقلی خان به قتل برسانند .

نزد جناب وحید رفتند عمامه ایشان را از سرشان برداشته و به گردن آن بزرگوار پیچیدند آنگاه ایشان را به اسب بستند و به آن کیفیت در جمیع کوچه و بازارها گردانیدند مردم از مشاهده این واقعه گرفتاری حضرت امام حسین علیه السلام را به یاد آوردند که چگونه آن بزرگوار بدن مطهرش از ظلم دشمنان پایمال سم ستوران گشت از طرفی زنه‌های قسی القلب غیر مؤمن نیریز دور جناب وحید جمع شدند و از حصول غلبه و نصرت لشکر دشمن و گرفتاری آن حضرت در دست دشمنان خونخوار اظهار فرح و سرور میکردند . همانطوری که دور ایشان را گرفته بودند با صدای طبل و دف زنها هم آهنگ می شدند و میرقصیدند و جناب وحید را مسخره و استهزاء میکردند حضرت وحید در آن حین بیاناتی میفرمودند شبیه به بیانات حضرت سید الشهداء علیه السلام که در هنگام گرفتاری در چنگال دشمنان میفرمود از جمله سخنان جناب وحید که میفرمود این بود....

ای محبوب من تو میدانی که من در راه محبت تو از جهان گذشتم و بر تو توکل کردم با کمال بیصبری آرزو دارم که به ساحت قدس تو مشرف شوم زیرا من جمال و رخسار خداوندی تو را زیارت کرده ام خدایا تو بینا و آگاهی که این شخص خونخوار شریر با من چگونه رفتار کرد من هیچوقت به میل او رفتار ننمودم و هرگز بیعت نخواهم کرد ...

باری با خفت بسیار و شکنجه بیشمار حضرتش را بضرپ چوب و سنگ و سرنیزه و تفنگ از پای در آوردند و هنوز رمقی از جان در بدن بود سر بریدند و نعش او که از طرف مأمورین محافظت می شد روز بعد نظر به احترامی که شیعیان برای سادات قائل بودند جسد را در ضلع شرقی بقعه سید جلال الدین عبدالله مشهور به سید چسبیده به دیوار دفن نمودند و راس مطهر آنحضرت را مادر میرزا عبدالله خان صولۀ الدوله نیریزی از اشراف محله بازار بوسیله غلام سیاه خود به چنگ آورد شبانه غسل داد و کفن نمود و معطر کرد و پنهان از نظر شوهر و اطلاع او چند روز در یخدان مخصوص خود نگاهداری کرد سپس در وقتی مناسب به اتفاق غلام خود در ضلع شرقی بقعه سید به بدن ملحق کرد و دفن نمود. باری دوران حیات جناب وحید که سر بسر به شرافت و شجاعت و ایمان و اخلاص آمیخته بود بدینگونه به پایان رسید. این اولین واقعه ای بود که در نیریز مشکبیز مدفن هزاران شهید به خون خفته و مسجونین و ملهوفین مصیبت دیده در راه امر مبارک و فقط به جرم ایمان به قائم موعود رخ داد.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال جناب وحید به منابع زیر مراجعه

فرمائید

رساله تسع صفحه ۳۸

کواکب الدریه جلد ۱ صفحات ۵۲-۲۰۱-۲۱۷

مقاله شخص سیاح صفحه ۹

تاریخ نبیل صفحات ۴۸۱-۴۸۶

نی ریز مشکبیز

لمعات الانوار جلد ۱

آهنگ بدیع سال ۳ شماره ۴ صفحه ۹۷

- بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۹۲
- قاموس لوح شیخ جلد ۲ صفحه ۱۰۹۸
- نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۱ صفحه ۳۴۹
- اسرار ربانی جلد ۲ صفحه ۳۰۵
- تقویم تاریخ صفحات ۴۴-۲۲-۲۵-۲۹-۴۰-۴۶-۵۵
- محاضرات جلد ۲ صفحات ۷۶۰-۸۳۷-۷۵۹
- کتاب باب صفحه ۲۵۸
- تاریخ رجال ایران جلد ۴ صفحه ۴۳۳
- آهنگ بدیع سال ۹ شماره ۱۰ صفحه ۲۲
- آهنگ بدیع سال ۹ شماره ۱۱ صفحه ۱۸
- آهنگ بدیع سال ۹ شماره ۱۲ صفحه ۱۵

واقعه دوم

قیام علی سردار

واقعه دوم در نیریز سه سال بعد از واقعه اول یعنی سال ۱۲۶۹ اتفاق افتاد قهرمان و سردار و قائد این واقعه شخصی دلیر و مؤمن و بی باک بنام میرزا علی سردار بود .

این شخص که از بقیه السیف قلعه خواجه در واقعه اول بود با وجودیکه فنون نظامی متداوله را ندیده بود چنان شجاعت و بسالتی از خود بخرج داد که او را در ردیف سرداران بزرگ جنگی می توان به حساب آورد. از جمله اقدامات متهورانه و دلیرانه او اینکه عده ای یاغی که بعضی از املاک حاکم شهر را در قریه قطرویه عدواناً تصرف نموده بودند با اجرای تاکتیک جنگی و بالا رفتن از دیوار قلعه فقط با کمک و دستکاری دوست و معاونش قلع و قمع کرد و مورد تقدیر و قدردانی حاکم قرار گرفت .

دیگر از اقدامات شجاعانه او با نداشتن وسائل کافی شبانه به سپاه دولتی حمله کرد توپچی را با یک ضربت شمشیر به دیار عدم فرستاد و عراده جنگی را با طناب و وسائل ابتدایی با نیروی ایمان به بالای کوه برد و از آن بر علیه خود سپاه دولتی استفاده نمود .

الحق اگر او را اعجوبه زمان نامیده و اسطوره ایمان و ایقان بنامیم که نیروی ایمان و اعتقاد به آرمانش او را چنین شجاع ساخته سخنی به گزاف نگفته ایم از این راد مرد دلیر بعلت اینکه در تمام دوران حیات ازدواج ننمود اولاد و احفادی باقی نمانده ولی از نسل خواهرش خاندان سرداری که از خانواده های مومن و موقن امراللهی می باشند باقی مانده که بعضی از اولاد و احفاد آنان در نقاط مهاجرتی و خدمت در تشکیلات باعث شادی روح جناب ایشان می گردند .

بهتر است برای بهتر شناختن این عنصر شجاع و اطلاع از کم و کیف واقعه دوم رشته سخن را بدست جناب محمد شفیع روحانی بدهیم که در کتاب لمعات الانوار چنین مرقوم فرموده اند :

(قبل از شروع این قسمت مهیج تاریخ نیریز که یکی از خونین ترین حوادث عصر رسولی بوده و حتی از واقعه اول و جریان اصحاب قلعه خواجه مهیج تر است بهتر است قائد این جنبش عظیم را بشناسیم و بدانیم میرزا علی سردار کیست در لمعات الانوار جلد اول صفحه ۲۶۹ او را چنین معرفی می نماید :

یکی از فحول رجال و دلیران و نوابغ روزگار و عشاقان جانباز از مؤمنین اولیه مدافعین در جنگ قلعه به سال ۱۲۶۶ و سپس سردار و فرماندهی قوای مدافع سال ۱۲۶۹ میرزا علی است که در جنگ دوم به لقب سردار مفتخر گردید .

نظر به شجاعت و فداکاری بی نظیر این قهرمان جنگ که همچون افسران تحصیل کرده با فنون جنگی آشنا و جنود مجنده الهی را در جنگ دوم رهبری مینمود از نظر ضرورت تاریخی بجاست که بیوگرافی شرح خدمات درخشنده و جانبازیش تا یوم شهادتش در جنگ دوم به رشته تحریر در آید لهذا نظر خوانندگان را به این فصل جلب می نماید .

میرزا علی در سال ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ هجری قمری در یک خانواده اصیل و نجیب و شریف چشم به جهان گشود . و بنام نیک شجاعت و شهامت و جوانمردی شهرت یافت . دارای نبوغ ذاتی بود از این جهت در دستگاه حکومت (حاج زین العابدین خان) راه یافت و مورد علاقه خان حکومت قرار گرفت و مرجع خدمات بزرگ شد چون مردی لایق بود حاج زین العابدین خان سرپرستی املاک خود را در بلوک رستاق و قطرویه به او

سپرد. میرزا علی را یک نفر یار و معین و رفیق و شفیقی وفادار و بی‌مثیل بود بنام (حسن میرزا) که در طریق عقیدت و دیانت با میرزا علی همگام و هم‌عقیده بود تا دم آخر بر این عقیدت باقی و بجانفشانی مشغول و با خون خویش آیات وفاداری را انگشت‌نگاری کرد. نخست باید متذکر شد که شرح رشادت و جانبازی و فداکاری میرزا علی شامل حال حسن نیز خواهد شد. آنچه در بدایت سبب شهرت میرزا علی و یار و معینش حسن میرزا گردید و میرزاعلی را نزد حکومت شجاع و بزرگ جلوه داد واقعه جنگ میرزاعلی به کمک حسن با هفتاد نفر غارتگران جالیز حکومت در بلوک رستاق (املاک تحت سرپرستی او) بود که شبانه میرزا علی با کمک حسن هفتاد نفر دزدان و غارتگران را با چوب و چماق یکی بعد از دیگری از پای در می‌آورد و دستور میداد حسن دست و بغل آنها را می‌بست و چون پوزش طلبیدند جوانمردی کرد همه را بخشید و رها کرد. این واقعه بیش از پیش سبب شهرت میرزاعلی و شجاعت و تقربش نزد حکومت شد. اما عواملی که میرزاعلی را در انجام خدمت به حکومت دلسرد کرد نخست خیانت خان حکومت با برادر خود محمد باقرخان بود که او را بیگناه و فقط بر سر ریاست محرمانه به قتل رسانید و با برادر زاده هایش نیز میخواست همین معامله را انجام دهد.

باری میرزا علی در جنگ اول شرکت داشت و به بقیه السیف‌ها خدمت کرد و بالاخره در جنگ دوم شرکت نمود آخرین سنگرهای اتباع و مبارزان دلیر را قله کوه قرار داد و در آن مکان نوزده سنگر ایجاد نمود و در هر سنگری هجده نفر از جوانان رزمی بگماشت به تعداد حروف حی و کلشی و عدد نوزده را محترم می‌شمردند و میگفتند نوزدهمی نفس

مقدس حضرت اعلی است که در این جمع ناظر و ناصر یاران است و هر سنگری را به یکنفر از آن هجده نفر سپرد .

هر سنگری بنام مسئول سنگر شهرت یافت و سنگر جلو که بمنزله دیده بان بود و بالا رفتن از آن سنگر قدری دشوارتر بود به مادر سمیع که زنی مبارز و دلیر بود سپرد . چون جنگ در آنجا طولانی شد عروسی ها در آنجا به وقوع پیوست .

بالاخره میرزا علی پس از مدتی که سرداری مجاهدین را به عهده داشت با رسیدن قوای دولتی از طهران ، شیراز و بلوکات و ایلات و عشایر اطراف که دایره محاصره تنگ شد برای آوردن آب از چشمه هر روز تلفات زیاد می دادند و آذوقه تمام شد که جیره بندی به روزی یکدانه انجیر رسید و در آن روز موقع کشیدن قلیان سر قلیانش مورد اصابت گلوله قرار گرفت . مسئولین هر سنگر را خواست و با حضور جماعتی از معممین و دانشمندان گفت کار جنگ به پایان رسیده و آذوقه و مهمات تمام شده هرکس نمی خواهد کشته شود فرار کند و جان سالم به در برد و گرنه بماند و کشته شود. همه گفتند تا آخرین نفس وفاداری خواهیم کرد و این ننگ را به خود نمی پسندیم چون این مطالب را شنید پولهای موجود را با جواهرات در کماج دان گذاشت که دیگ پلو پزی اصطلاح آنروز بود و با اطلاع معتمدین زیر خاک پنهان کرد تا هرکس باقی ماند از آن استفاده نماید و گفت فردا آخرین جنگ تاریخی خود را به پایان میرسانم . آنقدر جنگ میکنم تا کشته شوم پس از کشته شدن نعش مرا بیاورید جلو سنگرم دفن کنید و چنین کردند و فردا پس از جنگ طولانی و کشتاری زیاد از دشمن با اصابت گلوله ای از پای درآمد و با کمک حسن میرزا رفیق با وفا خود را به سنگر رسانید روح پاکش به عالم بالا صعود نمود و حکم

وصیت را اجرا نمود. پس از کفن و دفن میرزا علی فردای آن روز آخرین جنگ اصحاب بود که تمام جوانان پس از جنگ طولانی و کشتار بسیار از دم شمشیر گذشتند و پیرمردان و زنان و اطفال اسیر گشتند و عده ای موفق به فرار شدند اما حسن میرزا پس از جنگ فرار کرد و از جوانب و اطراف به اسرا توجه داشت چون مأمورین اسرا را در موقع پائین آوردن از کوه در شب بین راه توقف دادند و چهل نفر را در آنشب در یک اطاق سنگی و چوبی با نفت آتش زدند. حسن میرزا آتش غیرتش زبانه کشید با تفنگچیان احمد خان بهارلو که خود احمد خان با آنها بود نزدیک بید بخویه جنگ نمود و تلفات زیادی وارد کرد و سپس در جنگ به شهادت رسید و معلوم نیست نعش او چه شد.

باری میرزا علی نام نیکش تا ابد باقی است از مومنین موقنین و از ناصران غیور امر رب العالمین بود متاهل نشد و از او نسلی باقی نماند او خواهری داشت که همچون خود او مومنه و موقنه و با شهامت بود لهذا در همه جا با برادر همراه بود سپس به اسارت رفت.

علت وقوع واقعه دوم

درباره علت قیام علی سردار که بسال ۱۲۶۹ هجری قمری و سه سال بعد از جریان واقعه اول و شهادت جناب وحید رخ داد. در کتاب لمعات الانوار جلد اول چنین مسطور است.

(دومین واقعه تاریخی جنگ عشاق بی قرار جانباز با وفای نی ریز که به جنگ جبل معروف است در آخر تابستان سال ۱۲۶۹ با حملات بیرحمانه قوای حکومت جابر و مردمان خونخوار آغاز و بجانبازی شجاعانه مجاهدین غیور شجاع از بقیه السیف های واقعه اول اختتام یافت. و این

واقعه مهمترین سوانح تاریخی امر و وقایع جسیمه عصر رسولی در این کور عظیم است که شرح آن را ذیلاً به عرض خوانندگان میرساند .

چون عمال حکومت محلی از معاونت و مراجعت آوارگان مطلع شده آتش کینه و حسد و تعصبشان شعله ور شده حمله را آغاز کردند .

در این موقع مجاهدین و مدافعین به مقاومت برخاسته و به دفاع پرداختند و با هوشیاری و زیرکی نقشه دفاعی طرح نموده و عمل نمودند . ابتدا کلیه اصحاب از زن و مرد و کوچک و بزرگ خانه و مسکن های خود را ترک نموده به (بید بخویه) که دامنه کوه جنوبی نیریز است و محلی با صفا و دارای آب و اشجار و نیز خانه های کوچک سنگی است که از چوب و خاشاک درست شده و برای جمع آوری محصول انجیر و بادام از آن استفاده مینمایند . کوچ نموده و بمدافعه و مجاهده قیام نمودند کلیه حملات را دفع می نمودند در این گیر و دار فراریان اطراف و خویشان طرفداران بابیان نیز به جمع افزوده می گشت و جمعیت مدافعین تقویت می شد . و نیز به قوای مخالفین و مهاجمین هر روز افزوده می گشت لهذا اصحاب با تدابیر کامله و فنون جنگی نقشه کامل وسیعی طرح نموده آن محل را ترک نموده و به قسمت فوقانی و ارتفاعات کوه معروف به (درب اشکفت) که آنجا نیز اشجار دیمی زیاد و اکثراً مالک آن املاک بودند نقل مکان نمودند . قوای مهاجمین هم آنها را تعقیب مینمود لاجرم میرزا علی سردار دستور حمله داد مجاهدین غیور جنگ های دلیرانه نمودند و بدفعات دشمن را منهزم و تار و مار نمودند تا آنکه قوای مهاجم مستاصل و در این زردو خوردها فتح و فیروزی نصیب اصحاب و احباب گردید میرزا نعیم که وضع را چنین دید به شیراز رفت و قضایا را بسیار مهم و خطیر جلوه داد تعداد زیادی سرباز و اسلحه و توپ و توپخانه با خود به همراه

آورد و تفنگچیان و مردان جنگی از نیریز و اطراف خواست و خود را برای جنگی سخت و پیکار عظیم آماده نمود. در خلال این احوال بابیان هر روز به فتح و فیروزی جدیدی نائل و شجاعت و شهامت و استقامتی از خود بروز می دادند بنحوی که قوای مهاجمین را منهزم ساخته جمعی را مقتول ساختند و بقیه سربازان رو به فرار نهاده و اسلحه زیادی بدست اصحاب و مدافعین افتاد و بر نیروی دفاعی آنها افزوده گشت یک عرابه توپ نیز بدست مجاهدین و مدافعین افتاد و توپچی را گردن زدند توپ را با طناب به بالای کوه بردند و از آن استفاده میکردند و هر روز عصر یک تیر توپ خالی میکردند پس از فراغت از این جنگ و فراری دادن جمیع سپاهیان به داخل شهر مجدد یک شب شبیخونی سخت به شهر زدند به این نحو تعداد زیادی شبانه داخل نی ریز شدند و با صدای یا صاحب الزمان به اقامتگاه سپاهیان وارد و رستاخیزی عظیم بر پا کردند و مسبب قتل حضرت وحید را به قتل رسانیدند و تلفات زیادی به آنها وارد کردند تا نزدیک صبح نائره حرب مشتعل و صدای یا صاحب الزمان سکنه شهر و سپاهیان را مرعوب ساخته بود در آن شب تلفات زیاد به سربازان و تفنگچیان و تلفاتی هم متوجه مدافعین گردید نزدیک صبح بابیان به کوه مراجعت و در سنگرهای دفاعی خود مستقر گشتند و از آن به بعد (از درب اشکفت) به قسمت دیگر کوه بنام بالا طارم نقل مکان نمودند و در آنجا با غنائم بدست آمده به تجهیزات تازه نائل آمدند و با مشاوره ترتیباتی جدید اتخاذ کردند از این قرار:

از بالا طارم به قله های کوه ارتقا جسته مواضع و مواقع دفاعی را انتخاب و سپس ۱۹ سنگر هر سنگری در ارتفاع قله ای که به یکدیگر نزدیک باشد تعیین نمودند و سنگر بندی کردند هر سنگری را به فردی از

مسئولین سپردند که ۱۸ نفر دیگر مستقیم و دائم با آن فرد همکاری نمایند میرزا علی سردار بر کل ریاست داشت و خواجه قطبا را بسمت معاونت برگزید و درعین حال هرکدام یک سنگر را سرپرستی می نمودند . پس از آنکه تعداد سنگرها به ۱۹ بالغ گردید در هر سنگری ۱۹ نفر مستقر و کلابعد کلشی بالغ گردید و بقیه مدافعین هر کدام بکاری گماشته شدند وظیفه ای که برای حاج شیخ عبدالعلی و ملا عبدالحسین تعیین گردید . این بود که هر روز اصحاب را بحقایق امر آشنا و تحت تعلیم قرار دهند و باستقامت دلالت نمایند . چون شکستی که به قوای مهاجمین و حکومت وارد شده بود با رسیدن قوای جدید تقویتی نیز خیلی وقت لازم بود تا جبران شکست شان فراهم گردد و دو مرتبه آماده حمله گردند لهذا تا چندی از حمله قوای حکومت و اهالی خونخوار راحت بودند و در آنجا چند عقد و عروسی واقع گردید . معهذنا گاهی اوقات که مدافعین و اصحاب مجبور بودند برای تهیه وسائل شبانه به شهر بروند و ملزومات فراهم نمایند . زد و خوردهایی رخ میداد بعد از چندی که میرزا نعیم قوای خود را تکمیل نمود و از بلوکات اطراف سواران تفنگچی وارد نیریز شدند و خود را آماده مشاهده کرد . حملات خود را سخت تر از دفعات پیش شروع کرد در این موقع مجاهدین و مدافعین با نیرویی عظیم و تجهیزاتی کامل تر آماده دفاع بودند قوای حکومت با توپ و توپخانه و سربازان و سواران و تفنگچیان از لرها و اعراب و بلوکات که تعداد آن را بعضی ده هزار نفر قلمداد کرده اند به کوه حمله ور شدند و قرارشان این بود اهالی و تفنگچیان نقاط حومه و مجاور که با راه های کوه آشنا هستند از جلو و سایر سپاهیان از عقب اطراف کوه را محاصره و مدافعین را در محاصره در تأمین خوراکی و آشامیدنی قرار دهند و آب و نان را از اصحاب قطع کردند و چون آب

آشامیدنی اصحاب و مدافعین که چشمه‌های متعدد پائین کوه بود قطع شده بود و اصحاب به آب احتیاج داشتند هر روز بر سر این قضیه جنگی رخ می‌داد و نوبت آب آوردن و با قوای محاصرین جنگیدن با یکی از سنگرها بود لهذا هر روز ۱۸ نفر از سنگر خارج شده و شخص میرزا علی سردار آنها را رهبری می‌نمود و میرزا علی سردار در هر دفعه شجاعت و شهامت و رشادت بسیار از خود ظاهر میساخت و با این ترتیب هر روزی که حمله برای تهیه آب آغاز می‌گردید ۱۸ نفر کفن میپوشند و با شمشیر و تفنگ باتفاق سردار فریاد یا صاحب الزمان بلند می‌کردند و از محل سنگرها به پائین می‌آمدند مستحفظین را تار و مار می‌کردند و برمینگشتند و گاهی کشته می‌شدند باین ترتیب آب بدست می‌آوردند و در هر حمله با اینکه عده مجاهدین قلیل و عده سربازان بسیار بود چون گرگی که بگله روباه داخل شود همه پا به فرار می‌گذاشتند و بعضی روزها که از جوانب دیگر می‌خواستند بقله کوه ارتقا جسته به سنگرها حمله نمایند. حملات آنها دفع میگردید تا آنکه مجدد میرزا علی سردار فرمان حمله و شبیخون داد در یک شبیخون که از قله کوه از چند سنگر مدافعین حمله ور شدند بطوری این شبیخون سخت و تلفات زیاد بود که همه پا بفرار گذاشتند اصحاب که از جمیع راه‌های کوه با خبر بودند اول معاברה بر آنها بستند و در ساعت معین لانه‌های سنگی کوچک مسکن بخش کاران را که با چوب و خاشاک پوشیده شده بود آتش زدند و از هر طرف حمله ور گردیدند بطوری آتش زبانه کشید که کوه روشن شده عده‌ای بسیار با گلوله و شمشیر از پای درآمدند و عده‌ای نابلد که پا به فرار گذاشتند از کوه پرت می‌شدند خلاصه تلفاتی سنگین بر اردو وارد شد که خود میرزا نعیم فرار را برقرار ترجیح داد و با همه اطرافیان فرار نمودند بعد از این

شکست حکم چهار بلوک شد؛ بدین معنی که تمام ایلات و عشایر و قری و قصبات فارس باید در این جنگ شرکت نمایند لهذا جمعیت الوار و اکراد رو بفرزونی گذاشت و دو مرتبه حمله آغاز و دائره محاصره را تنگ نمودند از آن جمله احمد خان بهارلو با پانصد نفر از سواران و تفنگچیان تیرانداز مشهور از راه عقب کوه که راه ایچ و داراب است بالا آمدند و بجنگ پرداختند و محاصره را تنگ نمودند معینا اصحاب تا آذوقه تمام نکردند جنگیدند و قوای مهاجم را شکست دادند آذوقه جیره بندی شد و هر روز از مقدار آن کسر می شد مهماتشان تقلیل یافت .

میرزا علی سردار که اوضاع را چنین دید به همه یاران و مدافعین دلیر گفت روزهای عمر ما به آخر رسیده و آذوقه و سرب و باروت ما رو به نقصان و تمامی است . هرکس مایل است زودتر خود را از این مهلکه نجات دهد برود تا بدست دشمنان کشته و اسیر نشود هیچیک حاضر نشدند دین را بدنیا بفروشنند و از ثمره اعمال و مجهودات محروم کردند همه گفتند ما پیمان وفاداری امضاء نموده ایم و حاضریم جان شیرین خود را فدای محبوب خود سازیم و در ملکوت رضایش داخل گردیم و همچنان وفادار ماندند و این مرتبه حمله ای شدید از مهاجمین آغاز گردید سردار شجاع چنانکه عادتش بود با ۱۸ نفر به رزم پرداخت سوار بر اسب شد و بنا بر عادت دیزین با فریاد یا صاحب الزمان عازم میدان رزم گردید . در این مرتبه آنچه رکاب بر پهلوی اسب می زد اسب حرکت نمی کرد بزحمت اسب را حرکت داد با انصار و یاران تودیع کرد و گفت من در این جنگ کشته می شوم اگر سر مرا بریدند جسد مرا بعلمت انگشتر دستم بشناسید و اگر طالب انگشترم باشنند چون از دستم بیرون نمی آید انگشتم را ناچار می برند از انگشت بریده ام جسد مرا بشناسید بیاورید در کنار سنگرم

بخاک بسپارید این بگفت و با یاران با وفای خویش عازم میدان جنگ گردید پس از نبرد شدید که عده ای از دشمنان را از پای در آورد و منهزم ساخت مورد اصابت گلوله قرار گرفت و با حال خطرناک قریب بموت خود را بسنگر رسانید و روح پاکش پس از جهاد شجاعانه در راه محبوب بی انبازش باقی اعلی صعود و از قید این جهان خاک آزاد و در افلاک انس قدم نهاد و تا ابد جاویدان ماند و او را بهمان نحوی که وصیت کرده بود درکنار همان سنگر خودش بخاک سپردند بعد از شهادت این رجل رشید و سردار شجاع سایر مجاهدین و انصار و یاران وفادار پس از تکفین و تدفین اجتماع نمودند و برای ادامه جنگ و ابراز وفاداری مشورت نمودند همه به یک زبان گفتند . ما باید تا آخرین نفس وفاداری نمائیم و پای استقامت بیفشریم تا آیات وفا بخون خویش بنگاریم و جان را فدای جانان نمائیم چون از هر طرف محاصره شده بودند و آذوقه و خواربار در شرف اختتام بود جیره بندی کردند و با دشمن پیکار نمودند و بجنگ های دلیرانه ادامه دادند و تا موقعی که مختصر رمقی داشتند از پای در نیامدند کار بجایی رسید که مردان رزم آور با روزی چند دانه انجیر قناعت می نمودند و مبارزه میکردند و در روزهای آخر زن ها سهمیه انجیر خوراک خود را به مردها می دادند تا بتوانند دفاع نمایند چون انجیرها هم تمام شد و دیگر رمقی باقی نمانده بود برای اثبات وفاداری به محبوب بی همتا و جان بازی عاشقانه دست جمعی از نظر وحدت حقیقی مردان و دلاوران جنگی) دامن های خود را به دامن یکدیگر گره زدند اسلحه بدست گرفتند و بقلب دشمن و سپاه انبوه حمله ور شدند چون شیران بیسه الهی پیکاری شجاعانه نمودند گروهی را از دم شمشیر گذراندند و چون از گرسنگی رمقی نداشتند از پای در آمدند و معدودی قلیل پس از این جنگ مهیب موفق به فرار شدند و

بقیه از دم شمشیر گذشتند و با نیروی سرشار از عشق به ملکوت جاودان شتافتند. پس از آخرین جنگ اصحاب بجز معدودی که با شجاعت‌های دلیرانه باز هم در پایان رزم توانستند فرار نمایند بقیه شهید و معدودی سالمندان و زنان را در چند لوده ریختند و پیشاپیش اسرا از کوه به پائین آوردند و با طی مسافت بیش از ۱۴ کیلومتر به نی ریز آوردند در مدرسه خان جای دادند و مامور گذاشتند که با کسی ملاقات نکنند و به والی فارس خبر دادند و کسب دستور نمودند و نیز سپاهیان را بعد از ختم غائله مامور نمودند که در اطراف کوه و خانه های شهر تجسس نموده و هر کس را توانستند دستگیر نموده زنده تحویل دهند جوائز دریافت دارند و یا بکشند سرهانشان را تحویل دهند مامورین هم چنین کردند متواریان را هر جا در کوه و غارها و خانه ها یا زنده دستگیر نمودند و تحویل دادند و یا کشتند و سرهانشان را برای میرزا نعیم آوردند و از آن جمله چهل نفر از زنان و اطفال معصوم را که در غاری در اطاق سنگی از پوشش چوب و پوشال پنهان شده بودند با چوب و نفت آتش زدند و آنها را نابود کردند.

باری بعد از چند روز والی فارس در جواب میرزا نعیم نوری چنین دستور داد سرها را بر سنان زنند و اسرا را آنچه زن هستند بر چهار پایان برهنه سوار کنند و مردان را با غل و زنجیر پیاده به راه بیندازند و روانه شیراز کنند این دستور اجرا شد قافله ای بیش از هفتصد نفر اسیر با دویست سر از سرهای بریده به راه انداختند منظره ای عجیب جلب توجه می نمود. بیش از سیصد نفر از زنان را بر چهار پایان برهنه سوار نمودند و اطفالشان را پشت سر و یا جلوشان سوار نمودند و بیش از دویست نفر از پیرمردان سال خورده را با شکنجه و عذاب پیاده مغلولا به شیراز اعزام داشتند که عده بسیاری از پیرمردان از شدت شکنجه در بین راه جان

سپرده و شهید شدند. در بین آنان دو نفر از علمای شهیر که در جنگ قلعه هم از یاران با وفای حضرت وحید و در جنگ کوه از مشوقین و ناصحین بی نظیر بودند و مجاهدین را با تعالیم حضرت اعلی آشنا و بجانبازی تشجیع مینمودند به اسارت در آمدند که با چند نفر دیگر از اسرا یا در نیریز به شهادت رسیدند و یا در بین راه جان سپردند. سبب وقوع واقعه جنگ دوم در سال ۱۲۶۹ اول ظلم بی حد و حصر حاج زین العابدین خان در باره زندانیان بعد از تسخیر قلعه و شکنجه های طاقت فرسای فراشان و میرغضبان نسبت به آنها و تعقیب فراریان و دستگیری آنان که بعد از شکنجه به فجیع ترین وضعی به شهادت می رسیدند و آزار بیوه زنان و اطفال یتیم بی پناه بود.

دوم - اجتماع تدریجی فراریان در نی ریز به دستور میرزا علی سردار و شش نفر دیگر که تصمیم اتحاد برای نجات خانواده های بقیه السیف (مشتی بیوه زن و یتیم) گرفته بودند. همچنان که آن اتحاد شهرت یافت و تا اکنون به اتحاد هفت برادران معروف است زیرا این نامی است که بعد از بستن پیمان باین نام (هفت برادران) شهرت یافتند و سبب نجات بی سرپرستان در نیریز و تجمع فراریان شدند.

سوم - قتل حاج زین العابدین خان درحمام که مسبب این قتل بابیان معرفی شدند.

چهارم - تغییر حکومت فارس و انتصاب شاهزاده طهماسب میرزا موید الدوله فرهاد میرزا به سمت حکومت فارس.

پنجم - ارسال پیش کشی ها و وجوه و اشیاء نفیسه از طرف فتحعلی خان فرزند حاج زین العابدین خان و سایر بستگان جهت حکومت

جدید فارس و شکایات زیاد علیه بابیان و تقاضای اعزام قوا و توپ و توپخانه برای سرکوبی و قلع و قمع آنان .

ششم - انتصاب میرزا نعیم نوری که عداوت خاصی با بابیان داشت سمت حکومت نی ریز و توطئه او و فتحعلی خان پسر حاج زین العابدین خان برای اغفال آنان و قلع و قمع شان .

هفتم - (فاش شدن توطئه آنها) چه که با نقشه قبلی میرزا بابا نایب الحکومه از طرف میرزا نعیم عفو عمومی داد و موقع ورود میرزا نعیم آنها را به پیشوازی دعوت کرد میرزا علی سردار را با ۱۳۰ نفر استقبال کردند ولی در موقع رسیدن به دارالحکومه همه را غل و زنجیر کرد و به زندان افکند . ولی مشیت الهی آنها را نجات داد بعد از این وقایع دیگر جنگ اجتناب ناپذیر شد . در این موقع حاکم نی ریز فتحعلی خان پسر حاج زین العابدین خان و اهالی اجتماع بهائیان را در نی ریز که روز به روز رو به افزایش بود نهضت مقاومت تشخیص دادند و به تشویش و قلق و اضطراب افتادند جماعتی از بدخواهان خان حاکم را بجلوگیری و سرکوبی بهائیان تشویق می نمودند . ملا محمد شفیع چون احساس کرد زمینه فساد فراهم است و امکان دارد که حاکم قضایای دو واقعه قبل را تجدید نماید . لذا چند نفر از شیر بچه های بقیه السیف دو واقعه را که قلب های توانا و احساسات روحانی قوی داشتند انتخاب نمود و دستور داد شبانه بالای سر فتحعلی خان حاکم نیریز رفته در حالی که در خواب بود شرحی نوشته بدسته کارد آویختند و بالای سرش در زمین فرو بردند مضمون اینکه دست از مخالفت با ما بردار و الا برسرنوشت پدر گرفتار خواهی شد و اگر قصد جانت را داشتیم این کارد را در شکمت فرو می بردیم و اگر با ما مخالفت کنی لاجرم این کار را خواهیم کرد فتحعلی خان

با ملاحظه این نوشته فوق العاده ترسید و دچار ضعف و اضطراب گردید لذا تغییر عقیده داد و تصمیم گرفت بر خلاف رویه پدر رفتار نماید لذا صبح آن روز ملا محمد شفیع را نزد خود طلبید و اعمال پدر را نکوهش کرد و امضای قرار دادی را مبنی بر روش مسالمت آمیز طرفین خواستار گردید و اضافه نمود که این اتحاد باید بر اساس متینی با قید قسم تنظیم گردد. ملا محمد شفیع چون او را در این گفتار صادق تشخیص داد موافقت نمود گویند قرارداد تنظیم گردید ، ... بنا به مراتب فوق بهائیان نی ریز چنانکه به تفصیل بیان گشت با کمال آزادی بیش از چهل و شش سال سر و سامان یافتند و در امن و امان به سر می بردند محافل و مجالس با شکوه تشکیل می گردید و در اغلب احتفالات و مجامع و مجالس با شکوه بعضی از مسلمانان شرکت می نمودند و التیام و امتزاج و روابط حسنه بین طرفین برقرار بود و تا مدتی مدید این آرامش نسبی باعث رونق جلسات و معاشرت و مجالست با دیگران حتی انجام مراسم ازدواجهای متعدد بین احباب و سایرین گردید که در رفع سوء تفاهات حاصله فیما بین بسیار موثر بود و هنوز هم بعد از گذشت سالها از آن زمان کسانی که یکی از افراد فامیلشان بعلت ازدواج های فیما بین جزء مومنین بوده فراوان یافت می شوند و بدین سان واقعه خونین دوم که شروعی غمناک و تاسف آور داشت بالمال به دوستی و رفاقت و شناخت هرچه بیشتر جامعه امر منتهی گردید .

(پایان مطالب منقول از مطالع الانوار که عیناً نقل گردید)

در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۴۸ پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۲۷۰ این واقعه را چنین نقل نموده :

(اخبار فارس - از قراریکه روزنامه که از این ولایت رسید در این اوقات باز طایفه بابیه در نیریز فارس اجتماعی نموده و بقدر پانصد ششصد نفر در کوهی نزدیک به نیریز سنگرهای زیاد بجهت خود ساخته و با عیال خود بکوه رفته و بنیاد فساد و آشوب نموده بودند . نواب مستطاب شاهزاده والا تبار موید الدوله طهماسب میرزا حکمران فارس عالیجاهان میرزا نعیم لشکر نویس و حاکم نیریز و لطفعلی خان سرتیپ را بالاتفاق با فوج قشقائی و فوج حومه فارس و چند عراده توپ و قدری سواره بدفع آنها نامزد نموده بودند و در آخر محرم و اول صفر جنگ سخت مابین این طایفه ضاله و افواج قاهره گردید و افواج قاهره آخرالامر زور آور شده و بقدر دویست سیصد سنگر آنها را که در کوه ساخته بودند گرفته و به قدر صد نفر آنها را در جنگ مقتول و اسیر کرده اند و مابقی آنها را کلا با عیال و اطفال آنها دستگیر نموده و به شیراز فرستاده اند و بحمدالله از یمن طالع و اقبال مصون از زوال اعلیحضرت پادشاهی طایفه مزبور بطوری قلع و قمع شده اند که احدی از آنها بدر نرفته است و همگی چه کشته شده و چه دستگیر گردیده اند و از قراری که نوشته اند کوه مزبور بسیار جای صعبی بوده است و با جنگ سخت بآنها دست یافته اند و چند نفر سرباز و مهرباب سلطان دسته مخبران هم زخم دار شده اند .)

در کتاب نیریز مشکبیز درباره شروع واقعه دوم چنین مینویسد :

(این واقعه هائله سه سال و چند ماه پس از شهادت مظلومانه جناب وحید و یارانش رخ داد که مجددا جمعی از اصحاب به شهادت رسیده و عده ای دیگر با عیال و اطفال اسیر گشته و آنها را با وضع رقت آوری به شیراز وارد نمودند .

در این موقع والی فارس شاهزاده طهماسب میرزا موید الدوله فرزند محمدعلی میرزا دولت‌شاه پسر فتحعلی شاه بود که بتازگی باین سمت منصوب گردیده بود و در نیریز بستگان حاج زین العابدین خان مقتول و مخصوصا عیال او چون از خبر نصب والی جدید مطلع شدند با تقدیم هدایا و پیشکشی ها به او متوسل گشتند که شخصی را جهت خونخواهی شوهرش و سرکوبی بابیان مامور دارد به این جهت بنا بر توصیه و سفارش میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری برادر زن او میرزا نعیم نوری از طرف شاهزاده والی فارس به حکومت آنجا منصوب و ماموریت یافت که بایی ها را دستگیر و معدوم نماید .

میرزا نعیم قبل از حرکت خود به طرف نیریز میرزا بابا عموی خود را با سوارانی چند به نیریز اعزام داشت و خود او پس از یکماه با عده ای از سربازان و تفنگچیان مسلح و چند عراده توپ و نفرات توپچی وارد آنجا شد میرزا علی سردار که نام او قبلا باختصار ذکر شد و از بابیان شجاع و با شهامت نیریز بود با جمعی از دوستانش باستقبال او شتافتند و چنین تصور مینمودند که این شخص صدمات و لطمات گذشته را جبران خواهد نمود . او نیز در ابتدای ورود بحسن سلوک رفتار کرده و به همه بستگان و منسوبین مقتولین وعده داد که تلافی نموده و اموال منهوبه را مسترد خواهد داشت ولی میرزا نعیم که با وعده های دلفریب عیال و بستگان حاکم به کینه جوئی و تعرض به جان و مال بابیان سخت برانگیخته شده بود با بکار بردن این حيله و تزویر میخواست تمام اصحاب را به دام انداخته دستگیر نماید لذا به آنها پیغام داد که هر کس از حاکم قبل شکایتی دارد به دیوانخانه بیاید تا رسیدگی شود و اموال آنان را گرفته بصاحبانش مسترد دارد . در روز موعود عده ای از بابیها که از جمله میرزا حسین قطب و میرزا

علی سردار بودند به دیوانخانه رفته و چون همه آنها داخل شدند در را بر روی آنان بسته و سربازان اطراف آنها را گرفته حاضر به آتش شدند و به این وسیله میرزا علی سردار و میرزا حسین قطب و جمعی دیگر از بابیها محبوس گشتند و میرزا نعیم این قضیه را به والی فارس گزارش داد و از آنجا هم به شاه و صدراعظم نیز خبر داده شد که میرزا نعیم خدمت قابلی به دولت و پادشاه نموده و عده ای از بابی ها را بدون آنکه خونی ریخته شود . دستگیر نموده است و در باره آنها تکلیف خواست و شاه دستور داد که آنها را بطهران اعزام دارند .

در این موقع اهالی قطروه که در مالکیت بستگان حاج زین العابدین خان بود نسبت به فتحعلی خان پسر او و میرزا بابا طغیان نموده و از ادای مالیات سرپیچی کرده و علم مخالفت برافراشتند و او ناگزیر از فداکاری و نفوذ و قدرت میرزاعلی سردار استمداد نموده از او و سایر همراهان سردار استمالت و دلجوئی کرده و او را برای رفع این غائله به آن محل فرستاد میرزا علی سردار نیز با همراهان خود همت گماشته و این خدمت را در حق او انجام داده امور آنجا را اصلاح و مراجعت کرده مورد تقدیر حکومت قرار گرفته و محبوسین آزاد شدند .

ولی آنها به وعده و نویدهای خالی از حقیقت خواستند او را بفریبند تا باز به خود جلب نموده ناگهان در حبس و بند اندازند و در همین ایام بود که مأمور مخصوص شاه با فرمانی مبنی بر دستگیری بابیان و بردن آنها بدارالخلافة وارد شیراز شده بود . میرزا علی سردار از صدور این فرمان برای دستگیری بابیها و اعزام به مرکز و رسیدن مأمور مخصوص سرآ آگاه شده بود و با هوش و ذكاء سرشاری که داشت باین وعده ها اعتنا نموده و پس از خاتمه کار قطروه بآنها پیغام داد که کار آن قریه اصلاح شده افراد خود

را برای تحویل گرفتن بآنجا بفرستند . با اینحال باز مأمورین و گماشتگان حاکم بدستور او در صدد برآمدند که با دسائس دیگر او و جمعی از بابیان را گرفتار نموده به مرکز بفرستند . بابیان ناگزیر تحت ریاست و پیشوائی میرزاعلی سردار درصدد چاره جوئی و دفاع از جان و مال خود و حفظ عیال و اطفال برآمدند از این جا حمله و هجوم مخالفین و استقامت و دفاع مومنین آغاز می گردد .

در این موقع که مأمورین اعزامی از پایتخت به شیراز وارد شده و میرزا نعیم که خود به شیراز رفته بود آنها را با عده ای از سرباز به نی ریز فرستاد که بابیان را گرفته به طهران حرکت دهند میرزا علی سردار و میرزا حسین قطب که قبلاً از این موضوع اطلاع یافته بودند با جمعیت زیادی از بابیان خودشان را حاضر برای دفاع نموده و در بستانی از رز جمع شده و از طرف دیگر حاکم هم خوش خدمتی خود را به شاه و وزیر در گرفتاری و تسلیم آنان به مأمورین مرکز میدانست در صدد دستگیری آنها برآمد وعده ای سواران مسلح را حکم داد آن باغ را محاصره نمایند و فرمان یورش به آنها داد ولی سربازان از ترس جان خود جرئت ورود به باغ را نداشتند و میرزا بابا ناگزیر عده ای از فراشان حکومتی را جهت دستگیری آنها فرستاد . آنان نیز با حمله اصحاب که با ندای الله اکبر از باغ خارج شده و بر آنها هجوم نمودند روبرو شده فرار نمودند و به زودی جمعی دیگر به کمک آنها آمده اصحاب را در محاصره گرفتند و هفت نفر از اصحاب را گرفته در زندان انداختند و در بین این هفت نفر شخصی بود بنام خواجه غفار که بحیله و تزویر خود را در جمعیت مومنین انداخته و به نفاق دم از ایمان زده بود و در این موقع که با چند نفر از اصحاب در زنجیر خانه که در زیر برج خانه حاجی زین العابدین خان واقع بود بسر می برد اصحاب را تشویق

به فرار و خراب کردن دیوار محبس مینمود و چون دیوار نزدیک به سوراخ شدن گردید به وسیله مستحفظ محبس به میرزا بابا خبر داده و محرمانه اطلاع داد که بابیان در صدد فرار و خراب کردن دیوار محبس می باشند و چون او را نزد حاکم بردند خود را مسلمان و دشمن بابیان معرفی کرد و برای اثبات این عقیده آن هفت نفر اصحاب را بدست خود در جلوی مسجد نظر بیگی سر برید .

در مورد غنیمت جنگی گرفتن یک عراده توپ میرزا حسین همدانی در تاریخ جدید می نویسد چون اصحاب نتوانستند توپ را ببالای کوه ببرند ناچار چرخ عراده آن را در آورده و تنه توپ را با ریسمان بدوش کشیده بکوه برده و به درخت عظیمی بستند و به سمت اردو تیر اندازی نمودند .

در مورد نحوه شهادت علی سردار در نیریز مشکبیز می نویسد :

میرزا علی سردار دو نوزده نفر از همراهان خود را انتخاب نموده و حاضر برای شبیخون به اردو شدند که یکدسته از بالا و دسته دیگر از پائین به اردو حمله نمایند . سر دسته یکی از آنها سید حسین بواسطه ضعف قوه دید چشم جلوی پای خود را ندیده سنگی از زیر پای او سقوط میکند و بر روی افراد اردو می افتد و آنها بیدار شده متوجه حمله اصحاب می شوند و بین فریقین جنگ سختی درگیر شد و حملات سختی شروع گردید . در برابر این حملات میرزا علی سردار شجاعت و رشادت زیاد از خود ظاهر ساخت و در هر دفعه با فریاد یا صاحب الزمان شمشیر کشیده بی مهابا به میدان جنگ می رفت و یک تنه خود را بر صفوف مهاجمین می زد و آنها را پراکنده می نمود و اصحاب و یاران نیز با ثبات و استقامت بی نظیر و فوق الطاقه ای فداکاری و جانبازی از خود ظاهر ساختند . حتی زنهای با پرتاب سنگ به مهاجمین دفاع می نمودند و در نتیجه شکست سختی بر اردو

وارد شد. بطوری که اکثر سربازان پا به فرار گذاشتند و از میدان جنگ بدر رفتند و خود میرزا نعیم که از شدت ترس توانائی فرار از او سلب شده بود سربازی او را بدوش کشیده از آن مهلکه به در برد و همه اطرافیانش از ترس جان خود رو به گریز نهادند و پراکنده شدند. بعد از این شکست میرزا نعیم اوضاع و احوال بیچاره گی خود و سربازان شکست خورده خود را به شاهزاده موید الدوله والی فارس نوشت و مجدداً تقاضای کمک نمود باینجهت حکم چهار بلوک شد یعنی دستور دادند که تفنگچی از تمام قراء و قصبات و بلوک اطراف نیریز به کمک اردو جمع شوند و کار اصحاب را یکطرفه نمایند لطفعلی خان قشقائی با جمعی سوار و پیاده و احمد خان بهارلو با جمعیت خود که قریب به پانصد نفر و همه از تیراندازان مشهور بودند آماده گشته و رو به نی ریز نهادند و جمعیت مهاجمین از همه طرف رو به فزونی گذاشت و دایره محاصره تنگ تر شد سردار قبلا به همه همراهان گفت که روزهای عمر ما به آخر رسیده هرکس مایل است زودتر خود را خلاص نموده برود که به چنگ دشمنان گرفتار نشود. هیچیک از همراهان حاضر بجدائی از او نگردیدند و همچنان وفادار ماندند جمعیت اصحاب قریب به چهارصد نفر مرد و ششصدنفر زن بودند. این مرتبه جنگ سخت تری در گرفت و سردار چنانکه عادتش بود با فریاد یا صاحب الزمان سوار بر اسب بر مهاجمین حمله برد. در این زد و خورد تفنگچیان بهارلو که جمعی از آنها خود را در پناه سنگها و درختها پنهان کرده بودند سردار را به گلوله بستند و او مورد اصابت گلوله قرار گرفته و در همان حال خود را بسنگر رسانیده و در آنجا مرغ روحش از قفس تن رهائی یافت و او را در کنار همان سنگری که بنام او معروف بود مدفون ساختند.

جناب شیخ محمدحسین فرزند جناب ملامحمد شفیع نیریزی در تاریخ تالیفی خود از وقایع نیریز مینویسند: پس از آنکه میرزا علی سردار گلوله خورد از اسب به زمین افتاد و سواران هم اطراف او را گرفته شلیک نمودند و سپس سر او و دو نفر دیگر را از تن جدا نموده نزد میرزا نعیم برده انعام و خلعت گرفتند.

بعد از کشته شدن میرزا علی سردار همراهانش تا آخرین رمق حیات پایداری نموده عده ای از آنها به قتل رسیدند و جمعی بدست سربازان و تفنگچیان محلی اسیر و گرفتار شده مصائب و بلیات بیشماری بر آنها وارد گردید از جمعیت اسیرشده گان کسانی که از بیست سال بیشتر داشتند همه را به قتل رسانیده و سرهای آنها را در چند لوده ریختند (لوده ظرفی است که از ترکه های گز مانند سبد بهم می بافند و برای حمل میوه بکار میبرند) و جمعی عیال و اطفال و عده ای از مردان سالخورده را اسیر کرده با لهله و شادی به قصبه وارد نموده و در مدرسه خان جای دادند و تفنگچی بر آنها گماشتند. که با کسی ملاقات ننمایند و پس از چند روز که آنها را باین حال زار و فگار محبوس داشتند با سرهای شهدا به سمت شیراز در حرکت آمدند. در بین راه چند نفر از اسرا از شدت اذیت و آزار تلف شده سر آنها را از بدن جدا نموده با رئوس سایر شهدا با خود بردند. از جمله ملا عبدالحسین واعظ و قاضی نیریز بود که از اصحاب حضرت وحید بود و بطوری که مذکور گردید. از حادثه اول جان به سلامت بدر برده و از بقیه السیف بود در این موقع جزء اسرا قرار گرفت و با کاروان اسرا از شیراز به طهران می بردند و چون به سیدان دو منزلی آباده رسیدند از شدت مشقات به هلاکت رسید و سربازان سر او را جدا نموده با خود بردند و تنش را در آن قریه مدفون ساختند و همین که این کاروان اسرا با وضعیت

رقت آور به تنگ سعدی رسیدند بوالی فارس خبر داده شد و برای ورود به شهر کسب تکلیف نمودند. والی به تعداد سرهای شهدا نیزه بلند فرستاد و دستور داد سرهای شهدا را بر بالای نیزه نموده و با طبل و دهل اسرا را وارد شهر نمایند. با این وضعیت دلخراش گروه زنان و اطفال و مردان سالخورده اسیر را با پای برهنه و وضع رقت باری سربازان در میان گرفته و در حالی که سرهای عزیزان آن جمعیت ستمدیده را بر نیزه ها بلند نموده بودند در اطراف آنها حرکت در آمدند. به دستور والی جمعی از اعیان و بزرگان و اهالی شهر باستقبال و تماشای این منظره غم انگیز آمده بودند. جمعیت مردم از مشاهده این عده زنان و اطفال مظلوم چنان به رقت آمدند که به صدای بلند گریه می کردند و بعضی ها اظهار تعجب و حیرت مینمودند و دسته ای دیگر با نیش زبان بر جراحت قلوب آن ستمدیدگان افزوده آنها را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و آب دهان بصورتشان می انداختند. در این حال پر ملال که هر بیننده ای را سخت متالم می ساخت قوام الملک شیرازی که از جمله حاضرین آن دستگاه بود از مشاهده این وضعیت دلخراش به هیجان آمده با فریاد و تشدد میرزا نعیم را مورد ملامت و سرزنش قرار داده گفت:

(نعیم !!! صحرای کربلا درست کرده ای؟ صحرای کربلا هم اینطور

نبود.)

با این حالت رقت بار آن دسته مظلومین را وارد شهر کرده در کاروانسرای شاه میرعلی بن حمزه منزل دادند و روزی جمعی از اسرا را در نزد والی احضار نموده مورد بازخواست قرار دادند و بعضی از آنها را تکلیف به لعن و تبری کردند و چون آنها استقامت نمودند امر به قتل آنها داد مانند صادق ولد صالح و علی گرمسیری و حسین ولد هادی و حاجی ولد

اصغر و محمد ولد محسن و چون از طهران دستور رسید سرهای شهدا را به طهران بفرستند و زنان و اطفال اسیر را آزاد کنند به این جهت سرها را با جمعی از مردان اسیر به طهران حرکت دادند دربین راه که به آباده رسیدند . دستور رسید سرها را همانجا دفن نمایند و جمع اسرا را به طهران بردند بعضی آزاد شدند و بعضی هم به شهادت رسیدند .

در واقعه قیام میرزا علی سردار و شهادت او و همراهان جمعی از بازمندگان و اسرا را بقتل رسانیده و سرهای آنان را با رؤس عده ای دیگر از شهدا که در میدان کارزار به قتل رسیده بودند به علامت فتح و ظفر برای ناصرالدین شاه می بردند . چون به آباده رسیدند از طهران دستور رسید که سرهای شهدا را در این شهر به خاک بسپارند . لذا رؤس شهدا را در خارج شهر آباده در محلی متروک نزدیک به قبرستان عمومی حفره ای کنده و تمام آنها را در آن حفره ریخته و با خاک انباشتند و در دفعه ثانی نیز باز رؤس شهدای نیریز را که به آباده رسانیدند بدستور واصله از دارالخلافه در همین محل در گودالی ریخته و از خاک مستور نمودند . پس از زمانی چند جناب آقا میرزا عطاءالله سراج الحکماء اول مومن این شهر که در اصفهان بوسیله نورین نیرین حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بامر مبارک اقبال نموده بود در صدد تحقیق و جستجو از محل مزبور برآمده و آن قطعه زمین را که در جنب کاروانسرای مخروبه ای قریب به قبرستان و بیرون از شهر آباده بود در سال ۱۳۰۶ خریده و محصور نمود و بعد از چند سال دیگر از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقاضا نمود که اجازه فرمایند در محوطه مزبور ساختمانی بشود و ضمناً رجای صدور زیارتنامه ای از قلم مبارک نمود در جواب لوح مبارک غرائی بافتخار ایشان نازل گشت و این زیارتنامه مبارکه در آن لوح عز نزول یافت :

“آباده بواسطه جناب آقا میرزا عطاء الله سراج الحكماء زیارت
سرهای بریده شهدای نی ریز روحی لروسهم الفداء

هو الله

ایا نفحات الله انتشری فی تلك البقعه النوراء و بلّغی وله قلبی
و شوق فوادى و انجذاب نفسی و شدّت ولعی الی تلك البقعه ألتی
توارث فیها رؤس مكلّله بالشهاده الكبرى مجلله بجواهر مشرقه
على القرون و الاعصار بما افترقت عن الاجساد فی سبیل الله وقولی
النور الساطع اللامع من الملكوت الابهی یشرق على تلك المقبره
النوراء و النسیم الهاب بكم ایها الرؤس المقطوعه فی سبیل الله
و الوجوه المنوره بضیاء شمس الهدی و الاعین القریره بمشاهده انوار
الله و الآذان الواعیه الصاغیه لنداء الله و الادمغه المنتعشه من انفاس
طيب هدايه الله و الاذواق المتحلیه كل مرّ فی محبه الله . روحی
لكم الفداء و كینونتی لكم الفداء و حقیقتی لكم الفداء ایها الوجوه
النورانیه و النفوس الرحمانیه و النجوم الفردانیه و الجنود الربانیه
طوبی لكم یخ یخ لكم احسنتم احسنتم على ما فعلتم بما فدیتم
اموالکم و اولادکم و ارواحکم فی سبیل البهاء حبا بالجمال الاعلی
سبحان ربی الابهی بما خلق و سوّی و بعث هولاء من مرقد النفس
و الهوی و حشرهم تحت لواء الحمد اذ قامت القیامه الكبرى
فابتهجوا عند ما زلزلت الارض زلزالها و حدثت اخبارها و استبشروا
عند ما ارتفع نداء الله فی اوج العلی و سمعوا الست بریکم الاعلی و
قالوا بلی یا ربّ بلی و فدوا مالهم و علیهم فیهذا المنهج البیضاء و

اصبحوا اربا اربا بید الاشقیاء و طرحت اجسامهم علی الغبراء ثمّ
 قطعت رؤسهم المتهداهیه القناه و اسر اهلهم الی البقعه المبارکه الی
 کانت موطن النقطه الاولی ثم ارسلت روسهم المرتفعه علی الرماح
 الی هذه الارض الطیبه الفیحاء فدیتمکم بروحی و نفسی و ذاتی ایها
 النقباء النجباء الشهداء فی سبیل الله السعداء فی الاخره و الاولی . و
 علیکم البهاء و علیکم الثناء و علیکم العون و العنايه من ربکم
 الاعلی . ع ع ”

و در لوح مزبور خطاب به ایشان چنین می فرماید :

“ و اما آن خاک پاک که بودایع الهیه یعنی رؤس مقطوعه شهدا
 مشرف است البته مقدس است و تابناک ، بلکه رفیع تر از اوج اعظم افلاک
 ملائکه ملاء اعلی طائف آن بقعه نورا و قلوب مشارق هدی ساجد آن ارض
 بیهمتا بقدر امکان بقسمی که مخالف حکمت نباشد محافظه و صیانت آن
 قطعه زمین نازنین از اعظم مشروعات مقبوله درگاه حیّ توانا و مرهم زخم
 دل عبدالبهاء فدیت بروحی اولئک الشهداء و اشوقی لزیارت تلک المقبره
 البیضاء ولولهی لمشاهده تلک البقعه النوراء ربّ اسقنی تلک الصهباء وانلنی
 کاس موهبتک الی هی نشوه اولئک الاذکیاء النقباء النجباء برحمتک
 الکبری انک انت المقتدر العزیز المستعان ”

پس از زیارت دستور مبارک در روز پنجم جمادی الاولی از سنه
 ۱۳۲۴ هجری که روز مبعث مبارک حضرت اعلی بود شروع بکار
 ساختمان می نمایند و با کمک چند نفر از مومنین دیگر قنات آب در
 آنجا احداث نموده و چندین اطاق در اطراف آن محوطه بوجود آورده

درختکاری و گلکاری نمودند. و از آن بعد اهالی شهر آنجا را باغ حکیم میگفتند و احبا باغ رؤس شهدا مینامیدند .

حضرت عبدالبهاء طی لوحی که تولیت آن مکان مبارک را به جناب بدیع الله فرزند سراج الحکماء محول فرمودند آنجا را حدیقه الرحمن نامیدند که از آن به بعد به این نام معروف و موسوم گردید .

برای تجلیل از اقدام جناب سراج الحکماء مناجات طلب مغفرت از یراعه حضرت عبدالبهاء بشرح زیر صادر گردید :

“ رَبِّ اَنْ عَبْدِكَ عَطَاءٌ قَدْ كَشَفَ الْغَطَاءَ وَ مَحَّ الْمَوْهُومَ وَ اسْتَفَاضَ مِنْ جَمَالِ الْمَعْلُومِ وَ قَرَّتْ عَيْنُهُ بِمَشَاهِدَةِ الْاَثَارِ وَ اَطْمَئِنَّ نَفْسُهُ بِسَطْوَعِ الْاَنْوَارِ وَ طَابَتْ نَفْسُهُ وَ اَشْرَحَ صَدْرُهُ بِمَا اَطَّلَعَ عَلَي الْاَسْرَارِ وَ خَاضَ فِي الدِّيَارِ وَ دَعَى النَّاسَ اِلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ الْمَنْهَجِ الْقَوِيمِ بِنَطْقِ تَحْيِيرٍ بِهِ عَقُولُ الْمُسْتَمْعِينَ وَ بَشْرٍ بِالنُّورِ الْمُبِينِ السَّاطِعِ مِنَ الْاَفْقِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْاَحْوَالِ اِلَى اَنْ هَدَى جَمًّا غَفِيرًا مِنَ الْاَبْرَارِ وَ سَعَى فِي اِظْهَارِ الْاَثَارِ مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِكَ فِي تِلْكَ الْاِقْطَارِ وَ اِبْرَازِ اَحْدَاثِ الرُّوسِ الْمَرْتَفِعَةِ عَلَي الْقَنَاةِ الَّتِي كَانَتْ تَتَهَادَى عَلَي الرَّمَاحِ كَرُؤْسِ الْاَشْرَارِ رَبِّ تِلْكَ الرُّؤْسِ قَطَعْتَ فِي سَبِيلِكَ وَ تَزَيَّنْتَ بِهِ الرَّمَاحِ فِي مَحَبَّتِكَ فَيَا طُوبَى لَهَا مِنْ هَذِهِ الْمُنْحَةِ الْكُبْرَى وَ يَا بَشْرَى لَهَا مِنْ هَذِهِ الْمَوْهَبَةِ الْعَظْمَى ... ”

واقعه سوم

معروف به سال شیخی اول

واقعه سوم که بسال ۱۳۲۷ هجری قمری رخ داد و به سال شیخی معروف است در نتیجه حمله و هجوم شخصی به نام شیخ ذکریا و برای منحرف نمودن افکار عمومی از یک انقلاب سیاسی به یک رسالت احیاء دینی به تحریک شخصی بنام سید عبدالحسین لاری شروع گردید و از این جهت به آن سال شیخی میگویند که باعث و بانی حمله به نیریز نامش شیخ ذکریا بود و بعنوان مبارزه با کفر و احیاء سنت اسلامی با پشتیبانی و حمایت سید عبدالحسین لاری به این امر اقدام و ضمن انهدام منازل و باغات احبا و گرفتن باج و خراج باعث شهادت ۱۸ نفس نفیس شد که قربانیان استقرار عرش لقب گرفتند و تا ابد نام شریفشان در صفحات تاریخ مخلد و جاودان خواهد ماند .

با ذکر مقدمه کوتاهی شرح این واقعه را از زبان تاریخ با هم می-خوانیم .

ولی قبلاً باید بدانیم این سید عبدالحسین لاری کیست و چه داعیه ای در سر دارد .

در نوروز سنه ۱۳۲۷ هجری قمری که اوضاع مملکت ایران بسیار مغشوش بود و مردم بر علیه محمد علی شاه قاجار که مدتی کوتاه سلطنت کرد و اساس مشروطه که ثمره مجاهدات دلیرانه مردم بود مخالفت نموده حتی مجلس شورای ملی را به توپ بست . شخصی بنام شیخ ذکریا نوانجانی تحت لوای دین و با پشتیبانی شخصی بنام سید عبدالحسین لاری به نیریز حمله نمود و ضمن غارت اموال مردم ۱۸ نفر از نفوس مؤمن و مخلص را به شهادت رسانید متأسفانه تمام کسانی که در باره نی ریز

مطالبی نوشته اند جز نامی از سید عبدالحسین نبرده او را معرفی نکرده و انگیزه او را از ایجاد چنین بلوا و آشوبی مشخص نکرده اند .

سید عبدالحسین لاری کیست؟

حاج سیدعبدالحسین الموسوی مرجع تقلید شیعیان نواحی لارستان در شب جمعه سوم ماه صفر ۱۲۶۴ هجری قمری در نجف اشرف دیده به جهان گشود و تحصیلات معمولی حوزوی را در نجف گذرانید و از محضر علمای مشهوری مانند میرزای شیرازی و شیخ کاظمی و فاضل ایروانی و شیخ لطف الله مازندرانی استفاده نموده بسال ۱۳۰۹ هجری قمری به واسطه درخواست اهالی لار برای اداره امور دینی و تصدی کارهای شرعی به ایران آمد و مرجع تقلید گروه زیادی از مؤمنین گردید و حوزه علمیه در لار تاسیس نموده و به تدریس علوم دینی پرداخت . حتی پیروانش را به فراگیری تعلیمات نظامی ترغیب می کرد و عده ای را دور خود جمع نموده که بنام تفنگچیان سید لاری یا چریکهای فارس و سید لاری نامیده می شدند . و ظاهراً برای مبارزه با سیاستهای استعماری و باطناً برای جلب منافع مادی با سیاستهای حکومتی مخالفت میکرد .

سید لاری از لار که قلمرو قوام بود ، شور و نوائی سر می دهد و پیشگام نهضت در جنوب کشور می گردد . او که اکنون الهام بخش مقلدین فراوانی ، نه تنها در سراسر خوزستان بلکه لارستان و فارس ، دو استان همجوار شده بود ، به همراه بخشی از چریکهای کار آزموده مسلح خود برای یاری مشروطه خواهان وارد شیراز می شوند .

در باره حرکت و قیام سید عبدالحسین در کتاب (انقلاب ایران) میخوانیم : " در شیراز حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری قیام کرد

، پیروان بیشمار به دورش گرد آمدند ، گویا سید هوای حکومت نیز داشته است . داستان او خود درخور دیوانی است ، دستگاهش منظم و با انضباط بوده و بر پایه شریعت صدراسلام کار میکرده ، تمبر دفاتر پست لار تمام شده بود ، یک سری تمبر چاپ کرد و به جریان گذاشت .^{۱۲}

حتی در جلسه مجلس شورا در ۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری (مهر ۱۲۸۶ شمسی / اکتبر ۱۹۰۷ میلادی) یکی از نمایندگان بنام میرزا ابوالحسن خان از قیام سید عبدالحسین لاری سخن میراند و اعلام میکند که سید با دو هزار سوار حرکت کرده است.^{۱۳}

از روزی که سید عبدالحسین لاری به شیراز آمده بود خود و یارانش را انصار میخواند و انجمنی بنام انصار برپا داشته بود . زیرا به عقیده خود برای یاری مشروطه خواهان به شیراز آمده بوده است .

هدایت قلی خان در نامه ای که به تاریخ ۷ ربیع ۱۳۲۷ (اردیبهشت ۱۲۸۸ / آوریل ۱۹۰۹ میلادی) به مخبر السلطنه نوشته است از موضع قاطع سید لاری گفتگو به میان کشیده و از قدرت او در جنوب سخن میراند و مینویسد :

(سید عبدالحسین لاری ، در کمال قدرت در جنوب مشغول کار است.)

اقدامات و مبارزات سید لاری سبب شده است تا مستبدین جبهه واحدی تشکیل داده و به همراه خوانین و فئودالها اقدام شدیدی علیه سید بنمایند ، تا آنکه اوضاع فارس مغشوش می شود . قوامیها و خوانین گراش و بستک و دشمنان او هرج و مرج را غنیمت شمرده و به دستیاری

^{۱۲} - " انقلاب ایران " صص ۵۳۵-۵۳۶ " دیوان مذاکرات نخستین دوره مجلس شورای ملی " ، هاشمی .

مستبدین و فرمان دولت وقت علیه او و پیروانش حملات شدیدی را آغاز می کنند. در این حمله مدت چهارده روز لارستان را به غارت می کشند و خانه او را هم غارت کرده و کتابها و اثاثیه و مکاتبات او را به یغما برده و آنچه می توانند از بین می برند و عده ای از اصحابش را به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با ظلم و ستمگری به قتل می رسانند. سید در پاسخ به این اقدام و برای سرکوبی متجاوزان دستور "تقاص" میدهد. قشونی از طرف لارستان از جمله بخش مهر (از بخشهای لامرد) فراهم میشوند و رو به بستک مرکز عملیات مستبدین میروند و آنجا را فتح می کنند و مرحوم سید علی مهری که از مجاهدان روزگار بود، پایمردیها و شجاعتهای زیادی از خود نشان می دهد. معروف است که سید به منظور تشویق و تشکر نامه ای به آن مرحوم مینویسد و در آن این عبارت را مرقوم می دارد.

ضربه علی یوم البستک افضل ممن عباده الثقلین .

ضربت علی (مهری) در روز حمله به بستک از عبادت ثلقتین برتر

است .

در این مقابله استبداد طلبان ضربه شدیدی میخورند. سید سپس به شیراز میروند تا هم جلو نفوذ استبداد طلبان را بگیرد و هم برای اعاده مشروطیت مشروعه گامی بلند بردارد. این وقایع در سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۱۲۸۸ شمسی/۱۹۰۹م) رخ میدهند.

نام سید وارد فرهنگ و ادبیات سیاسی میشود و آوازه فداکاری او به دورترین نقاط کشور میرسد، به گونه ای که "ملک الشعرا بهار" در خراسان در ترجیع بند خود که عنوان ترانه ملی نام گرفته است و آن را در وصف زعمای مشروطیت سروده، از او بدین گونه سخن میراند.

"ای سید لاری ای ز پیکار کرمان بگرفته تا به نیریز

همدست شوید جمله احرار تا پای کشد عدوی خونریز

بر رایت خود کنید ستوار زین معنی دلکش دلاویز

انصاف بساط ظلم برچید از رحمت حق مباحث نومید "

سرانجام در تاریخ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری (۲۳ تیر ۱۲۸۸ شمسی / ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹ میلادی) نیروی عظیمی از جنوب غربی ، که بختیارها آن را هدایت می کردند ، تهران را اشغال نمود . اینان در نقاطی که اشغال نموده بودند ، از سوی توده مردم با آغوش باز و با اشتیاقی هر چه فزونتر پیشواز شده و گفته می شود ۳۰۰۰ تن از مردم بدانان پیوسته و مسلح شده اند. شماره مشروطه خواهانی که شهر را اشغال نموده بودند ، در حدود ۲۵۰۰ تن بعلاوه ۵۰۰ تن بختیاری ، که در بامداد آن روز وارد گردیدند ، به شمار می آمد .

روز جمعه ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری (۲۸ تیر ۱۲۸۸ / ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹) جنگ به پایان رسید و محمدعلی شاه عملاً کناره گیری کرد و با ۵۰۰ تن از نوکران و سربازانش از جمله امیر بهادر جنگ ، به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد. در این پیروزی چریکهای فارس ، که بوسیله سید عبدالحسین رهبری می شدند . نقش بسیار برجسته ای را بازی کردند ، بهار در ترجیع بند دیگری به نقش سید عبدالحسین در این مورد اشاره کرده و چنین میسراید :

یک چند شد از جفای اشرار

بنیاد بقای ما نگون سار

یک چند بهر دیار و هر شهر

گشتیم قتیل تیغ اشرار

با اینکه بحق حق نبودیم
در هیچ طریقه ای گنه کار
تا آنکه مجاهدان دانا
صمصام بر آمد از صفاهان
سید عبدالحسین از لار
از شاه حقوق خویشان را
کردند طلب به جهد بسیار
امروز که رنج برطرف گشت
ای ملت رنجدیده زنهار
غافل منشین که بخت یار است

هشیار نشین که وقت کار است "

نفوذ زیاد عبدالحسین لاری بیشتر بخاطر خدمات اجتماعی و
مردمی او بود .

او مردم را از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی یا کارگزاران آن
برحذر می داشت و مردم با رغبت مخارجی را که حکومت مستقل اسلامی
او لازم داشت تامین می کردند .

وی ، حتی تمبر پستی بنام این حکومت بچاپ می رساند . که این
تمبرها اکنون در نزد گرد آورندگان تمبر ارزش فراوان دارد . بر روی تمبر
پستی که در حکومت او بچاپ می رسید نوشته شده است: " پست ملت
اسلام "

مخبر السلطنه ، که در شعبان ۱۳۳۰ (خرداد و تیر ۱۲۹۱ / ژوئن
۱۹۱۲ میلادی) به حکومت فارس منصوب شد و تا ذی القعدة

۱۳۳۳ (شهریور - مهر ۱۲۹۴ / سپتامبر، ۱۹۱۵) در این نواحی حکومت می کرد و برای مقابله با سید لاری بدان حکومت برگزیده شده بود ، مینویسد :
" یکی از اشکالات فارس دعوی سید عبدالحسین لاری است که در لار علم استقلال برقرار کرده ، تمبر پست وضع کرده است . سال اول قوام الملک (فرزند محمد رضاخان قوام الملک مقتول) از سروستان تجاوز نکرد . سال دوم او را به لارستان فرستادم . در فسا موفق شد عسکر خان را گرفته به شهر فرستاد . سال سوم از فسا به لار رفت و شر سید عبدالحسین را کوتاه کرد . جماعتی پول و قورخانه (زراد خانه ، کارخانه اسلحه سازی) به سید عبدالحسین میرساندند . مردمان غریبی هستیم . عبدالحسین به حدود قشقای فرار کرد و دیگر از او فسادی به ظهور نرسید ."
حمله قشون انگلیسی به لار سبب میشود که سید عبدالحسین به فیروزآباد رود .

مخبر السلطنه می نویسد : " در نتیجه اقدامات سید عبدالحسین لاری ، آن ولایت از اطاعت مرکز سرپیچی میکند . در بهار ۱۳۳۳ (هجری قمری) قوام الملک را به لار فرستادم با اردوی کافی ، نظمی در آن حدود پیدا شد و مالیاتها وصول گردید ."

وی در بخش دیگری از کتاب خود ، که "خاطرات و خطرات" نام دارد ، مقایسه ای میان سید عبدالحسین لاری و مجاهدات پیگیر او و قیام شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی انجام می دهد و می نویسد :

(چه فرق است بین سید عبدالحسین لاری یا خیابانی با میرزا کوچک که خود سر مملکت را از مرکز مجزی میخواهند .)

چون انگلیسها از قدیم با سید دشمن بودند با همکاری عوامل داخلی خود و از جمله قوام الملک (فرزند قوام الملک مقتول) و با تأیید مخبر السلطنه، که در این زمان حاکم فارس بود، برای قلع و قمع سید قشونی به لار فرستادند و اطراف قریه "کورده" را محاصره کردند. هنگام ورود قشون به منطقه و محاصره قریه کورده مرحوم سید عبدالحسین در محراب مسجد به نماز جماعت ایستاده بود. رئیس علی مراد نام که مردی مجاهد و شجاع و از مریدان و فدائیان سید بود وارد مسجد شد و سید را بر ترک اسب خود سوار کرد و از میان دوازده هزار نفر قشون انگلیس که رو به قریه آورده بودند بیرون برد. سربازان آن دو را هدف گلوله قرار داده و تیر باران کردند و چند گلوله به عبا و عمامه سید اصابت کرد. ولی هیچیک به بدنش اصابت نکرد و این واقعه را مریدان حمل بر کرامتش کردند.

پس از این واقعه سید به فیروزآباد رفت تا از آنجا مجاهدات خود را علیه تجاوز انگلیس تداوم بخشد و اهالی آن سامان مقدمش را گرمی داشتند. صولت الدوله قشقائی (سردار عشایر) که از هواداران سید بود، از او تقاضا کرد که در فیروزآباد بماند و میهمان وی باشد. سید توقف در فیروزآباد را پذیرفت.

شعله های جنگ جهانی که دامن میهن ما را گرفته بود. مشتعل تر می گردید و سپاهان انگلیس بخش مهمی از خاک وطن را زیر مهمیز خویش گرفته بودند.

انگلیسها رسماً پلیس جنوب را در سال ۱۳۳۵ هجری قمری (۱۲۹۵ شمسی / ۱۹۱۶ میلادی) متشکل از سربازان هندی تحت فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل داده بودند.

اعلان جهاد علیه انگلیسها در غره شعبان ۱۳۳۶ هجری قمری (۲۲ اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی / ۱۲ مه ۱۹۱۸ میلادی) بوسیله سید عبدالحسین لاری توسط قاصدی به سردار عشایر ابلاغ گردید .
قاصد سیدی است که بر الاغی سوار شده و با یک نفر جلو دار خود وارد ایل شد و پیاده گشت ، در حالی که شمشیری به گردن حمایل کرده ، قرآن مجید در دست گرفته بود . در نزدیکی صولت الدوله ایستاد . پس همه ساکت شدند و سردار عشایر با سید قاصد مشغول مکالمه و تعارف شد و گفت :

“ حاج علی شیر فرمایشی دارید ؟ ”

سید : آری از طرف آقای سید عبدالحسین مجتهد لاری آمده ام و مأمور ابلاغ فرمایش ایشان هستم .

سردار: بفرمائید برای شنیدن اوامر آیت الله حاضر .

سید : حضرت آقا مطالب ذیل را ابلاغ فرموده اند :

امروز خبر مصیبت وارده ، به مملکت و ایل قشقائی را شنیده و دنیا در نظرم تیره و تار گشته است . ببینید بد بختی ما به کجا کشیده است که یک عده انگلیسی بی دین باید از اقصی بلاد عالم آمده با کمک جمعی هندی بت پرست بر ما حکم فرمائی کنند و به ناموس ما لطمه آورند !! این است که من که مجتهد و جانشین پیغمبر (ص) هستم بدینوسیله فتوی می دهم که امروز بر تمام افراد ذکور ایرانی جهاد با این کفار حربی واجب است . و هر که از جهاد رو برتابد یا به نحوی از انحاء به آنها خدمت و مساعدت کند . مردود جامعه ایرانی است و زن در خانه اش حرام خواهد بود . شما که رئیس و ایلخانی هستید باید به مجرد رؤیت حکم جهاد که علیحده نوشته و به شما تسلیم خواهد شد جهاد را آغاز کنید و کلیه افراد

قشقائی و سایر ایلات و عشایر جنوب باید تحت امر و پیشوائی شما مشغول شوند . تا آن زمان که این قوم حيله باز و مکار را از مملکت بیرون کنند و هر که در این جنگ کشته شود شهید خواهد بود و آن کس که از دشمنان دین بکشد استحقاق ورود به بهشت خواهد یافت و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ .

آنگاه حاج سید علی شیر حکم جهاد را که به خطی خوش نگارش یافته بود و در آخر مهر مجتهد را داشت و در پارچه سبزی پیچیده شده بود از جیب بیرون آورده بدست سردار عشایر داد که ما عیناً متن آن را نقل میکنیم .

متن حکم جهاد علیه انگلیس

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلان فرمان قضا جریان حضرت سبحان و محکمات قرآن و امام زمان (ع) یا ایها الذین آمنوا جاهدوا الکفار و المنافقین و من یتولهم منکم فانه منهم اعلان به هرکس و هر جا از فرق مسلمین خارج و داخل حتی بر نسوان و صبیان و سلطان و فرمانفرما و قوام و اعراب و هرکس که لاف از مسلمانی می زند واجب فوری عینی است خصوصاً در این زمان امتحان کفر و ایمان جهاد و دفاع این کفار حربی ابالیس انگلیس و اعوان ایشان و سد ابواب طمع و جای قرار و راه فرار از هر گوشه و کنار و کوچه و بازار بدون مهلت و انذار به عذاب النار . چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید فرموده است . " فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدها لهم کل مرصد " و هرکس تخلف و تقاعد از این

جیش مجاهدین و از این جهاد اکبر و نهی از منکر نماید کان تخلف از جیس اسامه و امام عصر (ع) نموده اعم از اینکه ملحق به جیش کفار بشود یا نشود مرتد و خارج از اسلام است و مال و جان او مال مسلمانانست ولو قوام الملک باشد . چنانچه شارع مقدس فرموده :

من استحل الحرام خرج عن الاسلام و من لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون .

چنانچه در حق عالم بنی اسرائیل فرموده :

مثله کمثل الکلب اعز ذلک من الایات و البینات

به تمام سرداران اعراب اعلان دهید تا واقف به تکلیف شرعی خود شوند و غیرت عربی را از دست ندهند که اسیر کفار شوند .

اقل خدام الشریعه المطهره صحیح عبده عبدالحسین الموسوی

سردار عشایر چون حکم جهاد بخواند آنرا ببوسید و گفت :

حضرت حجه الاسلام را از قول من عرض کنید که قبل از وصول فتوی خود در خیال جهاد بوده ام و الساعه با زنان و مردانی که حضور دارند همین گفتگو را داشتیم . اکنون که حضرت آقا نیز تاکید فرموده اند این حکم جهاد را برای خویشتن الهمام الهی می دانم و همین فردا با نوکرهای شخصی و فرزندان خود به جانب شیراز حرکت میکنم و به قاطبه ایلات و عشایر نیز خبر میدهم که برای جان نثاری در راه دین و وطن حاضر شوند . و امر آقا را به آنها ابلاغ خواهم کرد و فردا هنگام عبور برای دست بوسی و التماس دعا شرفیاب خواهم شد .

اقدامات صولت الدوله نشان میدهد که وی تسلیم به حکم جهاد سید لاری شده است و مقاومت دلیرانه ای در مقابل انگلیس از طرف مجاهدین و صولت الدوله صورت پذیرفته است .

در ماه شعبان ۱۳۳۶ هجری قمری (اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی / مه ۱۹۱۸ میلادی) سردار عشایر و ناصر دیوان بر ضد نفوذ و قشون اجنبی قیام کردند و با انگلیسیان اعلان جنگ و مخالفت دادند. با آنکه در آن زمان از دولت ایران جز اسمی باقی نمانده بود و سردار عشایر می دانست که اگر دولت ایران قوه و اقتداری داشت، اساساً دولت انگلیس بهانه ای در دست نداشت که جنوب ایران را تصرف کند. و برای خود تشکیل قشون دهد، معذک برای حفظ ظاهر در صدد برآمد قبل از اعلان جنگ وقایع فارس و اجحافات بیگانگان را به سلطان زمان، احمد شاه قاجار و رئیس الوزراء ایران (صمصام السلطنه بختیاری) اطلاع دهد و در حقیقت اتمام حجت کند، این بود که تلگرافها یی مخابره کرد و از صمصام السلطنه پاسخی رسید که آنهم پس از عزل مشارالیه خالی از فایده بود.

سردار عشایر به خیال مخابره با رئیس الوزراء بود که منتصر الملک داماد حبیب الله خان قوام الملک و ضرغام الشریعه از طرف فرمانفرما ماموریت یافتند که سردار عشایر را ملاقات کنند و بلطائف الحیل او را از ادامه جنگ باز دارند که با انگلیسیان مذاکره کند. صولت الدوله پاسخ داد: "اولاً من بنا به امر دولت متبوعه خود برای جنگ با اجنبیان متعددی آمده ام علت هم این بوده که آنها قدم به سرزمین ایران گذاشته و فارس را تحت نفوذ رسمی خود در آورده اند. قشون تشکیل داده اند و به وطن من تجاوز و هموطنانم را توهین کرده اند.

ثانیاً از اوامر دولت گذشته من مسلمان و دارای مذهب شیعه و تابع اوامر و نواهی مجتهدین عصر هستم و مجتهدین عموماً و حجه الاسلام آقای سید عبدالحسین لاری خصوصاً امر به جهاد داده اند و ناچارم امر آنها را اطاعت کنم. معذک باید دید پیشنهاد صلح شما از چه قرار است؟

وی پیشنهاد یکصد هزار تومان را از طرف انگلیسها به سردار عشایر کرد و اینکه امنیت راه را از حدود اصفهان تا بوشهر بعهده او بگذارند . به علاوه دو هزار قبضه تفنگ و چهار عراده توپ بزرگ هم برای انتظامات بدهند .

سردار عشایر در جواب فرمانفرما به حامل پیغام گفت که حاضر است از ریاست ایل قشقائی که همه به منزله فرزندان او هستند صرف نظر کند . بعلاوه مبلغ دویست هزار تومان هم نقداً بپردازد مشروط به اینکه انگلیسها بکلی از ایران خارج شوند و یگانه درخواست او هم همین است و اگر بزودی پلیس جنوب را منحل نکنند و از فارس خارج نشوند مجبور است با آنها بجنگد و تا جان در بدن دارد از ستیزه با انگلیس دست نخواهد کشید . مذاکرات به همین جا خاتمه مییابد و منتصر الملک به شیراز بر می گردد .

حکم جهاد سید عبدالحسین آنچنان در عشایر و اقشار مردم نفوذ داشته است که انگلیس را ناچار نموده تا بدون مطرح ساختن آن و از میدان بدر کردن صولت الدوله و خنثی نمودن اثر حکم جهاد سید لاری با تکیه بر آنکه بر خلاف احکام حجج اسلام عتبات عالیات است . قیام مردم را علیه انگلیس و تجاوز آن بی اثر سازد .

نگاهی اجمالی به آثار علمی سید نشان میدهد که وی تقریباً در همه زمینه های اسلامی آثار علمی زیادی از خود به یادگار گذاشته است . برخی از آثار سید در زمان حیاتش به چاپ رسیده و برخی دیگر از آثار او هنوز منتشر نشده اند .

آثار و تالیفات علمی و نوشته های او بدین قرارند :

۱- معارف المسلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی .

- ۲- رساله در عقوبت حب دنیا (عرفان السلمانی بحقائق الایمانی)
- ۳- اکسیر السعاده فی اسرار الشهاده
- ۴- استخاره نامه
- ۵- آیات الظالمین
- ۶- رساله وجیزه در کیفیت و کمیت علم امام (ع)
- ۷- قانون در اتحاد دولت و ملت
- ۸- قانون مشروطه مشروعه
- ۹- هدایت الطالبین
- ۱۰- تعلیقات المکاسب در دو جلد (کتابهای فوق همگی به چاپ رسیده اند)
- ۱۱- کتاب مستقل در اصول ، جلد اول در مباحث لفظیه ، جلد دوم در ادله شرعیه .
- ۱۲- حاشیه بر فرائد مرحوم شیخ مرتضی انصاری در دو جلد
- ۱۳- حاشیه بر شرح کبیر
- ۱۴- حاشیه بر قوانین الاصول
- ۱۵- رساله مستقله در استصحاب
- ۱۶- تقریرات فقه
- ۱۷- خلاقیات فقه
- ۱۸- رساله مستقله در شکوک
- ۱۹- رساله مستقله در خلل صلوه
- ۲۰- رساله در تقدیر مد و صاع
- ۲۱- تعلیقه بر کتاب صیام از مدارک الاحکام
- ۲۲- تعلیقه بر کتاب قضا از جواهر الکلام

۲۳- تا ۲۸- حاشیه های متعدد بر ملحقات مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری از رضاع و نکاح و وصیت و عدالت و تقیه و قضای از میت .

۲۹- رساله در علم مناظره

۳۰- رساله در محکم و متشابه

۳۱- رساله المحکّمات فی قطع المشاجرات

۳۲- کتاب التنزیل الذی تنزل به جبرئیل

۳۳- منظومه در مهمات رجال با شرح

۳۴- رساله در پاسخ به شبهات جبریه

۳۵- حواشی متفرقه بر مجلدات بحارالانوار و وسائل الشیعه و مستدرکات آن و کافی و صافی و جواهر الکلام و عناوین و سایر کتب فقهیه و اصولیه

(این کتابها ، که هیچکدام به چاپ نرسیده اند ، برخی از آنان به خط خود مرحوم سید عبدالحسین تحریر شده و برخی دیگر ، علاوه بر آن با خط کاتبین دیگر نیز نسخه برداری و تکثیر شده و تعدادی هم بصورت زیراکسی تکثیر شده اند)

سید به تربیت طلاب علوم دینی اهمیت فوق العاده ای میداد و بر این مهم تاکید فراوانی داشت . وی از همان آغاز ورودش به ایران ، چنانکه پیش از این گفتیم ، حوزه علمیه ای در لار تشکیل داد و تدریس دروس عالی فقه را آغاز نمود و طالبان علوم اسلامی را از اطراف و اکناف به سوی حوزه علمیه لار جذب کرد . وی متجاوز از بیست سال و اندی شخصا این حوزه را در لار اداره می کرد و سالهائی از عمر خود را نیز در شهرهای دیگر

جنوب گذراند . تا اینکه حدود شش سال آخر عمر خود را در چهارم سپری کرد .

اکنون بعد از شناسایی سید عبدالحسین لاری به شرح وقایع واقعه سوم نیریز می پردازیم .

محمد علی فیضی در کتاب نی ریز مشکبیز ص ۱۴۲ چنین

مینویسد:

این حادثه بلا انگیز که بار دیگر افق نی ریز را تیره و تار نمود در ایام عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری واقع گردید یعنی ایامی که تمام مردم ایران بواسطه رسیدن این عید باستانی به عادت دیرینه و حفظ سنن قدیمی غرق در شادی و سرور بودند ولی برای ساکنین این شهر در اثر هجوم ناگهانی شیخ زکریا نوانجائی بساط عید و شادمانی اهالی در هم پیچیده شد و به عزا و ماتم بس ناگوار و ناهنجاری مبدل گردید . این شخص از عمال سید عبدالحسین لاری بود که در آنوقت بر ضد دولت و سلطنت محمدعلی شاه قاجار بعنوان طرفداری از مشروطه و آزادی خواهی قیام مسلحانه نمود و دعوی استقلال کرد و خود را سلطان مشروطه میخواند ولی باطناً با مشروطه خواهان مخالفت میورزید و حتی مأمورین دولتی را از حدود تسلط خود خارج نموده و اشخاصی از طرفداران خود را بجای آنها گماشت و برای پاکتهای پستی تمبر مخصوصی از خود ایجاد کرد که در بعضی از کلکسیونها موجود و باقی است . شیخ زکریا به پشتیبانی و طرفداری از او مقارن با خلع محمدعلی شاه با عده ای از سواران و تفنگچیهای خود با بیرق نصر من الله و فتح قریب و یک جلد کتاب قانون که خود سید عبدالحسین لاری تدوین نموده بود بحرکت در آمده قراء و شهرهای اطراف را مورد تعرض قرار داده تا نزدیک شهر نیریز

رسید و نامه ای به بزرگان نیریز نوشت. که باید مستبدین را گرفته نزد من بفرستید تا نزد حجه الاسلام آقا سید عبدالحسین لاری سلطان مشروطه بفرستم به مجازات برسانند. همچنین از مردم نی ریز خواست که تمام بهائیان را از شهر خارج نمایند و آنرا بمهر زکریا الانصاری و مهر دیگر نصیر الاسلام ممهور نموده ارسال داشت. در اینموقع بین سید اشرف شیخ الاسلام نیریز که در آن موقع نسبت به بهائیان نظر خوبی نداشت و محمدحسن خان سرتیپ حاکم محل پسر فتحعلی خان خصومتی بود از این جهت بزرگان نیریز دچار نفاق و اختلاف محلی بودند و درباره چگونگی رفتار با شیخ زکریا نظرها مختلف شد و بعد از مذاکرات و مشورت های زیاد قرار بر این شد عده ای تفنگچی برای جلوگیری از او بفرستند و چون تفنگچیان با سواران او روبرو شدند در همان وهله اول سنگر خود را خالی کرده به شهر رو آوردند و نتیجه آن اختلاف این شکست بود که به آنها وارد شد و سپس شیخ زکریا و همراهانش را جمعی از اهالی محل استقبال کرده و با هلهله و سینه زنی او را ملاقات نمودند. او هم شرحی از قانون تدوینی سید عبدالحسین لاری برای جمعیت خوانده و آنها را به مکر و فریب به خود جلب نمود و بلامانع وارد نیریز گشت و ابتدا خانه های اعیان محله بازار را گرفته و خانه میرزا محمدخان نیریزی را که دارای برج و بارو بود محل سکونت و کار خود قرار داده و خود را مؤمن و پابند شریعت و مصلح قلمداد نمود ولی به زودی خبث طینت او آشکار گردید و چند روزی از ورودش نگذشته بود که دستور داد منازل محله بازار را غارت نمودند که از جمله منزل شیخ الاسلام بود که بکلی اسباب و اثاثیه اش را به غارت بردند و خود او نیز فرار را بر قرار ترجیح داده از شهر بیرون رفت و محمدحسن خان حاکم محل نیز با نوکرها و بستگانش آنچه از اسباب و

اثاثیه قابل حمل داشتند به عجله برداشته شهر را ترک نمودند. و مردم را ترس و رعب عجیبی فرا گرفت و هر آن بیم آن میرفت که به قتل و غارت محله چنار سوخته که مسکن اکثر بهائیان بود بیردازند تا آنکه جمعی از مردمان خیر اندیش که از هر پیش آمدی بر ضد بهائیان استفاده مینمایند او را به حمله و هجوم به محله بهائیان راهنمایی نمودند از جمله آن اشخاص آقا سید جعفر اصطهباناتی بود که از مجتهدین آنجا و با جمعی برای ملاقات شیخ و جلوگیری از هجوم او به اصطهبانات به نیریز آمده بود و به او چنین راهنمایی کرد که خوب است برای تبرئه خود نزد اولیای امور این اقدام را به جهت حمایت اسلام و شریعت خیرالانام معرفی کنی و راه این کار تعرض بر بهائیان و جریمه نمودن و توبه دادن آنان است و در صورت مقاومت و عدم تبری قتل و غارت ایشان را وجهه همت خود بساز تا هم به اجر دنیوی برسی و هم به ثواب اخروی نائل گردی. شیخ نیز که خود بنابر عادت فطری و خوی شرارت و خونخواری آماده و مهیای هر گونه اعمال قاسیانه بود جمعی از اشرار و همراهان خود را مأمور دستگیری و آزار بهائیان نمود و در شهر جارچی او ندا در داد که قصد ما گرفتاری و قتل بهائیان است و مسلمین کلاً در امان میباشند و هر کس سر یک نفر بهائی را بیاورد صد تومان و اگر خود او را زنده بیاورد دویست تومان انعام خواهد داشت از آن لحظه که این نوای مخالف در شهر طنین انداز گردید آتش فتنه و فساد مشتعل شد و هیاهویی در شهر بپا گردید و بهائیان بخطر عظیمی دچار گشتند. لذا جمعی از آنها خود را به مسجد جامع رسانده در آنجا اجتماع نمودند و چون انقلاب شهر رو به شدت گذاشت بسیاری از مردان بهائی عیال و اطفال و اموال خود را در شهر گذاشته و به کوههای اطراف پناه بردند زیرا حکومت محل محمدحسن خان سرتیپ فرار

کرده و برای حفظ شهر نتوانست کاری انجام دهد و والی فارس نیز که در آن موقع آصف الدوله بود بعد از آنکه از واقعه هجوم شیخ زکریا مطلع گردید اقدام قابل ملاحظه ای ننمود. در این گیر و دار عده ای از بهائیان ناگزیر خود را از بیراهه و راههای کوهستانی صعب العبور با مشقت و صدمات طاقت فرسا به رونیز رسانیدند و مورد همه گونه محبت و پذیرائی و میهمان نوازی آقا میرمحمدحسن نیریزی نائب قلعه قرار گرفته اندکی آسایش یافتند ولی بیش از دو شبانه روز نگذشته بود که از قیطاس خان صارم دیوان حاکم بلوک نیریز قاصدی با نامه رسید که شیخ از ورود بهائیان به آن قلعه اطلاع یافته و دستور داده است تمام آنها را دستگیر نموده به نیریز بیاورند و الا با سواران خود آمده قلعه را خراب و اهالی آن را به اسیری خواهد برد. به این جهت ناگزیر آن جمعیت در آخر شب به راه افتادند فقط توانستند ده من آرد بدون هیچ چیز دیگر با خود حمل نمایند. نائب قلعه یک نفر بلدچی نیز که نامش محمد کلو بود برای راهنمایی آنان همراه نمود. آن عده که از صد نفر متجاوز بودند از قلعه خارج شده و از بیراهه از روی ارتفاعات خرمن کوه که سمت غربی رونیز است و همیشه پر از برف و یخبندان میباشد به سمت سروستان روانه گشتند و با تحمل زحمات و مشقات زیاد به حدود سروستان رسیدند و در حالی که نیمه جانی از آنها باقی بود از رفتن بازمانده و دیگر قدرت حرکت به واسطه سرمای سخت و نداشتن آذوقه کافی از آنها سلب شده بود. فقط یک نفر از آنها توانست خود را به سروستان رسانیده احبا را از چگونگی احوال آنان آگاه سازد. در این حال جناب آقا میرزا طرازالله سمندری و جناب آقا میرزاعلی اکبر رفسنجانی که در آن صفحات به ملاقات احبا و سیر و سفر مشغول و تازه از نیریز به سروستان آمده بودند چون از وضعیت حال پر

ملال آن ستمدیدگان متواری مطلع شدند فوراً با جمعی از دوستان سروستان با آذوقه کافی حرکت نموده به آنها که نیمه جان بودند رسیدند و آنها را به سروستان آورده مدتی از آنها پذیرایی کرده و برای دادخواهی اقدام نمودند ولی در این هنگامه بلاخیز هیجده نفر از نفوس مقدسه در کوهستانهای نزدیک شهر بدست آن گرگان خونخوار گرفتار شدند و آنها را به شهر کشانیده به حکم شیخ به قتل رسانیدند و هر یک از آن وجودات نورانیه با نهایت ثبوت و رسوخ به اشد بلا جام شهادت را نوشیدند .

عبدالحسین لاری بالاخره در روز جمعه چهارم شوال ۱۳۴۲ هجری قمری مطابق ۱۵ اردیبهشت ۱۲۰۳ هجری شمسی چشم از جهان فرو بست .
(نیریز مشکبیز)

درباره عاقبت پر وبال سید عبدالحسین لاری جناب روحانی در فصل پنجاه و دوم لمعات الانوار ص ۵۵۹ مینویسد :

(دو سال بعد از واقعه نیریز آنچه داشت از عزت و مقام و آبرو و مکنت و مال که به آن افتخار مینمود به باد داد و نام و ننگ و زشت از او بجای ماند بدین ترتیب که میرزا ابراهیم خان نصرالدوله بعد از قوام الملک که برای نظم فارس به لار رفت حاجی سید عبدالحسین لاری را مؤسس فتنه فارس تشخیص داد لذا دستور داد تا خانه وی و خانه سایر هوادارانش را غارت نموده و ویران سازند . در نتیجه او از لار فرار کرد و از نفوذ و اعتبار افتاد و از این غصه که دیگر میدانی بدست نخواهد آورد تا مقام اول را احراز نماید با کمال یأس از دنیا رفت و نام زشت از خود به یادگار گذاشت.)

علی دوانی مولف کتاب نهضت روحانیون ایران در ص ۳۰ جلد دوم

کتابش در معرفی سید لاری چنین مینویسد :

یکی از علمای مجاهد معروف جنوب و منطقه فارس در دوران مشروطه و پس از آن مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری متولد سال ۱۲۶۴ و متوفی در سنه ۱۳۴۲ قمری است .

مرحوم رکن زاده آدمیت مینویسد: (مرحوم حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری موسوی دزفولی الاصل از علماء و مجتهدین و سیاستمداران مشهور معاصر است. در هفت سالگی به مکتب رفت و پی از تحصیل علوم مقدماتی در محضر درس حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه حضور یافت و استفاده کرد و پس از رفتن آن مرحوم از نجف اشرف به سامره در خدمت چهار نفر از اساتید عصر یعنی مرحومان شیخ محمد حسین کاظمی و شیخ لطف الله مازندرانی و شیخ محمد ایروانی و شیخ حسین قلی فقه و اصول و سایر علوم دینی را به نحو اتم و اکمل تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید .)

مرحوم شیخ عبدالحسین مهاجری در کتاب گلشن حسینی در سبب رفتن او به لار چنین مینویسد : حاج علی که یکی از بزرگان و نامداران تعداد زیادی کتب تبلیغی به فارس آمده بودند دستور داد کتب آنها را تصرف کنند و از لارستان بود با جمعی از اعیان به زیارت عتبات عالیات مسافرت میکنند و در سامره از میرزای شیرازی میخواهند دستور دهد که سید عبدالحسین نامبرده به فارس برود . مرحوم میرزا هم به او که در نجف بوده مینویسد و سید نامبرده امر استاد را گردن مینهد و در سال ۱۳۰۹ قمری به لار میرود . پس از ورودش به لار عده زیادی از طلاب علوم دینی و فضلاء از اطراف و اکناف فارس برای استفاده از محضر او به لار آمدند و سید مدرسه ای تأسیس کرد و حوزه علمیه ای تشکیل داد و

شروع به تدریس کرد و مدت بیست و پنج سال در شهر لار مرجع تقلید و ملجاء عموم فارسی ها بود .

در این مدت دست به کارهایی زد از جمله اینکه چون یهودیان لار به اقسام و انواع دغل و حیل مسلمانان را آزار میرساندند با حسن تدبیر آنها را از شهر بیرون کرد به این معنی که از غارت اموال و غصب خانه های آنها جلوگیری کرد و دستور داد که مسلمین اموال و خانه های آنها را خریداری کنند . نیز مبلغین مسیحی که با فارسشان برانند و در هیچ شهری آنها را راه ندهند چون مبلغین انگلیسی بودند دولت انگلیس به دولت ایران شکایت برد و مطالبه کتب مرسلین کرد و عین الملک نام از طرف دولت مأمور لار و گرفتن دو هزار تومان بهای کتابها شد و چون خدمت سید رسید و گفتار منطقی او را شنید با عرض معذرت برگشت .

سید در سال ۱۳۱۵ قمری از راه بندر لنگه عازم مکه معظمه شد و شریف مکه از او بسیار تجلیل کرد . در سال ۱۳۱۸ به زیارت مشهد رضا (ع) رفت و در صحن نو اقامه نماز جماعت کرد و سه بار به شیراز مسافرت کرد . چون ندای مشروطه در ایران بلند شد و سید اجحافات و مظالم مأمورین دولت استبدادی را به رأی العین مشاهده کرد ندای آزادی و احکام علمای شیعه عراق را لبیک اجابت گفت و بیرق مشروطه و آزادی را برافراشت و با ایادی ظلم و فساد و استبداد جدا و از صمیم قلب به مبارزه پرداخت و با جمع اصحاب به شیراز رفت و در صحن بقعه حضرت سید میر احمد (شاه چراغ) فرود آمد و مردم بر او اجتماع کردند و اوامرش را که بر ضد استبداد و مستبدین بود گردن نهادند .

از آن طرف مستبدین نیز بیکار نشستند و شاه چراغ را محاصره کردند و گنبد و بارگاه امام زاده را هدف گلوله قرار دادند و نان و آب را بر

او و همراهانش بستند و در خمره های آب زهر ریختند و سید از آنجا به لار رفت .

در آن وقت بود که مرحوم سید مرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی به دستور او در بوشهر قیام کرد و به مدد رئیس علی دلواری و تفنگچیان او بوشهر را از چنگ مستبدین خارج ساخت (۱۳۲۶) و ادارات دولتی آن بندر من جمله گمرک را تصرف کرد و اعلان مشروطه داد و چند روزی حکومت در دست او بود تا اینکه به امر محمدعلی میرزا قاجار احمد خان دریابویی با یک عده سرباز بدانجا رفت و با سید اهرمی و تفنگچیان او جنگید و خانه سید را به توپ بست و از طرفین جمعی کشته شدند عاقبت دولتیان فاتح گشتند و سید را با خواری فراوان گرفتند و پس از چند روز حبس به عراق عرب تبعید کردند . بالجمله سید عبدالحسین پس از مراجعت از شیراز کما فی السابق در لار مشغول تدریس و تبلیغ احکام الهیه بود تا اینکه فارس مغشوش شد و دشمنان او هرج و مرج را غنیمت شمردند و به دستکاری مستبدین و فرمان دولت وقت خانه او را غارت و ویران کردند و کتابها و اثاثیه اش را به یغما برده و اصحابش را به قتل رساندند . ناچار برای شکایت به شیراز رفت و مدتی در آن شهر توقف کرد و نتیجه ای نگرفت و به لار برگشت تا جنگ بین الملل اول آغاز شد و انگلیسیان بوشهر را تصرف کردند و شیراز را تحت نظر و نفوذ خود آوردند و آهنگ تصرف لار کردند . سید حکم جهاد داد و اسماعیل خان صولت الدوله را تحریک به دفاع از وطن و جنگ با انگلیسیها کرد و او هم مشغول جنگ شد و چندین سال با آنها میجنگید . چون انگلیسیها و متابعین آنها از قدیم با سید دشمن بودند برای قلع و قمع سید قشونی به لار فرستادند و اطراف قریه (کوره) را که سید در مسجد آن مشغول نماز جماعت بود محاصره کردند .

رئیس علی مراد نام که از مریدان و فدائیان سید بود وارد مسجد شد و او را بر ترک اسب خود سوار کرد و از میان دوازده هزار نفر قشون بیگانه و بیگانه پرست بیرون برد. بیگانگان آن دو را تیرباران کردند و چند گلوله به عبا و عمامه سید رسید ولی هیچکدام به خودش اصابت نکرد و این معنی را مریدان حمل بر کرامتش کردند. لشکر دشمن قریه را ویران کرد و به لار رفتند و در آنجا نیز خانه اش را غارت کردند و خانواده اش را اسیر کرده به شیراز فرستادند و در شیراز به وساطت مرحوم سید عبدالباقی مجتهد (داماد سید) در خانه او منزل کرد و تحت نظر گرفته شد. پس از این واقعه سید به فیروزآباد رفت و به صولت الدوله قشقائی سردار عشایر پناهنده شد و خان قشقائی با کمال توقیر و احترام از او پذیرائی کرد و خانواده اش نیز مخفیانه به فیروزآباد رفتند و به او ملحق شدند. چندی در فیروزآباد بود تا اینکه صولت الدوله پس از سالها جنگ با انگلیسیها به مکر و حيله شکست خورد و دشمن فیروزآباد را تصرف کرد و سید فراراً به قریه قیر رفت ولی اهالی جهرم او را به شهر خود بردند و شش سال در جهرم اقامت داشت تا روز ۴ شوال المکرم سال ۱۳۴۲ قمری که روح پر فتوحش به شاخسار جنان پرواز کرد و مدت عمرش هفتاد و هفت سال و هشت ماه بود. سپس ۳۲ جلد کتابهای چاپ شده و چاپ نشده او را در علوم و فرهنگ اسلامی نام میبرد اما نویسنده کوچکترین اشاره ای به دخالت ایشان در واقعه نیریز و اعزام شیخ زکریا و کشتار بهائیان نمینماید.

علل وقوع واقعه سوم

اوضاع نابسامان اواخر سلطنت محمدشاه و هرج و مرجی که در اثر شعله آزادیخواهی و طلب مشروطیت ایجاد شده بود فرصت مناسبی بود تا

بر علیه حزب مظلوم بهائی که در تمامی رویدادهای سیاسی وجه المصلحه قرار می گیرند قیامی فراگیر ایجاد شود و علماء مخالف مشروطیت مانند شیخ فضل الله نوری به این آتش دامن زدند و این فرصت مناسب را از دست ندادند .

در کتاب لمعات الانوار جلد ۲ ص ۲۶ تحت عنوان انقلاب مشروطیت و ضعف حکومت چنین مینویسد :

(نهضت علما بر علیه بهائیان در اواخر سال ۱۳۲۶ هجری قمری تا اوایل سال ۱۳۲۷ دامنه اش وسیع شد و طغیان عمومی به اوج اعتلا رسید از آنجمله قیام حاج شیخ فضل الله نوری در طهران که علناً در محافل و مجالس و بر بالای منابر ضمن نطقهای آتشین خود تحت عنوان مخالفت با مشروطیت قاطبه مسلمانان را بر علیه بهائیان تحریک و نهضتی بینهایت شدید و تحریک آمیز آغاز نمود و سر و صدا و غوغائی بر پا کرد و علنی و آشکار همه جا گفت این قانون مشروطیت که در شرف تصویب است منتخب از قوانین بهائی و قانون نویسان از بهائیان آذربایجانی هستند این انقلاب و این سر و صدا به تمام ایران سرایت نمود و حتی قراء و قصبات را در برگرفت و هنگامیکه در طهران به منظور اولین بزرگداشت مشروطیت چراغانی آغاز گردید شیخ فضل الله نوری با اعوان و انصارش لایحه ای انتشار دادند و نوشتند قوانین موجود که میخواهند به تصویب برسانند با مرام بهائیان موافق و با اصول اسلام مخالف است و به موازات انتشار لایحه در پست خانه رفتند . مردم را گرد خود جمع نمودند و لوایحی چند در آنجا انتشار دادند که خلاصه ای از آن لوایح مندرج در تاریخ مشروطه ایران تالیف احمد کسروی را در اینجا نقل مینماید .

شمه ای از گفتارهای تحریک آمیز شیخ فضل الله نوری علیه بهائیان

من بعد هر کسی پشت سر ما ناسزا گوید باید با گلوله از دهانش بزنی (ص ۳۵۰)، وکلای تبریز آشکاره بایی و لامذهبنده چرا آنها را به سزایشان نرسانیم (ص ۳۵۱)، صریحاً میگویم خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند (ص ۲۹۳)، صریحاً میگویم همه بشنوید و به غائبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموماً مسلمانان آنرا میخواهند باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن شریعت محمدی (ص) و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارد. من همچنین مجلسی میخواهم پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم اختلاف میانه ما و لامذهبهاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبیعی فرنگی مشرب طرف من و کافه مسلمین اینها واقع شده اند و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند الخ (ص ۴۱۷)، آیا مشاهده نمیکنید ای برادران دینی من که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران آزادی طلب و طبیعی مشرب و بایی مذهب است یکدفعه از پشت پرده بیرون آمده اند و به دسته بندی و هرزگی و راهزنی شروع کرده اند بگوئید ببینم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانه این سنخ از مردم و این مجلس معقود در بهارستان (ص ۴۲۰)

(دولت ضعیف آن روز بهائیان را وجه المصلحه قرار داد.)

در اعلامیه رسمی دولت به مهر شجاع الدوله در محرم سال ۱۳۲۷ هجری قمری چنین نگاشته شده: اعیان و فقرا که مذهب دین محمدی دارند و تغییر اعتقاد نکرده اند و به مذهب جدید فریفته نگشته جان و مال و عیالشان در امان است.

(ص ۸۴۲ الخ)

با اینگونه لوایح از طرف پیشوایان دینی و مقامات سیاسی و مملکتی در تمام نقاط ایران احساسات دینی و تعصبات مذهبی بر علیه بهائیان به غلیان آمد و در تمام نقاط کشور توطئه برای قلع و قمع بهائیان آغاز گردید و در فارس حاج سید عبدالحسین لاری که نفوذی تمام در بین انام داشت به مخالفت با بهائیان برخاست و منتظر فرصت بود. لهدا شیخ ذکریای کوهستانی را که مدتها بود سر به طغیان برداشته بود و در ۱۲ قریه از قراء نزدیک نیریز نفوذ داشت و همه به دولت یاغی بودند و مالیات نمیپرداختند با دستوراتی خاص برای قلع و قمع بهائیان نیریز به آنجا اعزام داشت که منتهی به شهادت ۱۸ نفر از بهائیان مظلوم و غارت کلیه خانه ها و آتش زدن خانه های احباب گردید.

حمله شیخ ذکریای کوهستانی به نیریز اول جهت بیرون کردن حکومت و نشستن بجای او و بعد قتل عام بهائیان در تاریخ ۲۲ ماه صفر سال ۱۳۲۷ هجری قمری به فتوای حاج سید عبدالحسین لاری پیشوای شیعیان در فارس با قوای مجهز آغاز گردید.

ابتدا اردوی شیخ در ارتفاعات کوه شمالی مشرف بر یکی از محلات نیریز مشهور بکوچه بالا موضع گرفت و سنگربندی کرد تا بتواند به قلاع و دژها و سنگرهای استحکامی و دفاعی نیریز دست یابد در آنروز جنگ را با یکی از استحکامات و سنگرهای مهم نیریز تپه و تل مشرف برمحل معروف به کوچه بالا آغاز نمود و بوسیله جاسوس در کوچه بالا نفوذ یافت و چند نفر را با نقشه خود همراه ساخت و شبانه با یک شیخون آن سنگر را به تصرف در آورد لهدا به یکی از محلات نیریز (کوچه بالا) استیلا یافت و مسلط شد روز ۲۳ صفر قوای حکومتی و محلی از جمیع محلات برای پس گرفتن این سنگر و رهانیدن کوچه بالا از خطر و تهدید دشمن مجتمعاً به

تپه و تل و سنگر تسخیر شده حمله نمودند چون این حمله در روز واقع شد با دادن تلفات زیاد شکست خوردند و قوای شیخ که با محل کوچه بالا بوسیله جاسوس رابطه داشتند آن محل را متصرف شدند لهذا یکی از محلات نیریز بتصرف قوای شیخ درآمد روز ۲۴ صفر قلعه سیف آباد را نیز که نزدیک محله بازار بود بتصرف خود درآوردند . در آنروز فتوای قتل عام بهائیان و انهدام اماکن و خانه هاشان و غارت اموالشان از طرف حاج سیدعبدالحسین لاری به شیخ ابلاغ گردید لهذا برآن شد که از متقدمین و تجار و ملاک و کسبه نیریز از هر محل دعوت نماید و این فتوای را ابلاغ نماید لهذا نقشه خود را عملی نمود و دعوتش مورد اجابت اهالی محلات نیریز حتی بهائیان قرار گرفت . زیرا عنوان دعوت بنیانش بر قرارداد صلح بود . لهذا قریب یکهزار نفر از اهالی عازم قلعه سیف آباد شدند اولاً با زبانی لین آنها را خوش آمد گفت و با خرما از همه پذیرایی کرد و سپس حاج عبدالحسین لاری را بعنوان پیشوای شیعیان در فارس و خود را حامی ملت و شریعت و مخالف دولت مشروطه خواه و بهائیان معرفی نمود و صریحاً اظهار کرد برای برانداختن این دو اساس بر حسب فتوای حاج سیدعبدالحسین به نیریز آمده ام و مرا با دیگران کاری نیست . جان و مال و عیال جمیع مسلمانان در امان است فوراً وجهه مردم شهر با بهائیان عوض شد و با حس بدبینی و کینه نسبت به بهائیان آنجا را ترک کردند و خداحافظی نموده به خانه های خود مراجعت نمودند البته با قلوب پر از محبت شیخ . از این رو جنگ با شیخ را بمنزله جنگ با امام زمان وانمود کردند و کراماتی هم برای شیخ قائل شدند من جمله گفتند با یک چارک خرما معادل ۱۰ سیر همه را پذیرایی کرد از این قبیل صحبتها دهان به دهان بگوش همه میرسید و در السن و افواه قاطبه سکنه نیریز از مسلمانان

بود و جریان برخورد نخبه اهالی نیریز در قلعه سیف آباد با شیخ ذکریا با ذکر معجزات و کراماتی از شیخ در شهر شایع گردید و برای فتح و فیروزی او نذرها کردند و حس تنفرشان نسبت به بهائیان ساعت به ساعت افزایش می یافت سنگرهای دفاعی شهر را در محله بازار (بجز سنگرخانه فتحعلیخان که دژی محکم و بتصرف حکومت و خانواده فتحعلیخان بود) خالی گذاشتند. مراتب را به شیخ ذکریا اطلاع دادند که تمام سنگرهای دفاعی در محله بازار تخلیه شده فقط یک سنگر که مقرر حکومت است باقی است و تمام مردم با نقشه شیخ همراه و با دشمنان اسلام به عقیده آنها قوای حکومتی و بهائیان مخالف و محاربه خواهند کرد) لهذا شیخ ذکریا با خیال راحت و با قوای مسلح خود بدون هیچ برخوردی محل بازار را که بزرگترین محلات نیریز و مقرر حکمرانی است به حیطة تصرف خود درآورد و منزل میرزا محمدخان پسر عموی حاج زین العابدین خان را که دژی محکم در مقابل خانه فتحعلی خان بود مقرر حکومت خود قرار داد و از این سنگر با سنگر منزل حکومت جنگ و تیراندازی شروع شد گرچه در سنگر حکومت عده ای مردان دلاور بهائیان بودند ولیکن چون تمام اهالی آن محل با قوای شیخ همراه بودند و ادامه جنگ به زیان اهالی و تلفات مردم محلی تمام میشد حکومت دست از جنگ کشید سنگر را تخلیه کرد و به محله پهلوی امروز و محله چنار سوخته سابق کوچ نمود لذا قوای شیخ بر آن محل استیلا یافت محل را تصرف کرد و به غارت پرداخت حتی خانه شیخ الاسلام غارت شد و روابط بین شیخ الاسلام و شیخ زکریا تیره گشت و شیخ الاسلام منزوی شد باری چون اموال مسلمانان بعد از تصرف محلشان به یغما رفت جماعتی از علما و اشراف و اعیان و تجار که در بین آنان سید جعفر اصطهباناتی از معتمدین اصطهبانات بود که برای کار آنجا و

جلوگیری از حمله شیخ آمده بود به حضور شیخ رفتند و موضوع غارت محل را که همه از مسلمانان هستند و این عمل مخالف گفتار و قول شیخ است مطرح کردند و از این عمل اظهار تأسف نمودند و اضافه کردند با این رفتار تصرف محله چنار شاهی را (محله پهلوی فعلی) دشوار ساخته چه که ناچار مسلمانان آن محل با بهائیان به دفاع خواهند پرداخت شیخ ذکر یا گفت کار از دست من خارج شده بود این عمل خودسرانه بوده از این به بعد جلوگیری میشود و ناچار شد برای صدق اظهارات خود اطمینان خاطر مسلمانان عین فتوای حاج سید عبدالحسین لاری را مبنی بر قتل و نهب و غارت و انهدام مساکن بهائیان و قطع ریشه آنان و مبارزه با حکام مشروطه طلب بخصوص حکومت نیریز ارائه دهد پس از اطلاع همگان از این فتوی سید جعفر اصطهباناتی پیشنهاد کرد مضمون این فتوی به عموم اهل محلات اعلام و تذکر داده شود که اگر تعدادی از خانه مسلمانان غارت شده خودسرانه بوده و اکنون به شدت جلوگیری میشود و مقصود از تصرف نیریز از بین بردن دولت و قوای دولت و حکومت مشروطه خواه و قتل عام بهائیان است و مسلمانان کلاً در امن و امانند (مقصودش این بود که در موقع حمله به محله بهائیان مسلمانان محله چنار سوخته به کمک بهائیان به رزم نپردازند) این پیشنهاد مورد قبول شیخ و اهالی سایر محلات و نمایندگانشان در این جلسه قرار گرفت لهذا فردا صبح روز ۲۷ صفر ۱۳۲۷ منادی در کوچه و بازار تمام محلات نیریز ندا در داد و این موضوع را اعلام کرد و سپس فرمان حمله به محله پهلوی را صادر کرد زیرا اهالی محله پهلوی جمیع سنگرها را تخلیه نموده بودند فقط یک سنگر (سنگر مسجد جامع کبیر) در دست بهائیان باقی ماند و جاسوسان به شیخ جریان را اطلاع دادند لهذا او قوای خود را متوجه محل بهائیان ساخت و نظر به

اینکه مسعودالدوله حکومت نیریز و خانواده فتحعلیخان پس از صدور آگهی شبانه با چادر زنانه فرار کردند و به شیخ جریان را اطلاع دادند و بهائیان هم در مقابل قوای شیخ و قوای محلی تنها ماندند لذا فرار را برقرار ترجیح دادند. مدافعین بهائی در سنگر مسجد تا غروب آنروز در مقابل قوای شیخ و اهالی ایستادگی کردند و دفاع نمودند تا برای احباب مجالی باشد جهت فرار از محل از زن و مرد و کوچک و بزرگ در اینموقع محمد حسن کلاه مال در سنگر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و او سنگر را ترک کرد بعضی در شهر پنهان شدند و بعضی از نیریز خارج گشتند.

باری عموم بهائیان تا عصر محل را ترک و عازم کوهستان جنوبی نیریز شدند و معدودی در شهر پنهان گشتند چون شیخ در آن روز مطلع می شود که بهائیان عازم کوهستان جنوبی نیریز شده اند بوسیله منادی در تمام محلات اعلام کرد هر کس یکنفر بهائی زنده به حضور شیخ بیاورد دویست تومان و هر کس سر یکنفر بهائی را بیاورد یکصد تومان جایزه اخذ خواهد کرد لهذا عده ای از تفنگچیان شیخ و اهالی محل برای صواب و اخذ جایزه عازم کوهستان جنوبی شدند و قوای شیخ به تمام محل استیلا یافت و به قتل و نهب و غارت و آتش زدن خانه ها و کاشانه ها پرداختند. بعد از تسخیر محله چنارشاهی (محل بهائیان) بدست قوای شیخ ذکریا که هر دسته از بهائیان بطرفی متواری و پراکنده شدند در محلی بیزراهه فرود آمدند آن روز اول سال و عید صیام و نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری بود.

سنگر مسجد بدست قوای شیخ تسخیر شد و محمد حسن ابن رحیم بالای سنگر بشهادت رسید و شیخ اعلان عمومی منتشر کرد که بهائیان از سن ده سالگی به بالا واجب القتل هستند و زنان بهائی و اطفال

تا ده سال از مجازات معافند و هرکس یکنفر بهائی را دستگیر کند بیاورد به اخذ جایزه مفتخر میشود لهذا بیشتر مردم نیریز راهنمای تفنگچیان شیخ برای انعام هستند و از نیریز برای این منظور عازم کوهستان شدند و در شهر هم تمام خانه ها را برای دستگیر کردن بهائیان و بردن نزد شیخ تفحص و تفتیش میکنند و عده ای بهائیان هم از نیریز عازم سروستان شدند . موضوعی که حلش مشکل بود پسران از سن ده سال به بالا بود که قوه پیاده روی به سروستان را نداشتند و در صورت مراجعت به شهر هم در خطر بودند بعد ازمشورت قرار شد اینگونه بچه پسرها با چادر زنانه به همراه زنها به نیریز برگردند و در شهر در نقطه ای مادام که شیخ در نیریز است پنهان شوند . در این موقع تکلیف روشن و وداع آغاز گردید وداعی بود که سرنوشت احدی از این جمعیت معلوم نبود و فراقی که دیگر امید وصالی را از پی نداشت زیرا مردانی که از راه کوه به سروستان میرفتند با حکم سخت شیخ تصور نمیرفت به سلامت از حدود نیریز بگذرند و آنهاییکه به نیریز میرفتند عده ای زنان و اطفال بی پرستار و بی آشیانه و گرسنه بودند که خطر هلاکت از ترس و گرسنگی آنها را تهدید می کرد و پسران از ده سال به بالا بود که اگر شناخته میشدند به شهادت میرسیدند و قوه پیاده روی تا سروستان را نداشتند در آن نیمه شب محشری عظیم بر پا شد که به صحرای کربلا شباهت داشت سرشک خونین از دیدگان مردان و زنان و اطفال جاری و ضجه و ناله آغاز گردید و همه با هم وداع میکردند تا ازهم جدا شوند در اینموقع (شیخ محمد حسین عهدیه بزرگ فامیل) مشهدی حسن شوهر خواهر خود را که حامل پیام بود مخاطب ساخت و چنین گفت (من بقول تو که گفתי شیخ زنان و اطفال ذکور از سن ده به پائین را از مجازات معاف کرده اعتماد کردم

عده‌ای از زنان و اطفال بی پناه را به تو میسپارم به امید خدا و حسن پذیرش و پرستاری تو لکن این وصیت را به تو میکنم آنها را وارد شهر مکن در خارج از شهر در کلبه خرابه ای منزل ده و نان و آبی بقدر اینکه از گرسنگی تلف نشوند به آنها برسان و آنها را تنها نگذار و اگر دیدی متعرض زنان بهائی میشوند و مسئله بی ناموسی در کار است آنها را در چاهی بیفکن و دیواری روی آنها خراب کن که این بد نامی برای این فامیل الی الابد باقی نماند .

ساعت دو بعد از نصف شب مجدد تودیع به عمل آمد همه از هم جدا شدند مردان همان ساعت عازم سروستان از راه کوه شدند و سایرین از شب تا صبح به گریه و زاری و دعا و مناجات مشغول بودند و فردا صبح عازم نیریز شدند .

در سال ۱۳۲۷ هجری قمری هنگام وقوع واقعه نیریز که بزم جانفشانی و قربانی در آن نقطه شورانگیز در نهایت تزئین آراسته گردید و نشاندهنده یک گرفتاری پیگیر و دامنه دار و مصیبت بار برای احبای آن خطه شرر بار بود سه نفر از احبای نیریز (زائرین ارض اقدس) به اسامی :

۱- حاج میرزا عبدالحسین روحانی

۲- حاج میرزا احمد وحیدی

۳- حاج فضل الله عنایتی

در همان ساعت انجام مراسم در روز عید نوروز آن سال هنگام استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی در مقام اعلی و مقارن با به شهادت و جانبازی شهدای نیریز افتخار تشرف داشتند و آنچه را که قلم قضا برای قربانیان و مصیبت زدگان وطن عزیزشان امضا فرموده بود از لسان مولای

عزیزشان استماع مینمودند که تلویحاً بود نه تصریحاً لذا از درک آن عاجز بودند .

چون جریان آن روز تاریخی با تاریخ نیریز ارتباط دارد و مضمون بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را که منقول از زائرین است و بسیاری از احبابی معاصر در نیریز استماع نموده اند و نگارنده (محمد شفیع روحانی) نیز کراراً شنیده و مربوط به این واقعه است ذیلاً مینگارد . از قول زائرین مزبور نقل شده است که :

اولاً : بعد از انجام مراسم استقرار عرش مطهر حضرت اعلی لسان مبارک باین بیانات ناطق و چنین فرمودند قوله جل شانہ (هنگامیکه حضرت اعلی به شهادت رسید قربانی لازم بود و اکنون که عرش مطهر به مقام خود استقرار یافت قربانی لازم است الخ) لکن زائرین نیریز هرگز خیال نمیکردند که احباب نیریز به این تاج افتخار متوج و مفتخر میگردند و از این جام لبریز سرمت میشوند زیرا نمیتوانستند مقصود مبارک را درک کنند .

ثانیاً : هنگام مراجعت از آن مقام پر انوار به بیت مبارک حضرتش میفرمایند (ما در گروه خودمان سه نفر را سوار میکنیم لکن با قرعه انتخاب شوند) پس از انجام قرعه سه نفر از زائرین نیریزی فوق الذکر انتخاب میشوند و این افتخار نصیبشان میگردد و اسباب تعجب دیگران و خودشان می شود . چون هیچکدام از آنان چنین لیاقتی در خود سراغ نداشتند به دو نفر دیگر خوش بین میشود و حسن ظن پیدا میکنند ولکن چون در بمبئی هنگام مراجعت احبا داستان غم انگیز نیریز را میشنوند متوجه میشوند که این افتخار و این موهبت و عنایات مخصوصه از

استحقاق خودشان نبوده از جانباز و پاکبازی یاران نیریز در میدان شهادت در آنروز بوده .

ثالثاً: فردای آنروز زائرین نیریز را احضار و پس از تفقد و عنایات بیشمار نسبت به آنها به کنار دریا تشریف میبرند و نظر مبارک به دریا متوجه و ناظر و لسان مبارکش به این بیانات ناطق میگردد قوله عزسلطانه مضمون (طوفان است بعد از لمحہ ای مجدد میفرمایند طوفان شدید است . سپس مکرراً میفرمایند طوفان شدید اندر شدید است) متعاقب این اظهارات و تاکیدات زائرین فوق را مخاطب قرار میدهند و میفرمایند (زائرین نیریز مرخصند بروند) و آخرین بیانات مبارکه به لحاظ عنایت بسیار به آنها چنین بود... (از طریق بمبئی بروید و در هیچ جا توقف نکنید ...) چون به بمبئی میرسند جرائد را میخوانند و از واقعه نیریز اعظم و اشد از آنچه واقع شده آگاه میگردند سرشک خونین از دیدگانشان جاری و از خرید و هر کاری دست کشیده بیان مبارک را که بروید در هیچ جا توقف نکنید بخاطر می آورند و به تعجیل وسائل حرکت خود را فراهم مینمایند چون اخبار را میخوانند که آشوب و فتنه در فارس دامنه اش گسترش یافته در نیریز بهائیان قتل عام شده اند و خانه هاشان ویران گشته ... از زندگانی و عیال و اطفال مسلوب الامید میشوند با عجله عازم ایران میگردند پس از ورود به خاک ایران مطلع میشوند که زنان و اطفال کمتر از ده سال از مجازات قتل مصون مانده اند .

(این مطالب عیناً از لمعات الانوار نقل شده)

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که مسعود الدوله پسر آصف الدوله داماد فتحعلی خان به حکومت نیریز منصوب شد و برادر عیال خود محمدحسن خان سرتیپ را به سمت نایب الحکومه برگزید او با داشتن

عیال و اولاد با دختر شیخ الاسلام نیز عقد ازدواج بست لهذا بین خانواده فتحعلیخان و شیخ الاسلام نفاق و اختلافی بوجود آمد که دامنه اش وسیع و ریشه دار گردید مسعود الدوله قبل از عروسی دختر شیخ الاسلام را طلاق داد شیخ الاسلام چنین اهانتی را نپسندید و بر او گران آمد لهذا بر علیه مسعود الدوله و محمدحسن خان سرتیپ برادر زن مسعودالدوله و جمیع خاندان فتحعلیخان قیام نمود و این مشاجرات با انقلابات مشروطیت و هرج و مرج مصادف شد و از مرکز به ولایات سرایت نمود و در فارس حاج سیدعبدالحسین لاری در لارستان از طرف شیخ فضل الله نوری مردم فارس را در زیر لوای خود دعوت نمود در اینموقع شیخ الاسلام نیریز موقع را مغتنم شمرد برای بیرون کردن مسعودالدوله از نیریز و انتقام از خانواده فتحعلیخان از حاج سیدعبدالحسین استمداد نمود و مورد موافقت سیدعبدالحسین قرار گرفت و شیخ ذکریای کوهستانی را با اردوی زیاد روانه نیریز نمود و در اول سال ۱۳۲۷ هجری قمری نیریز تحت محاصره اردوی شیخ ذکریا قرار گرفت .

چون شیخ ذکریا یکی از محلات نیریز و قلعه سیف آباد را به تصرف خود در آورد و به کشتار بهائیان و هدم خانه هاشان اقدام کرد و این جنگ به این نحو شهرت یافت و مسلمانان از ادامه جنگ شانه خالی کردند و طرفداران حکومت نیز کناره گیری نمودند و محله پهلوی (محله بهائیان) از طرف قوای شیخ و قوای محلی مورد حمله قرار گرفت و مسعودالدوله حکومت نیریز و خانواده فتحعلیخان نیز شبانه فرار کردند شیخ الاسلام که چنین وضعی را پیش بینی نمیکرد و از عهده جلوگیری هم بر نمی آمد لهذا گوشه نشینی اختیار کرد و مورد بی مهری شیخ قرار گرفت و خانه اش چون خانه دیگران غارت شد ولی بعداً با مطالعه کتب بهائیان که به

دست غارتگران افتاده بود و به نزد او میبردند. آن کتب را به دقت مورد مطالعه قرار داد و قلبش به نور ایمان منور گردید اما جرئت اظهار نداشت تا سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ هجری قمری که امنیت حاصل شد و بهائیان آزاد شدند اشعار بهاریه معروف را انتشار داد.

مختصری از تغییر حالت ایشان در ص ۴۵۰ همین کتاب تحت عنوان وقایع دیگر آمده است و بهاریه ذکر شده در لمعات الانوار و نیریز مشکبیز درج شده است و کتاب شعرای بهائی نی ریز.

تشکیلات امری با فعالیت شگفت انگیز و وظائف خود را انجام میدادند در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی به دستور محفل روحانی ملی بهائیان ایران لجنه اماکن متبرکه تشکیل و در جلسه مشترک با محفل مقدس روحانی تصمیماتی اتخاذ و یکی بعد از دیگری به مرحله اجرا و عمل درآمد که از همه مهمتر انتقال رمس های شهدای واقعه سوم در عهد میثاق از عصر رسولی از قبرستانهای عمومی به نقطه ای مجاور گلستان جاوید (زمینی مشخص و جداگانه که علامت گذاری شده بود) و مقابل درب ورودی قلعه خواجه و همجوار با شهدای اولیه است.

نحوه انتقال ۱۸ رمس از شهدای واقعه سال ۱۳۲۷ قمری از قبرستانهای عمومی به مجاور گلستان جاوید

(به دستور محفل روحانی ملی بهائیان ایران محفل روحانی بهائیان نیریز این امر خطیر را بعهد لجنه اماکن متبرکه گذاشت که از جوانان فعال تشکیل شده بود و ناشر نفعات الله جناب نورالله اخترخاوری که از طرف محفل مقدس ملی برای تدریس در کلاسهای جوانان و اقامت چند سال به نیریز اعزام گشته بود و محمد حقگو جهرمی که سرپرست املاک امیرحسامی در نیریز بود و حاجی میرزا احمد وحیدی به نمایندگی از

طرف محفل به عضویت لجنه انتخاب شدند تا نسبت به انتقال اجساد شهدا اقدام نمایند .

انتقال دو رمس یکی عباس شهید و دیگری امرالله شهید که در قبرستان عمومی واقع شده بود بینهایت صعب و دشوار بود حقگو و جلال میثاقی که هر دو عضو لجنه بودند با دو نفر کارگر با وسائل نبش قبر شب هنگام رفتند قبور آنها را که شناسایی بود را نبش کردند اما با برخورد با دو نفر عابر که به آنها بد گمان شدند دست از کار کشیدند و مراجعت کردند و چون خسته بودند و تا صبح چیزی باقی نمانده بود برای کمی استراحت به منزلشان رفتند محفل روحانی که در آنشب زیاد نگران بودند و ملاحظه کردند تا صبح از آنها خبری ندارند جلسه خود را تشکیل دادند و به منزل حقگو برای تحقیق فرستادند حقگو واقعه را بیان کرد و شخصاً در محفل حاضر و جریان را کاملاً تشریح کرد محفل از جریان مطلع شد و مقرر داشت فوراً با اینکه روز است بروید و دو رمس را به کمک دو کارگر از آنجا خارج کرده در کیسه های چلواری که روی آنها اسم هر یک نوشته شده بود بگذارید و بیاورید. امر محفل را اطاعت کردند و بدون هیچ دردسری و مزاحمتی باین امر خطیر نائل آمدند و دو رمس نامبردگان بالا را از آنجا خارج کرده و ۱۶ رمس دیگر را از قبرستانهای عمومی محله پهلوی به زحمت و تدریجاً بیرون آورده در محلی که قبلاً تهیه و آماده شده بود به آرامگاه ابدی منتقل و مستقر نمودند .

محفل روحانی نیریز انجام این عمل را به محفل روحانی ملی بهائیان ایران گزارش نمود و بعد آن رمس ها را بترتیب با مشخصات هر شهید در دفتر ثبت و سپس آن محل که به مساحت قریب پنج هزار متر است محصور گردید و اکنون ۱۸ قبر ردیف هم که اسامی هر یک مشخص است

در محل محصور روبروی قلعه مجاور گلستان جاوید نزدیک قتلگاه چهارصد نفر از شهدای اولیه واقع گردیده و زیارت نامه مخصوص صادر از قلم مرکز میثاق در آن مکان قرائت می شود) (نقل از لمعات الانوار)

ولی متأسفانه در جریان انقلاب اخیر ان زمین را مسطح و تابلوی احداث حسینه را در آن نصب نموده اند ولی تاکنون که قریب سی سال از تخریب آنجا میگذرد به همان صورت زمین لم یزرع و تابلویی بی مسمی باقی مانده است .

در مورد واقعه شیخ ذکریا و واقعه سوم نیریز که شهدای آن دوره قربانیان استقرار عرش لقب گرفتند و در کتاب ملکه کرمل تقریباً همان مطالب مذکور در نیریز مشکبیز تکرار شده و درباره استقرار رمس شهدا چنین می نویسد :

(هر کدام از شهدای هیجده گانه مزبور بوضعی برتبه شهادت نائل و اجساد هر یک را در گوشه ای مدفون نمودند .

تا در سال ۱۳۱۸ شمسی برحسب دستور محفل آورده شده و در محل مخصوصی در نزدیک قلعه خواجه که مقتل و مدفن جمعی از شهدای اولیه امر است در کنار یک دیگر قرار داده مدفون نمودند تا بموقع خود مقام شایسته ای بر روی آرامگاه ابدی آن نفوس مقدسه که بفرموده حضرت عبدالبهاء قربانیان استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی میباشند بنا گردد .)

جناب فیضی مؤلف کتب ملکه کرمل و نیریز مشکبیز در کتاب اخیر خود می نویسد :

(در همان لحظات از ایام نوروز سال ۱۳۲۷ که این حوادث دلخراش در نیریز به فیض لقای مولای عزیز خود حضرت عبدالبهاء مشرف بوده و

دیدگان خود را به وجه منیر آن سرور ابرار دوخته و گوش هوش را به بیانات مبارکه اش متوجه ساخته بودند که ناگهان هیکل مبارک رو به دریا نموده با حالتی بسیار تأثرآمیز فرمودند طوفان است . طوفان شدید است . زائرین به دریا نگریسته دیدند آرام است. بعد با هیمنه و سطوت عجیبی فرمودند : بلا خوب است ، بلا خوب است . حاضرین نمیدانستند چه واقع شده همینقدر از بیانات مبارک دریافتند که حادثه ای رخ داده و یا در شرف وقوع است تا بعد که مراجعت به ایران کردند دانستند وقایع جانگداز نیریز درست در همان ایامی واقع شده که حضرت عبدالبهاء آن بیانات حضوری را فرمودند باری این واقعه جانگداز شهادت هیجده نفر از نفوس مقدسه به شرحی که ذکر شد مقارن با همان ایامی رخ داد که عرش مطهر حضرت رب اعلی در کوه کرمل استقرار یافت .)

(پایان نوشته نیریز مشکبیز)

درباره این واقعه حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک مندرج در مکاتیب جلد اول چنین میفرمایند :

ای یاران الهی در این ایام نیریز خونریز گشت نفوس مقدسه از یاران الهی جانبازی نمودند و در سبیل نور مبین به قربانگاه عشق شتافتند . از این جهت چشم گریان است و دل بریان ، آه و انین به اوج علیین رسد و حزن شدید ماتم جدید بنماید . عبدالبهاء را نهایت آرزو چنانکه جرعه ای از این جام وفا نوشد و از باده فدا سرمست گردد و خاتمه حیات فاتحه الاطاف شود .

باقی این لوح مبارک در مکاتیب عبدالبهاء جلد اول ص و کتاب
ملکه کرمل ص ۸۷ مندرج است .

و در لوحی دیگر می فرمایند :

سروستان نیریز. احبای الہی علیہم بہاء اللہ الابہی

ہواللہ

ای یاران با وفای جمال مبارک ، ہر چند مصائبی کہ در نیریز بر یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومیہ قدیم و حدیث مینمود . بزم بلا در نہایت تزئین بود و جشن جانفشانی آہنگش اوج و حسیض را احاطہ نمود و از طرفی جام شہادت کبری بہ دور آمد و از جہتی تالان و تاراج واقع شد و از جہتی خرابی نمایان و از جہتی بی سر و سامانی آوارگان ، دیگر وصف نتوان ، ہر مائدہ ای از فدا در خوان جانفشانی و بساط قربانی حاضر و مہیا . تشخیص و تصویر دشت بلا صحرائی کربلا بود ، عبدالبہاء آنچه بگوید و بزارد و بسوزد و بگدازد نالہ و فغان نماید ، البتہ سکون و قرار نیابد زیرا دیدہ ملاءاعلی گریان است و قلوب اہل ملکوت ابہی گداختہ و سوزان در بارگاہ احدیت کہ مقدس از حزن و کدورت است ماتم بر پاست و در حدائق قدس طیور سدرہ طویبی بہ آہ و حنین دمساز و در مصیبت کبری بالحن محزن در سوز و گداز با وجود این البتہ قلم از تحریر عاجز و لسان از تقریر قاصر . چہ نگارم و چہ گویم کہ شرح آن بلایا و محن نمایم . اگر قرون و اعصار بگریم تسلی حاصل ننمایم . ولی این شہادت و قربانی و این مصیبت و جانفشانی چون در سبیل آن دلبر رحمانی لہذا ماتم جشن شادمانی است و میدان شہادت بزم کامرانی و تاراج و تالان گنج روان و ثروت بی پایان ، اسیری و پریشانی امیری و کامرانی است ، آوارگی آزادگی است و بی سر و سامانی موہبت ربانی ، حسرت مسرت است . زحمت رحمت است . یأس امیدواری و خرابی آبادی . ایام حیات درگذرد و زندگانی پایان یابد . عسر و یسر منتهی گردد حزن و سرور نماند شادی و غم بہ عدم رود . قصور بہ فتور مبدل گردد . عزت و

ذلت هر دو پایان یابد . ناکامی و کامرانی نماند . ستمدیدگان و ستمکاران عاقبت هر دو در ظل اطباق تراب مستور شوند لیکن فرق اینجاست که نفوس شهد آشام عاقبت تلخ کام گردند و عزیز دنیا نهایت ذلیل شود . خفتگان در بستر پرند و پرنیان عاقبت پنهان به خاک گورستان گردند . قصور منیفه قبور کثیفه گردد بنیان معمور گور مطمور شود . خائب و خاسر از این جهان در طبقات خاکدان مقرر و مستقر یابند . ولی سرمستان جام بلا در سبیل الهی یاران ربانی اوقات خویش را در مصائب و بلاهای ناگهانی گذرانند . تحمل زحمات نامتناهی نمایند . پر نشئه و سرور از نتایج ناکامی شوند . تجارت رایجه بینند و موهبت کامله جویند . از زندان به ایوان شتابند و جان بجانان رسانند ، مقبول درگاه کبریا گردند فدائیان جمال ابهی شوند . قربانی دشت بلا خواهند و به جهان بالا شتابند . پس باید در هر نفسی هزار شکرانه نمود که ید عنایت چنین جامی به دور آورد و به چنین مدامی سرشار کرد و چنین آرزویی حاصل شد و چنین کامی بدست آمد فنعم ما قال :

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش میدهند

یاران نیریز جام وفا نوشیدند و به میدان فدا شتافتند و آیات قبول بخون خویش در درگاه احدیت نگاشتند و جان و دل و آب و گل و سر و سامان بتاراج و تالان دادند . این گوی سبقت را آنان ربوندند و این باب رحمت را آنان گشودند بعبودیت آن درگاه بحقیقت پرداختند و مدعای خویش اثبات فرمودند . ما محروم ، آنان محرم ، ما مأیوس ، آنان امیدوار هنیئا و مریتا لهم هذه الکاس الطافحه بموهبته الله ، طوبی لهم من هذا

المقام المتتلئ بانوار محبته الله بشرى من هذا الفيض المردار و طوعاً لهم
هذا الفضل الذي اشرفت انواره على الاقطار و عليكم البهاء الابهي
ع ع (ملکه کرمل ص ۸۹)

و در لوحی دیگر میفرمایند : نیریز بواسطه جناب آقا میرزاعلی اکبر
و جناب آقا میرزا طراز ، جناب ملاحسن بزاز ، جناب آقا محمدعلی عموی
شهید جناب آقا محمدحسن کلاه مال ، جناب ملاعبدالمجید ، جناب آقا
عباس خادم مسافرخانه ، جناب آقا محمد ابراهیم و سلیل جلیل آقا
اسدالله، جناب آقا محمد اسمعیل و ابن جلیل آقاعلی جناب آقاعلی اکبر
زائر، جناب آقا ملاحسین و سلیل جلیل آقا مهدی ، جناب استاد علی صباغ
، جناب آقا ابراهیم ولد درویش جناب آقا محمدعلی ، جناب آقا امرالله ،
جناب میرزا اکبر ولد میرزا اسمعیل ، جناب استاد عطا علیهم بهاء الله
الابهی .

هوالله

ای آوارگان سبیل الهی هر چند صدمه در نیریز شدید بود و بلایا
غیث هاطل و جام لبریز ولی چون ساغر مسموم در محبت دلبر عزیز بدور
آمد در کام عاشقان بسیار لذیذ بود شکر کنید خدا را که الحمدالله در ره
آن یار مهربان از مصیبت ناگهان تلخ کام شدید عنقریب شهد آشام شوید و
در طریق عشق به آخر منزل خواهید رسید . جان و مال و خانمان فدا
نمودید و تالان و تاراج را عین عطا شمردید . هزار آفرین بر آن جانهای
نازنین باد که در قربانگاه عشق کأس بلا را شهد و شکرین یافتند و در
نهایت انجذاب جان باختند و در جهان فدا علم افراختند و لیس هذا الا من

فضله و رحمته و یختص برحمته من یشاء و ذلک من فضل الله یوتیه. من یشاء و الله ذو فضل عظیم .

باری ، ای یاران در این سنه مبارکه شما گوی سبقت و پیشی را از میدان محبت الله ربودید و نتیجه از حیات خویش یافتید . انشاءالله ما را نیز نصیبی بوده و یا خواهد بود و علیکم البهاء الابهی ع ع
همچنین در لوحی دیگر می فرمایند :

(ای یاران عبدالبهاء در این ایام به حسن القضاء و تأیید رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایری هیکل مقدس حضرت اعلی در جبل کرمل حیفا در مقام معلوم استقرار یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نیریز از این جام لبریز سرمست شدند (... الخ
این لوح مبارک را در ص ۸۸ ملکه کرمل زیارت نمائید .
در لوحی دیگر میفرمایند :

هوالله

ای یاران با وفای جمال مبارک هر چند مصائبی که در نیریز بر یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومیه قدیم و حدیث مینمود بزم بلا در نهایت تزئین بود ...
این لوح مبارک در ص ۸۹ الی ۹۶ ملکه کرمل مندرج است .

زیارتنامه مخصوص شهدا

از قلم هیکل مبارک زیارتنامه مخصوص به افتخار شهدای هیجده گانه نازل و به احبا امر فرمودند بالنیابه از طرف حضرتش در مضع شهدا تلاوت شود .

این زیارتنامه که با عبارت هوالله

(النورالساطع و الضیاء اللامع من شمس الحقیقه الفاضل من ملکوت الابهی علیکم ایها الشهداء و مظاهر محبته الله ...) شروع می شود .
در صفحه ۹۷ کتاب ملکه کرمل و در ص ۱۵۶ همین کتاب مندرج است .

اسامی و شرح حال مختصر شهدای ۱۸ گانه

در کتب تاریخی امری که از این واقعه نام برده اند از جمله ملکه کرمل و نی ریز مشکبیز و لمعات الانوار اسامی را به ترتیب ذکر نموده مثلا در کتاب ملکه کرمل صفحه ۷۲ جناب ملا حسن پسر ملا آقا بابا را در ردیف اول و پدر زن او جناب ملا محمد علی را در ردیف دوم ذکر نموده .
در لمعات الانوار صفحه ۲۰۰ (چاپ خارج که هر دو جلد در یک جلد آمده است) مینویسد ملا حسن اولین فردی است که در روز اول شهرالبهاء و عید نوروز بشهادت رسید درحالیکه قبل از فتح محله چنارشاهی و دستگیری احبا محمد حسن کلاه مال در سنگر خود در مسجد جمعه که نزدیک منزلش بود و مشغول دیده بانی بود به ضرب گلوله شهید گردید . همینطور دیگران هم سبقت ترتیبشان مشخص نیست . لذا نمیتوان با قاطعیت اظهارنظر نمود که بترتیب ذکر اسامی در کتب فوق الذکر شهید شده اند بلکه این واقعیت مسلم است که همگی آنان عشاق جان بر کف از جان گذشته بودند که شرنگ مرگ را بر ننگ ترجیح داده و الی الابد نام خود را مخلد و جاودان نموده و افتخار عظیم برای بازماندگان خود آفریده اند .

۱- ملاحسن

جناب ملاحسن فرزند ملا آقا بابا یکی از اسرای غائله سوم و قیام شیخ ذکریا معروف به شیخی اول میباشد که به شغل بزازی اشتغال داشته و به خاطر اخلاق و رفتار پسندیده و نحوه سلوک با مردم به انضمام خوش سیمائی و هیکل برازنده مورد احترام و علاقه اهالی محل از یار و اغیار بودند. پدربزرگ ایشان موسوم به ملا حسن لب شکری همان کسی است که هنگام تشریف فرمائی حضرت اعلی از شیراز به اصفهان تا مرودشت ایشان را همراهی و مشایعت نمود و از آنجا حضرت اعلی به او فرمودند که در اینجا منتظر آمدن شخصی هستم و پس از رسیدن آن شخص او را امر به مراجعت میفرمایند متأسفانه در تاریخ ذکری از شخص معهود و اینکه چه کسی بوده از کجا آمده و منظور از ملاقات با حضرت اعلی چه بوده نشده است و ملا آقا بابا پدر جناب شهید فوق الذکر پسر همان ملا حسن لب شکری است.

ملا حسن معروف به لب شکری جد بزرگوار ملا حسن شهید بواسطه آشنایی و تقرب برادرش ملا باقر که امام جمعه نیریز بود با شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که نسبت به حضرت اعلی ارادت و محبتی خاص داشت و در جلسه محاکمه حضرت باب در حضور حسینخان حاکم خونخوار فارس به طرفداری و دفاع برخاسته بود. به سرپرستی املاک او در کوشک مولا از توابع شیراز منصوب گردید و در یکی از سفرهای هیکل مبارک حضرت اعلی از شیراز به بوشهر افتخار هم سفری حضرتش را داشت و از همان زمان که قبل از اظهار امر بود پی به مقام و شخصیت حضرت باب برده به قسمی مورد لطف و عنایت حضرتش بود که انگشتی قیمتی خود را به او مرحمت فرمودند و او بعدها به شرف ایمان فائز گشته همان کسی است که

تا مرودشت حضرت اعلی را بدرقه نمود و بعدها از اصحاب از جان گذشته جناب وحید گشت . از بقیه السیف اصحاب قلعه خواجه بود و با میرزاعلی سردار قهرمان واقعه سوم هم پیمان گشته و باعث نجات برادرزاده های زین العابدین خان شده و بالاخره خود نیز به امر حاکم نیریز در قلعه یوسف آباد نیریز محرمانه بوسیله گماشتگان مقتول و به درجه رفیع شهادت نائل آمد . برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به کتب لمعات الانوار و نیریز مشکبیز و ملکه کرمل مراجعه شود . به هر حال بعد از دستگیری او شیخ به او تکلیف تبری مینماید و میگوید فقط بگو بهائی نیستم تا تو را آزاد کنم حتی یکی از تجار بخاطر جوانی و رعنائی او حاضر میشود یک هزار تومان آنزمان که مبلغ متناهی بوده به شیخ بدهد تا او را رها نماید بشرط آنکه تبری کند ولی ایشان با کمال شهامت و شجاعت و ثبات قدم مقاومت نموده و به بهائی بودن اقرار مینماید شیخ زکریا برای ترسانیدن او به فراشان خود دستور میدهد با شمشیر ضربتی به او بزنند تا بداند قضایا جدی است ولی این ضربت شمشیر که منجر به شکستن بازوی ایشان شد نیز او را از راهی که انتخاب کرده بود منحرف نکرد و بالاخره او را بضرر گلوله از پای در آوردند و جسد مطهرش توسط شخصی به نام علی که در خانواده آنها بزرگ شده بود و حق نان و نمک را پاس میداشت به دوش کشیده و در قبرستان عاقل خطیب مدفون ساخت .

خانم پری جان شهید پور^۱ حرم محترم آقا ملاحسن از خاطرات شیرین قبل از واقعه میگوید که قریب دو سال در نهایت آسایش و رخا زندگی مرفه و سعادت‌مندی در جوار شوهر ارجمند خویش داشته و فرزندانی دل‌بند داشتند تا اینکه چهل یوم قبل از نوروز هزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری که مصادف با استقرار عرش مبارک حضرت

نقطه اولی در کوه کرمل میباشد بگتاً نار فتنه و فساد مشتعل و زوابع شورش و آشوب بر پا و خبر هجوم و حمله شیخ زکریا در اذهان شایع و بیم نهب و قتل و غارت بر کافه ناس مهاجم و مستولی گردید^{۱۴}.

از خاطرات شیرین قبل از واقعه میگوید: (طولی نکشید که شیخ مذکور قدم بخاک نیریز نهاد و در بادی امر خویش را مصلح و مومن و مروج شریعت حضرت سیدالمرسلین قلمداد نمود. فنعم ما قال:

گرگ اگر در لباس چوپان رفت

وای بر حال گوسفندان است

ایام به تشویش و اضطراب سپری میشد و هر آن بیم قتل و غارت لرزه بر ارکان وجود می انداخت. قرین فانیه به کسب بزازی مشغول و صاحب ثروت و مکتب زیادی بود. پنج یوم قبل از نوروز که ساعت حمله و غارت احساس میشد اموال منقول را بخانه جناب محمدحسن رحیم که از مؤمنین و موقنین به شریعه رب العالمین بود انتقال چه که خانه مذکور مجاور مسجد جامع و محل اجتماع مدافعین بود و خود نیز بیت مسکون را ترک نموده در خانه مذکور متحصن شدیم کم کم صدای مهاجمین و اشرار بگوش میرسید و هیاهوی نهب و غارت تار و پود وجود را از هم میگیخت اشرار بعد از فراغت از چپاول و غارت محله به مسجد جامع که بنائی محکم و محل اجتماع نفوس و مدافعین بود روی آورد و جناب محمد رحیم را که در گلدسته مسجد موضع گرفته بود آماج قرار داده و به یک گلوله آن هیکل تقدیس را به خاک و خون انداختند و مسجد به دست آنها افتاد اموال را کل نهب و غارت نمودند بطوری که قوت لایموت برای احدی باقی

^{۱۴} - شرح حال ایشان در لمعات الاتوار ص ۵۷۷ و آهنگ بدیع سال شماره به قلم جناب فیضی درج شده است.

نماند . شب نوروز فرا رسید آن شب را در منزل المستشهد فی سبیل الله جناب محمد حسن رحیم گرسنه و تشنه لرزان و هراسان صبح نمودیم و یک شب و یک روز قوت لایموت اشک چشم و قطعات کبد و به حنین و انین همدم و قرین بودیم . در چنین موقعیکه شعله هموم و غموم زبانه به آسمان میکشید و آلام و محن از شش جهت مهاجم خبر قتل احبا و شهادت اصفیا شایع . فانیه سراسیمه بیرون دویدم تا از صحت و سقم این خبر جانگداز اطلاعی یابم و از حقیقت موضوع آگاهی حاصل نمایم . به محض خروج از درب خانه یکی از همسایگان را با گریه و ناله هم عنان یافتم . همدم اشک و سیل سرشک مشاهده نمودم گفتم چطور شده؟ چه واقعه رخ داده؟ گفت ملا محمدعلی (پدر فانیه) و ملا حسن (قرین فانیه) را آورده کشتند . گفتم چطور؟ کشتند؟ چه شد که کشتند؟ گفت ای خواهر خودم دیدم ناظر و حاضر بودم که هر دو را آورده و مقتول ساختند . فانیه طفلی شش ماهه در بغل و دختری پنج ساله داشتم . آنها را به حال خود گذاشته و به سوی بازار شتافتم . وقتی که رسیدم دیدم همهمه و اجتماع عظیمی است متجاوز از پنج هزار نفر ازدحام نموده و یک نفر را لخت و عریان ریسمان به پا بسته کشان کشان می آورند پرسیدم این کیست؟ گفتند ملا محمدعلی بهائی است . بعد گروهی از دوستان و همسایگان رسیده به مادرم گفتند : ای مادر مگر از جان شیرین سیر شدی که خود به پای خویش به سوی مرگ میروی؟ دخترت را بردار و تا چشمت میبیند فرار کن زنهار که به منزل خود مراجعت نمائید چه که این گروه قصد جان شما را دارند و اگر شما را پیدا کنند مشکل از چنگ مرگ خلاصی یابید و ما را تحذیر و تندبیر نمودند . فانیه با مادرم ناچار بخانه یکی از همسایگان پناه آوردیم ولی آن همسایه به محض دیدن ما را بیرون نموده گفت به

خاطر شما مال و منال مرا غارت مینمایند و آشیانه مرا خراب میکنند و زندگی مرا از هم میپاشند چون از آنجا مایوس شدیم به خانه شخص دیگر رو آوردیم او نیز ما را قبول نکرد و نپذیرفت و وجود ما را در خانه خویش علت اضمحلال و پریشانی خود ذکر نمود خلاصه به هر خانه ملتجی شدیم راه ندادند با چشم گریان و دل سوزان به خارج قصبه رفته به مزرعه ای رسیدیم و خود را در میان بوته های جو مخفی و مستور نمودیم. صاحب مزرعه آمده ما را از خاک خویش بیرون نموده گفت به واسطه شما جوهای مرا چپاول و غارت مینمایند. از آنجا نیز مایوس شده آمدیم از دیوار باغی بالا رفته در پایه دیواری نشستیم آفتاب دم غروب بود هوا کم کم تاریک میشد تا دو ساعت از شب رفته گرسنه و تشنه و لرزان و گریان بسر بردیم و صدای مردم و همهمه و هیاهوی جمعیت که پدرم را به دار میزدند میشنیدیم در آن حین یکنفر از همسایگان را دل بحال ما سوخته و درصدد جستجوی ما برآمده و سراغ ما را گرفته بود دیدم مردی از دیوار باغ آمد به خیال اینکه این شخص هم درصدد آزار و اذیت ما برآمده بیم و هراس مستولی شد و قصد فرار نمودیم که ناگاه صدا زده گفت نترسید خودی است غریب نیست، آمد پهلوی ما نشسته گفت اگر گریه نمیکنید و بیقراری نمیکنید ممکن است امشب را در خانه من بیتوته نمائید تا صبح ببینم چه پیش می آید؟ این شخص مثل فرشته ای بود که خداوند برای نجات ما آن شب برانگیخت باری به هر نحو بود آن شب را بدون غذا و خوراک صبح نمودیم طفل شش ماهه فانیه را همان شب آوردند و از صبیح پنج ساله اثری و خبری نبود تا دو سه روز بعد آن را هم سراغ گرفته آوردند تا چهارده یوم اوقات به عسرت و سختی در خانه شخص مذکور میگذشت گاهگاهی نوکرمان جزئی قوت برای ما می آورد تا اینکه شیخ از نیریز شد

رحال نمود قرین فانیه جین شهادت سی. و دو سال داشت و مردی پاکدامن و امین و درستکار بود بطوری که عامه ناس او را از صمیم قلب دوست میداشتند در حینی که وی را به مشهد فدا برده تکلیف به سب و لعن نمودند گفته بود من سی سال دارم و اگر خونم در سبیل خدا ریخته نشود فرضاً سی سال دیگر هم عمر نمایم آن حیات چه ثمر و حلاوتی خواهد داشت. این دنیا فانی و ظلی زائل و آن عالم باقی و سرمدی است. آدم عاقل حیات ابدی را به پنج روزه دنیا عوض نمیکند.

گیرم که روزگار ترا میری کند

آخر اجل بیاید و عمر تو طی کند

باز به او تأکید نموده گفتند جوان بد بگو و لعن بکن گفته بود به که بد بگویم بهاء خدا و معبود من است. چگونه به او بد بگویم گفتند جوان حیفی می کشیم بد بگو و خود را از چنگ مرگ نجات ده. گفته بود من مولای خویش را از روی حقیقت و یقین شناخته ام اگر بند بند مرا چون نی کنیدی حاشا که بد بگویم آن وقت با شمشیر او را زده و بعد تیرباران نموده و به درخت توت در مسجد بازار معلق نمودند یکنفر از دوستان وی که بقال و مسلمان و مرد منصفی بود مستحفظ گماشت و آن جسد مطهر را حراست و حفاظت نماید و مزدی از برای او تعیین نموده تا شب سوم جسد را از درخت پائین آورده و درحاشیه رودخانه بخاک سپردند.

(پایان گفتار خانم پری جان شهید پور)

شرح گرفتاری و شهادت این بزرگوار بطور مفصل در کتاب لمعات الانوار و ملکه کرمل و نیریز مشکبیز نوشته شده است.

بازماندگان این نفس نفیس به دریافت الواح منیع بسیار مفتخر

گردیدند.

در یکی از الواح که به افتخار میرزا فضل الله برادر محرم ملاحسن شهید نازل شده میفرمایند :

هوالله

اللهم یا ربی العزیز تری و تشاهد سطوه الطوفان العظیم ...
این لوح منیع مبارک در ص ۱۸۶ نیریز مشکبیز مندرج است .
و در لوحی که به افتخار عبدالسمیع فرزند ملا حسن شهید نازل شده میفرمایند :

هوالبهی

ای ولد حضرت شهید مجید نامه شما رسید ذکر احبای الهی
علی الخصوص بازماندگان شهدا در نامه مفصل به نیریز مرقوم گردید اطفال
شهدا گلهای حدیقه شهادتند ...

این لوح منیع نیز در ص ۱۸۹ نیریز مشکبیز و ص لمعات الانوار
جلد ۲ مندرج است .

همچنین الواح دیگری که در صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و
صفحات لمعات الانوار مندرج است .

احفاد و اولاد و بازماندگان این شهید مجید با نامهای فامیلی شهید
پور / اغصان الشهداء - جهانپور در ظل امر بوده و بعضی از نواده های او در
نقاط مهاجرتی قائم به خدمت می باشند .

۲ - ملا محمد علی

جناب ملا محمد علی که فرزند ملا حسن لب شکری سابق الذکر است پدر زن ملا حسن شهید قبلی است که در صفحه ۱۴۰ معرفی شده است.

ایشان نیز که در سن کهولت و پیری بود روز ۲۸ صفر ۱۳۲۷ قمری بوسیله تفنگچیان شیخ دستگیر شده او را به حضور شیخ زکریا میرند از آنجا که او از افراد سرشناس و محبوب القلوب محل بوده و سالهای بسیار در سمت کدخدائی محله چنارشاهی به مردم خدمت میکرده و ضمناً نوه ملا باقر معروف پیش نماز مسجد جامع نیریز بوده چند نفر از اهالی محل بعد از شنیدن خبر دستگیری او برای وساطت و نجات جان او به محضر شیخ میروند و پیشنهاد مینمایند با پرداخت مبلغ معتناهی وجه نقد او را از فیض شهادت محروم نمایند شیخ قبول نموده و میگوید به شرطی که فقط بگوید بهائی نیستم ولی آن رادمرد دلیر جواب رد داده که بچشم خویش شهادت داماد رشید خود را دیده بود وقتی به او تکلیف لعن کردند خود شیخ و سید عبدالحسین لاری را مستحق لعن نفرین دانست و بدستور شیخ که از این جسارت او سخت خشمگین شده بود گلوی او را بردند و هنوز زنده بود که او را به خاک و خون کشیده و تا محله چنارشاهی که تا آنجا فاصله زیادی داشت به خاک کشیدند و سنگ و چوب به بدن نازنینش زدند تا آنکه دار فانی را وداع گفته و به معشوق حقیقی پیوست . جسدش را در مقابل مسجد جامع (همان مسجدی که جد بزرگوارش امامت جمعه آن بود) به درخت توت آویزان نموده و آنقدر سنگ به او زدند که جسد در زیر تلی از سنگ پنهان شد و به این هم اکتفا نکرده برای اینکه اجرشان زیادتر شده و ثواب بیشتری برند یکی از مبغضین مقداری خار و خاشاک

جمع کرده آن جسد نازنین را به آتش کشیدند. تا روز بعد بقایای جسد به همان وضع باقی بود تا اینکه فردای آنروز باغبان با وفای ایشان به نام حسن یزدی بقیه استخوانهای سوخته شده را جمع آوری نموده در کیسه ای ریخته در قناتی که آب نداشت و خشک شده بود انداخت و بعد از رفتن شیخ از نیریز آن را کفن نموده در قبرستان عمومی دفن نمود. اولادان این نفس نفیس یک دختر به نام پری جان و دو پسر به نامهای محمد باقر و فضل الله باقیمانده است. محمد باقر در زمان شهادت پدر ۱۳ ساله و فضل الله ۶ ساله بود. در شرح حال ملا حسن برادر زاده و دامادش قسمتی از خاطرات پری جان که عروس او بود ملاحظه فرمودید. خواهر او که فاطمه نام داشت پس از این واقعه آنقدر بر سر جسد نیم سوخته برادر گریه و زاری نمود که نابینا گردید.

الواح متعددی در دلجویی از بازماندگان و علو مقام آن شهید مجید از یراعه حضرت عبدالبهاء نازل شده است.

در لوحی که به افتخار حرم محترم ایشان نازل شده میفرمایند:

نیریز به واسطه جناب آقا سید مهدی یزدی

حرم جناب آقا ملا محمدعلی شهید امه الله بیکم علیها بهاءالله

الابهی

هوالله

ای حرم محترمه شهید همواره مشمول نظر عنایت جمال مبارک روحی لرتبه الفدا هستی مطمئن باش ید موهبت الهیه تاجی مرصع از جواهر گرانها بر فرق آن خاندان گذاشت که گوهر شاهوارش بر قرون و اعصار بدرخشد و آن شهادت قرین محترم و داماد ملاحسن است لهذا باید همواره شکرانه نمایی و بحمد و ستایش خداوند آفرینش پرداززی جناب

میرزا باقر و میرزا فضل الله را از قبل من نهایت نوازش بنما و امه الله پری جان و امه الله فاطمه و آقا بابا را از قبل من نهایت مهربانی مجری دارید و جناب میرزا آقا را بگوئید در ره حق بی سر و سامانی بهتر از قصور شاهانی و تاراج و تالان خوش تر از دولت فراوان و علیک و علیهم البهء الابھی ع ع

همچنین در لوح دیگری به حرم و اولاد آن شهید میفرمایند:
به واسطه جناب آقا سید مهدی یزدی امه الله بیگم و آقا میرزا باقر و آقا میرزا فضل الله علیها و علیهما بهاء الله الابھی

هوالله

ای منتسبین حضرت ملا محمدعلی شهید علیه بهاء الله الابھی شهدای سبیل بها نجوم ساطعه افق سماء هستند بظاهر هر چند قتیل خنجر ظلم و عدوان گشتند ولی به حقیقت در قبیل ملاء اعلی محشور شدند هر خون که در سبیل حضرت بیچون خاک را گلگون نماید سبب زندگانی و شادمانی در جهان گردد و از برای شما مدار افتخار است قدر این موهبت بدانید و بشکرانه زبان بگشائید و علیکم البهء الابھی ع ع
این لوح در ص ۱۰۵ ملکه کرمل و ص ۵۲۱ لمعات الانوار نیز آمده است.

شرح حال مفصل این شهید مجید در لمعات الانوار و پاورقیهای آن و شرح زجر و زحمات عیال و اولادش مفصلاً مندرج است. طبق نوشته لمعات الانوار زیارتنامه ای نیز برای قرائت بر سر تربت پاکش نازل شده است.

۳- آقا محمد حسن کلاه مال

این شهید مجید که سر سلسله فامیل امجدی می باشد در لمعات الانوار در معرفی ایشان می نویسد :

از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری محمد حسن کلاه مال فرزند محمدرحیم است . این جوان برومند ایمانی محکم داشت و همواره قائم به خدمت بود زندگانی مرفه داشت و صاحب املاک بود و مورد ثقه احباب و اغیار (خانه اش نزدیک مسجد جمعه بود که در بدایت سنگر اصحاب حضرت وحید در سال ۱۲۶۶ هجری قمری بود) لهذا در آن سنگر که مشرف بر خانه اش بود به دفاع پرداخت تا جمعی از احبا که در خانه اش بسر میبردند مصون مانند دست قضا در هنگامی که مشغول دفاع بود او را مهلت نداد تیری از روزنه تیرکش به چشمش اصابت نمود و فی الحین به ملکوت ابهی صعود کرد . باری سائرین در سنگر تا هنگام تاریکی شب به دفاع ادامه دادند و سپس فرار کردند . لهذا سنگر و خانه به دست تفنگچیان شیخ افتاد . احبای ساکن در آنجا فرار کردند و خانه به یغما رفت و به آتش کشیده شد و جسدش را اقوام مسلمانش به خاک سپردند . در ملکه کرمل و نیریز مشکبیز اشاره مختصری در حد دو سه سطر به ایشان نموده است .

متأسفانه اطلاع بیشتری از شرح حال ایشان بدست نیامد .

۴- ملا عبدالمجید

در کتاب لمعات الانوار در معرفی و شرح حال این شهید مجید مینویسد: از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری ملاعبدالمجید است. این پیرمرد روشن ضمیر را در خانه اش دستگیر نمودند و به حضور شیخ ذکریا بردند در بین راه به اذیت و آزارش پرداختند تا تن مجروحش را به نزد شیخ رسانیدند چون تکلیف تبری نمودند و او امتناع ورزید تیربارانش کردند. او مردی مؤمن و موقن و بذله گو و پرهیزگار بود با کبر سن چندان شکسته نشده بود، خوش محضر بود و زندگانی محقری داشت معهدنا با نشاط زندگی میکرد و با حکایات شیرین خود احباب و اغیار را به وجد و سرور می آورد، فکاهیهای زیاد او تا هنوز در السن و افواه نیریزیها است و ضرب المثل است. شغلش فروش کالا در بلوکات اطراف مخصوصاً در بلوک لشنی بود. الواحی که بهترین ذخیره معنوی از الطاف الهیه و باقیات صالحات است به افتخارش نازل شده که یکی از آنها زیب تاریخ میشود. ملاعبدالمجید در اواخر ایام حیات و هنگام شهادت از چشم نابینا شد. از باری ملاعبدالمجید جسدش در قبرستان عمومی به خاک سپرده شد. از ایشان اولاد و احفادی بجای مانده و بازماندگان به فامیلهای مهین گستران و مطلق مشهور و بعضی از آنها در نقاط مهاجرتی در خدمات امری موفقند.

۵- آقا عباس خادم مسافرخانه امری

آقا عباس فرزند محمد شریف بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را نصب العین خود قرار داده بود که در یکی از الواح میفرماید: (خادمی احبا تاج مغفرت من است) لذا خدمت به احبا را شغل رسمی و مورد علاقه خود قرار داده سالها در مسافرخانه امری نیریز قائم به خدمت بود و در هنگام انعقاد جلسات امری از قبیل ضیافت نوزده روز و اعیاد و احتفالات هفتگی واقعاً از جان مایه میگذاشت و به تمام امور از کلی و جزئی شخصاً رسیدگی نموده و انجام میداد و از نظافت و آبیاری تا چیدن و مرتب کردن صندلی ها و دعوت یک یک اعضا و شراکت در پذیرائی را عاشقانه قائم بود و از خدمت به احبا که آن را خدمت به حق میدانست ابداً احساس خستگی نمیکرد همه احبا که به خلق و خوی محبت آمیز او آشنا بودند او را صمیمانه دوست میداشتند.

در کتاب لمعات الانوار در معرفی ایشان چنین مینویسد:

(از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری آقا عباس ابن محمد شریف خادم مسافرخانه نیریز بود این خادم جانفشان صادق امرالله و وظیفه روحانی و وجدانی خود را خالصاً لوجه الله به خوبی انجام میداد و محبوب القلوب جمیع احبا از صغیر و کبیر و مسافری از فقیر و امیر بود. آقا عباس در منزلش در چنگال تفنگچیان شیخ با راه نمایی اهالی محل گرفتارشد و او را با شکنجه فراوان به حضور شیخ ذکریا بردند با کمال جرئت و استقامت عقیده خود را ابراز داشت و از تبری احتراز جست لهذا شیخ فرمان قتل صادر نمود و گلوله بارانش کردند و شهیدش نمودند و از این عالم دون آزاد شد و روح پاکش در راه استقرار عرش مطهر محبوب بی همتایش به مقام اعز اعلایش صعود نمود او مورد عنایت مخصوص حضرت عبدالبهاء بود و

لوحی از قلم مرکز میثاق به افتخارش نازل گردید که او را همانم و همگام و همکار عبدالبهاء مخاطب ساخته اند. اخلاق ملکوتیش جاب قلوب احبا بود و نگارنده کراراً این نفس روحانی رحمانی را ملاقات و کسب روحانیات مینمود. جسد غرقه به خون مطهرش اول به دست اقوام مسلمانش در قبرستان عمومی به خاک سپرده شد و بعداً به مقبره شهدا انتقال یافت.)
در اغلب الواح مبارکه ذکر جزئی از ایشان نیز شده است.

از جمله در لوحی که به افتخار میرزا بابا و میرزا احمد و جناب اسدالله و بدیع الله نازل شده نام ایشان هم مذکور است این لوح در ص ۵۲۱ لمعات الانوار مندرج است، همچنین در لوحی که به افتخار میرزا امرالله زائر ابن کربلایی محمد صالح نازل شده ذکر می هم از خانم دختر این شهید مجید شده است. گذشته از این الواح در لوح دیگری که قبل از شهادتش به افتخار او نازل شده و او را همانم و همگام و همکار خود نامیده اند.

در این لوح چنین می فرمایند:

هوالله

ای همانم و همگام و همکار عبدالبهاء حمد خدا را که به خدمت احبا سهیم و در نام شریکیم تو موفق و مؤید به خدمت یاران و من در حسرت این موهبت بی پایان پس شکر کن خدا را بر این موفقیت عظمی که اکلیل مرصع متلئله بر فرق اصفیاست و علیک التحیه و الثناء. ع ع

این لوح مبارک در لمعات الانوار ص ۵۲۹ و ملکه کرم ص ۷۴ و نیریز مشکبیز ص ۱۵۱ درج شده است.

از بازماندگان ایشان فرج سروستانی هستند که داماد ایشان بوده و اولادانی دارند .

۶- محمد اسماعیل

جناب محمد اسماعیل که سرسلسله فامیل‌های مؤمن و خدوم امری مانند لقمانی - مذبوحی و شهیدی ... میباشد از کسانی است که لوح افتخار شهادت بر قامت او و خانواده اش برانزده است و نه تنها خود بلکه عده زیادی از منسوبین و بستگانش نیز به درجه رفیع شهادت نائل آمده اند .

از جمله پدر بزرگوار همین شهید مجید جناب حاج محمد است که از شهدای واقعه دوم بوده و خود و مادرش نیز جز اسرای اعزامی به شیراز که در جریان واقعه دوم به وضع اسفناک و دردآور اعزام آنها به شیراز و تهران و سرنیزه کردن رئوس شهدا و بالاخره دفن آنها در حدیقه آباده مطلع شدیم ایشان در آن واقعه طفلی خردسال بودند .

گذشته از پدر و مادر و برادرش که از پیشتازان تحمل شدائد در آن واقعه بودند فرزندشان علی و دامادش مهدی و داماد دیگرش اسدالله و برادرش ابراهیم نیز شهید هستند . در حقیقت این شهید مجید از همان ابتدای کودکی در محن و بلا یای دربرداری و اسارت گرفتار بوده و شاید خداوند به پاداش تحمل این صدمات او را در دوران کهولت به رتبه منیعیه شهادت رساند تا هم اجر زحمات خود را دیده و هم نامش تا ابد مخلّد و جاوید باشد .

در کتاب لمعات الانوار نحوه دستگیری او را چنین مینویسد :

دیگر از قربانیان که باین تاج و هاج مکلل گردید محمد اسماعیل پیرمرد روشن ضمیری است که پدرش حاج محمد از شهدای واقعه دوم در

سال ۷۰-۱۲۶۹ هجری قمری و مادرش از اسرای اعزامی به شیراز در همان سال است ... او وارث حقیقی ارث پدر گردید و تاجی از حیات ابدیه بر سر نهاد . در روز دوم نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری با شش نفر دیگر از این قرار : علی فرزندش ، ملا رحمان فرزندش ، محمد ابراهیم برادرش ، اسدالله برادرزاده و دامادش ، مهدی فرزند ملاحسین داماد دیگرش ، علی اکبر ابن مشهدی نوروز از اقوامش ، جمعاً هفت نفر که آنها در کوه جنوبی نیریز (باغ رزی) از بخوسات (اشجار دیم) نیریزی و ملکی خودشان در آنجا پناهنده شده بودند دستگیر شدند . از آنجا دست و بغل همه را بستند و تا شهر که بیش از ۱۲ کیلومتر است با آزار و شکنجه فراوان از سنگ و چوب و چماق و زنجیر و قنطاق تفنگ با بدنهای نیمه جان به نزد شیخ بردند در بین راه هر یک با زبانی اظهار اشتیاق به شهادت مینمود و در نزد شیخ یکی بعد از دیگری با کمال شهامت عقیده خود را اظهار و ایمان خود را به آئین مقدس بهائی به ثبوت میرسانیدند شیخ دستور قتل همگان را صادر نمود .

در یکی از الواح مبارکه که بافتخار او نازل شده و قبل از شهادتش میباشد میفرمایند (ای مشتعل بنار محبت الله پری بگشا و پرواز نما و در اوج عنایت اسم اعظم جمال ابهی طیران نما ...)

آیا از فحوای این لوح مبارک مژده شهادت مشاهده نمیشود و آیا جز شهدای عزیز هستند که مشتعل به نار محبت الهی بوده و در اوج عنایت جمالقدم در طیرانند .

این لوح مبارک در ص ۵۲۵ لمعات الانوار و نیریز مشکبیز ص ۱۵۲ و ملکه کرمل ص ۷۵ مندرج است .

جناب محمدعلی فیضی در نیریز مشکبیز درباره ایشان .

مینویسد :

(این دو نفر برادر و فرزندان حاج محمد بودند و در خدمات آستان مبارک با یکدیگر سهیم و شریک . چند سال قبل از این واقعه هائله لوحی به خط مبارک حضرت عبدالبهاء به افتخار آقا اسمعیل نازل گردید که با اشاره لطیفی او را به وصول به مقام شهادت و پرواز به عالم دیگر بشارت فرمودند و از قرار مذکور این لوح مبارک به وسیله حاج محمد رحیم از احبای نیریز که مشرف بوده در حق ایشان نازل گشته :

و آن لوح مبارک این است :

هوالبهی

جناب آقا اسمعیل علیه بهاء الله الابهی

هوالبهی

ای مشتعل بنار محبت الله پری بگشا و پرواز نما و در اوج عنایت اسم اعظم جمال ابهی طیران بکن و آفاق ملکوت را تماشا نما تا تجلیات و فیوضات ملکوت ابهی مشاهده نمایی و به خدمت امرالله پردازی و البهء علیک ع ع

امه الله ضلع را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما ع ع)

در ملکه کرمل شرح فوق کمی مفصل تر در مقاله استقرار عرش مرقوم رفته است .

۷- آقا علی

دیگر از قربانیان استقرار عرش حضرت رب اعلی جناب آقاعلی فرزند شهید سابق الذکر آقا محمد اسماعیل میباشد این خانواده ارجمند شاید از معدود کسانی باشند که عده زیادی از اقوام و فامیلشان در یک برهه از زمان از صهبای رنگین شهادت سرمست شده و سر و جان را فدای محبوب یکتا نمودند .

بطوریکه ذکر شد پدربزرگ این شهید حاج محمد است که خود از شهدای واقعه اول میباشد خود مادرش نیز جزء اسرای اعزامی به شیراز بود پدر ایشان جناب محمد اسماعیل و عموی مهر پرورش آقا محمدابراهیم نیز از جمله شهدای اخیر میباشند که با او در یک موقع و زمان بافتخار شهادت نائل آمد این جوان رشید که به تازگی دختری از فامیل را نامزد نموده و در جریان آماده کردن مقدمات ازدواج بود که دست تقدیر الهی برای او رقمی دیگر زد از عجایب روزگار اینکه برادرش ملا رحمان که سرسلسله فامیل لقمانی و مذبوحی و شعاعی و صوفی است نیز قرار بود شهید شود ولی چون پدر نامزد آقاعلی خیر دستگیری داماد آینده اش را شنید با مقداری وجه نزد شیخ رفت تا وساطت نموده جان او را بخرد ولی دیر رسیده و علی به شهادت رسیده بود ولی هنوز نوبت رحمان نرسیده بود لذا رحمان بجای علی آزاد گشته عمری طولانی نموده و سه واقعه بعد از این جریان را نیز تحمل و استقامت نمود و فامیلی بزرگ و مؤمن از خود به جای گذاشت باری شرح شهادت آقاعلی را در لمعات الانوار چنین میخوانیم .

(علی فرزند محمد اسماعیل شهید از جمله هفت نفری بود که در کوه جنوبی نیریز در باغستان دیم ملکی پدرش دستگیر شد .

حاجت نیست شرح شکنجه و عذاب او را در بین راه که با دیگران سهم مساوی داشته ذکر شود زیرا در شرح حال پدرش مفصلاً ذکر شد .

این جوان برومند عاشق و فریفته و دلباخته امرالله بود دائم با خلوص و صفای کامل و ایمان محکم به خدمت امر ملیک منان افتخار مینمود و شهادت را به دل و جان آرزو میکرد و در خدمات امری از همگنان سبقت میگرفت با دختری از فامیل مسلمان خود نامزد کرد و مقدمات عروسی را فراهم کرده بود که دست قضای الهی این پیوند را بر هم زد و تعلق او را از جهان خاک قطع نمود و به جهانی دیگر که جایگاه خاصان و مقربان است علاقمند نمود چون صیدی که عقب صیاد میدود با عجله و شتاب از منزل خارج و با جمعی از اقوام و اقارب که آنها نیز از جام شهادت بهره مند گردیدند به کوهستان نیریز روانه گردید در آنجا از طرف تفنگچیان شیخ با راهنمایی دشمنان غیر بهائی نیریز محاصره و دستگیر شد مسافت از کوه تا شهر را با اشد عذاب و شتم و ضرب و جرح طی نمود و با بدن مجروح و نیمه جان به شهر رسید و به میدان شهادت رفت و آنرا بر ایوان عشرت ترجیح داد اثر تابناکش شهادت با شهامت اوست .) انتهی

لوحی در زمان حیاتش بافتخارش نازل شده که در لمعات الانوار مندرج است .

در کتاب ملکه کرمل و نیریز مشکبیز هم مختصر یادی از این شهید مجید شده است .

۸- آقا محمد ابراهیم

آقا محمد ابراهیم فرزند حاج محمد از شهدای واقعه دوم و برادر اسماعیل است که شرح حال و نحوه شهادتش در ص ۱۵۴ همین کتاب آمده است. نحوه دستگیری و شهادت ایشان هم مشابه احوال برادرش می باشد کما اینکه در نیریز مشکبیز و ملکه کرمل هم تحت یک عنوان از هر دو یاد نموده است.

شرح دستگیری و شهادتش را در لمعات الانوار چنین نوشته اند :

از جمله فدائیان جانباز سال ۱۳۲۷ هجری قمری پیرمرد روشن ضمیر و عاشق دلباخته جمال منیر محمد ابراهیم شهید است که پدرش حاجی محمد از شهدای واقعه سال ۱۲۶۹ هجری است .

او طفل بود که با مادرش اسیر شد و به شیراز اعزام گردید و پس از چندی با مادر به نیریز مراجعت نمود و به آداب امری تربیت شد .

در سن جوانی از باده محبت الله سرمست گردید و نائره عشق در قلبش شعله زد بعهد و میثاق واثق شد و ثابت و راسخ ماند آرزوی شهادت داشت و حضرت عبدالبهاء در لوحی که بافتخارش نازل شد که اگر بدست آمد زینت تاریخ می شود او را باین آرزو امیدوار و باین بشارت مستبشر فرمود و نوید صریح داد که آرزو بحصول پیوند او همیشه قائم بر خدمت بود و وظائف امریه را بجان و دل و به قدر وسع و امکان انجام میداد .

ایشان دارای فرزندان بود که بر اثر اقدام پدرش و به آداب عالی بهائی تربیت شدند .

اما چون او به نوید مولای خود (بشارت شهادت) مستبشر شده بود شهادت را بر ایوان عشرت ترجیح میداد و مشتاق آشامیدن کأس فدا بود و دل به جهان دیگر بست تا آنکه نهال امیدش به ثمر رسید در سال ۱۳۲۷

هجری قمری با فرزندش اسدالله که تازه داماد بود از کوه به تفصیلی که بیان شد دستگیر نمودند و با بدن مجروح در حالیکه چون دامادی که به حجله می‌رود با شکرانه زائد الوصف و با قرائت الواح و مناجات و ترنمات عاشقانه دلنواز او را با بدن مجروح و جسمی ناتوان نزد شیخ بردند جریان شکنجه های بین راه بیش از ۱۲ کیلومتر و عذاب و رنجهای بیشمار طاقت فرسا را تا رسیدن نزد شیخ حاجت به تکرار نیست .

اما او با بدن مجروح و نیمه جان در حضور شیخ ایمان خود را با کمال شجاعت و شهامت و صراحت به ثبوت رسانید سپس به مشهد فدا رفت خلعت هستی عاریه فانیه را به دور افکند و قبای سرخی از خون شهادت عاشقانه در بر نمود و اکلیل جلیل سلطنت ابدیه بر سر نهاد از تنگنای زندان رها شد و به افلاک انس قدم نهاد و به ایوان پر وسعت لامکان پرواز نمود و اثری درخشان از خود به یادگار گذاشت و آن آثار جاوید از الطاف الهیه لوحی است که از قلم مرکز میثاق به افتخارش نازل و او را به آرزوی شهادت که مورد حاجتش بوده نوید بخشیده اند .

از فامیل و بازماندگان این شهید مجید فامیل قیومی - مدنی مؤمن در امر معروف بوده به خدمات امری قائلند .

در لوحی که بافتخارش نازل شده می فرمایند :

جناب آقا محمد ابراهیم ولد حاجی محمد

الهی انت الذی امرت عبادک المخلصین علی رضائک اید عبدک

المتوجه الیک علی ذکرک و ثنائک ع ع

۹- آقا اسدالله

آقا اسدالله فرزند شهید سابق الذکر آقا محمدابراهیم است که هم زمان با پدر دستگیر و به شهادت رسید این جوان تازه داماد که به تازگی زندگی زناشویی را آغاز نموده بود نحوه دستگیری و شهادت این رادمرد دلیر که حلاوت زندگی جدید و تعلقات به همسر و مال دنیا او را از عشق حقیقی باز نداشت گرچه تقریباً شبیه سایرین است و لی چون از هر زبان که بشنویم نامکرر است مطالبی را که جناب روحانی در لمعات الانوار درباره اش نوشته اند با هم میخوانیم :

(اسدالله که تازه زندگانی مشترک خود را با طلعتیه دختر عموی خود آغاز نموده بود و با پدر به میدان شهادت رفت .

از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری اسدالله است او از جوانان رشید و شجاع و دلاوری بیمثال بود که در این واقعه اکیلی شهادت را بر سر نهاد اسدالله شیر بیشه عرفان و فرزند محمدابراهیم شهید است لذا همیشه قائم بر خدمت بود به اتفاق پدر و عمو و سایر فامیل در کوه معروف به بالا طارم دستگیر شد با شکنجه و رنج فراوان او را با همراهان نزد شیخ بردند . باری اسدالله را با بدن مجروح از ضرب سنگ و چوب و قنذاق تفنگ نزد شیخ بردند و تکلیف به تبری نمودند . او عاشقانه با شهامتی بینظیر عقیده خود را اظهار و آرزوی آشامیدن جام شهادت نمود با اینکه تازه با دختر عموی خود طلعتیه عروسی کرده بود فریفته زندگانی عالم دون نشد تاج و هاج شهادت را بر سر نهاد و از قفس تن آزاد شد و بلامکان انس قدم نهاد و به سرادق خلد وارد شد چون تازه عروسی کرده بود از او نسلی به جای نماند ولکن اثر جاویدان او خون مطهر اوست که در عشق محبوبش بخاک ریخته شد و روح جاوید اوست که الی الابد شاد و مسرور است .)

بطوریکه ملاحظه کردید این شهید مجید پدر بزرگ و پدر و عمو و پدر عیال و شوهر خواهرانش به رتبه منیعہ شہادت فائز آمدند و خود نیز در هنگام شہادت جوانی ۲۰ ساله بود و لوحی بافتخارش نازل شدہ کہ در لمعات الانوار مندرج است و از ایشان نسلی بہ وجود نیامد و حرم محترمہ اش کہ خود شہیدزادہ و فرزند محمد اسماعیل است بعدہا با عبداللہ فرزند علی محمد ازدواج نمود و صاحب دو فرزند شد و نام فامیلی مقتولی گرفت کہ بعدہا بہ یزدان مہر تعویض نمودند .

۱۰- آقا مهدی

در شرح دستگیری آقا مهدی که خود و پدر و برادر و پدر زنش با هم در یک زمان جام شهادت نوشیدند در لمعات الانوار مینویسد :

(از جمله قربانیان در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که باین تاج و هاج شهادت مفتخر گردید(مهدی) فرزند ملاحسین ابن زینل داماد محمداسمعیل شهید است که پدرعیالش قبل از خودش و پدرش بعد از خودش در همانروز به شهادت رسیدند .

مهدی جوانی مؤمن فعال و برازنده و خدمتگزار امر بود با دختر دائی خود نساء خانم دختر محمداسمعیل شهید ازدواج کرد . از این ازدواج فرزندی رخ به جهان گشود که فاطمه نام داشت .

مهدی در کوهستان نیریز در املاک (باغستان دیم) دائیان خود دستگیر شد . او را با شکنجه فراوان از ۱۲ کیلومتر مسافت تا شهر با بدن مجروح نیمه جان نزد شیخ بردند . این جوان رعنا و رشید که تازه زندگانی مشترک خود با نساء دختردائی خود آغاز نموده بود از این زندگانی موقت فریبده چشم برپست و به محبوب خود دل بست از همه چیز بیگانه شد و به دلبر یگانه پیوست پروانه وار خود را به آتش زد و پر و بال بسوخت و عاشقانه قدم به میدان شهادت گذاشت .

پدر عیالش و برادر عیالش و عموی عیالش جلو چشمش به شهادت رسیدند و او در عقب آنها به این تاج و هاج مفتخر گردید و نمیدانست که پدرش هم بعد از خودش به این موهبت سرافراز میگردد که نفر آخر در آن روز بود .

مهدی با کمال شجاعت ایمان خود را نزد شیخ اظهار و از شهادت بیم نداشت به آرزوی خود رسید و جام شهادت نوشید و به اوج افلاک پرواز

نمود از او دو اثر به جای ماند اول خون پاک اوست که در راه محبوبش نثار شد و ثانی دختری که به سن بلوغ رسید و به آداب امری تربیت شد.

۱۱- علی اکبر فرزند مشهدی نوروز

این شهید مجید و شاعر وارسته که به همراهی دو دایی خود شهیدان محمداسماعیل و محمدابراهیم از صهبای گوارای شهادت مرزوق گردید سر سلسله خاندان وحدتی، پاک ضمیر و قیومی میباشد که از خانواده های قدیمی و مؤمن نیریز بوده و کراراً مورد تضيیقات و ناراحتی اغیار قرار گرفته و همگی از امتحان الهی سربلند بیرون آمده اند. شرح دستگیری و نحوه شهادتش در کتاب لمعات الانوار چنین نوشته اند.

(از جمله قربانیان سال ۱۳۲۷ هجری قمری که به این تاج و هاج مفتخر گردید علی اکبر این مشهدی نوروز همشیره زاده محمداسماعیل و محمدابراهیم شهید است که قبسه نار محبت الله بود روحی مهتر از نسمة الله داشت و با سری پرشور و اشتغال و انجذابی موفور به خدمت امر مالک و دود افتخار مینمود.

شاعر و ادیب بود و غزلیاتی چند از عشق و شور در نعت و ثنای حضرت عبدالبهاء حضرت مولی الوری می سرود و در پایان آرزوی شهادت می نمود.

با مرضیه دختر مشهدی درویش ازدواج نمود تشکیل عائله داد و در سال ۱۳۲۴ به شرف لقای حضرت مولی الوری عبدالبهاء و زیارت اعتاب مقدسه نائل آمد. از باده محبت الله سرمست شد و به قربیت بزم الاست مفتخر گردید. در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به اتفاق شش نفر دیگر از منسوبان خود در کوه (در باغ اشجار دیم) ملکی خود و املاک محمد اسمعیل و محمد ابراهیم به دست تفنگچیان شیخ دستگیر شد و تا شهر ۱۲ کیلومتر راه را با شکنجه فراوان تحمل نمود.

علی اکبر که از بزم لقای حضرت مولی الوری بهره مند شده بود و سری پرشور داشت و در انتظار چنین روزی بود تا کأس شهادت نصیبش شود در بین راه ابیات عاشقانه خود را که از مولای خود آرزوی شهادت نموده بود و پاسخ مثبت شنیده بود و سروده بود و از شعرای دیگر نیز اشعاری که مناسب چنین روزی بود قرائت میکرد و این بیت را تکرار مینمود .

ای صبا از من به اسمعیل قربانی بگو

زنده برگشتن ز کوی دوست شرط عشق نیست

با چنین روحیه و شور و نشاطی او را نزد شیخ بردند و در آنجا با صراحت لهجه عقیده خود را اظهار و آرزوی شهادت کرد شیخ دستور قتلش را صادر نمود او چون دامادی که به حجله عروسی میرود با ترنمات عاشقانه به میدان شهادت قدم نهاد بدستور شیخ تیربارانش کردند و روح پاکش آشیان ترابی را ترک بفرمود و به فردوس جاودانی پرواز کرد و به بزم قرب و لقای حقیقی دائمی وارد گردید . این عاشق بی پروا که نگارنده او را قبل از شهادتش کراماً دیده بود و با خلق و خوی رحمانیش آشنایی داشت آثاری درخشان از خود بیادگار گذاشت گرانبهاترین آثار جاودان ملکوتی او عنایات الهیه است و آن لوحی است که بافتخارش نازل شده .

آثار ادبی او غزلیاتی است که عاشقانه سروده و قسمتی از آنها بدست آمده و نیز اثر ملکی دیگر او فرزندان و نوه نبیره هایی است که از ایمان بهره مندند .

نمونه از اشعارش که حاکی از قریحه سرشار و ذوق سلیم اوست با هم میخوانیم :

لقای دلبر میثاق آشکار آمد

شهنشه دو جهان با صد اقتدار آمد

عیان بدور زمان سر کردگار آمد

گشای چشم که با حشمت و وقار آمد

بین به مقدم او تازه روزگار آمد

زده است بر همه عالم صلاهی بیداری

برون شوید ز غفلت بطرز هشیاری

کنید بر سر عهد بها وفاداری

کنید پیشه خود خدمت و نکوکاری

قبول درگهش آن شد که خاکسار آمد

نمی خرنند در این دوره کبر و نخوت را

نموده دعوت آفاق جمله خدمت را

که واجب است به عبدالبهاء اطاعت را

چه کرده ناقض دون پیشه کبر و نخوت را

بین به عاقبتش زشت و نابکار آمد

بدور عهد الستش تمام شادانیم

تمام جان بکف و مستعد قربانیم

بجان و دل شه آفاق را ثنا خوانیم

بهر چه امر نماید مطیع فرمانیم

اطاعتش بر ما عین افتخار آمد

بود بهر دو جهان میر کشور دلها
ر بوده او دل و جان از تمام امریکا
فدای خاک درش باد جمله سرها
نموده حکم توجه بما شه ابها
که غصن اعظم من شاه تاجدار آمد

جمعیع ناظر وجه منورش گردید
جمعیع عبد و ثناخوان و چاکرش گردید
بهر چه امر کند بنده درش گردید
جمعیع طائف جسم مطهرش گردید
بطوف کعبه او انبیاء هزار آمد

کسی که مقصد آفاق بود ظاهر گشت
شهی که مالک اسرار بود ظاهر گشت
حیات بخش جمعیع جهات ظاهر گشت
بدور عهد رخ کردگار ظاهر گشت
که انبیا برهش جمله جان نثار آمد

شوم فدای قدوم شهنشہ آفاق
بپا نمود بر آفاق رایت میثاق
بداد مزده بهجت بقلب هر مشتاق
اسیر چنبر زلفش بشد دل عشاق

بعاشقان همگی روز وصل یار آمد

بهار خرم و خندان و گل بجوش آمد
به بلبلان فصاحت زبان خروش آمد
بعاشقان همه هنگام عیش و نوش آمد
ز عرش حضرت عبدالبهاء سروش آمد
که الصلا که عبودیت آشکار آمد

چو زد صلا ی عبودیتش بدور زمان
ببین که گشت جهان رشک روضه رضوان
نمود جنت ابهی تمام کون و مکان
ببین که آنچه نهان بود حال گشت عیان
عبودیت به تقاضای روزگار آمد

بهر زمان رخ محبوب جلوه ای دارد
با قتضاش بهر نوع غمزه ای دارد
عروس عهد بهر لحظه عشوه ای دارد
عباد او بهر ایام بهره ای دارد
که حکمتش همه در دست آن نگار آمد

عنایتی بنما ای شهنشه بی چون
که گشته ذره فانی ز فرقت محزون
هوای گلشن از سر نمی رود بیرون

دو دیده ام ز فراق رخت بود جیحون
مدام در طلبت زار و اشکبار آمد

وقتی بعضی از اشعار او بحضور حضرت عبدالبهاء واصل شد لوح
منیع زیر بافتخارش نازل گردید :

هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اشعار فصیح و بلیغ که مانند آب
روان در نهایت حلاوت بود قرائت گردید قریحه باید ینبوع علم و عرفان
باشد و محامد و نعوت جمال مبارک از آن نبعان نماید امیدوارم که تو
موفق به آن گردی از قلت اجوبه بر رسائل خود مرقوم فرموده بودید تو
میدانی که عبدالبهاء مستغرق چه دریاست اوراق از آفاق مانند امواج و
افواج پی در پی میرسد اگر ده کاتب متمادیاً شب و روز به تحریر مشغول
گردند از عهده بر نیایند لهذا فرصت قرائت نیز نیست تا چه رسد به جواب
نهایت اینست که باز میشود و از پیش میگذرد و دقت بمطلب میگردد حالا
ملاحظه نما که چقدر عزیزی که بتو جواب مینگارم اما از جنگ و جدال
منتسبین یار و اغیار مرقوم نموده بودید شما در کنار باشید و به نصیحت
بپردازید تا به هر وسیله ای شد دفع نزاع کنید و رفع جدال نمائید و اگر
چنانچه ممکن شد کناره گیرید هذا شان اهل البهء علی و یوسف و بیگم و
والده آنان امه الله مرضیه را از قبل من تحیت ابدع ابهیی ابلاغ دارید از
مسئله نظر مرقوم فرموده بودید این اوهام تأثیر در نفوس است نه انظار و
حکم در قلوب است نه ابصار و علیک البهء الابهیی .

۱۲- ملا حسین فرزند زینل

ملاحسین بعد از ورود شیخ ذکریا به نیریز و شروع دستگیری و آزار و اذیت احبا با کمک یکی از دوستان غیربهای خود در نقطه امنی پنهان بود و توسط همان شخص دورادور در جریان اوضاع قرار میگرفت تا اینکه بواسطه همان دوست از خبر دستگیری فرزندش آقامهدی شهید و دیگر اقوامش مطلع شده بی محابا از پناهگاه خود خارج شده و شتابان به قصد ملحق شدن به اقوام حرکت میکند نصایح مشفقانه دوستش در او مؤثر نشده و شتابان بقریانگاه عشق میشتابد بهتر است شرح قضایا را از زبان جناب روحانی در لمعات الانوار بشنویم : (از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری آخرین نفری که این اکلیل جلیل را بر سر نهاد و آخرین فرد از دسته شهدای سبعة در دوم نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری بود که در یکروز بشهادت رسیدند . ملاحسین فرزند زینل (پدر مهدی شهید) است که این فرزند قبل از خودش بشهادت رسید و پدر جسد آغشته بخون فرزند رشید را بچشم خود دید و باو و سایر شهیدان ملحق گردید . ملاحسین از مؤمنین موقنین و منجذبین و عشاق دور مرکز میثاق بود. با (بانو سلطان) خواهر محمدابراهیم و محمداسمعیل شهید که این دو نفر نیز در همانروز بشهادت رسیدند ازدواج کرد و از این پیوند صاحب شش فرزند شد که یکی از آنها بنام مهدی در همانروز قبل از خودش بشهادت رسید . ملاحسین در روزیکه جمیع احباب از شهر خارج شدند دیر خبر شد و نتوانست به جمعیت اقوام خود ملحق گردد ناچار در نقطه ای دیگر از کوه مخفی شد یکنفر از مسلمانان خیراندیش که از محل اختفای او با خبر بود اخبار و وقایع شهر را باو میرسانید و اطلاع میداد در روز دوم نوروز باو خبر میدهد فرزندت و دیگر اقوامت را تفنگچیان شیخ از کوه بالا طارم گرفتند و بحضور

شیخ بردند ملاحسین بمجرد شنیدن این خبر از محل اختفا بی پروا خارج و عازم شهر میشود آن شخص خیراندیش هر قدر میکوشد که تا او فسخ عزیمت نماید و منصرف شود و صریحاً میگوید اگر از اینجا خارج شوی بدست تفنگچیان شیخ اسیر و کشته خواهی شد در او اثر نمیکند و در جواب میگوید دیگر علاقه ای بزندگی ندارم میروم تا به آنها ملحق گردم و چنین زندگانی را تلختر از زهر میدانم و جهان باقی را آرزومندم سپس عازم شهر میشود. در طی طریق دو نفر از تفنگچیان شیخ که او را آشفته خاطر میبینند بدگمان میشوند دستگیرش میکنند و سبب عجله و شتاب و آشفتهگی خاطر را میپرسند او بدون خوف و ترس جریان را صحبت میکند و با عجز و التماس میگوید مرا بقتلگاه فرزندم و اقوامم ببرید تا منم به آنها ملحق شوم. آن دونفر میگویند اگر پولی بما بدهی تو را آزاد میکنیم بیخود خود را بمخاطره نینداز. جواب میگوید پول میدهم که مرا زودتر بقتلگاه ببرید تا منم زود به آنها ملحق گردم و بمرادم واصل شوم ناچار آنها تسلیم میشوند و با او بمنزل میروند پولی را که در جایی پنهان کرده بود اخذ میکنند و سپس این صیدی که خود بالتماس، خود را تسلیم آنها نموده بود و جایزه ای هم به آنها داده بود بنزد شیخ میبرند تا از شیخ هم جایزه بگیرند ملاحسین در آنجا عقیده خود را و جریان ما وقع را باکمال شجاعت و شهامت ابراز و آرزوی خود را که دیدن اجساد و سپس الحاق به آنهاست اظهار میکند شیخ دستور میدهد آن عاشق دلباخته را بمحل قتلگاه برده به بستگانش ملحق نمایند و بحیاتش خاتمه دهند. لهدا در قتلگاه پس از مشاهده نعش غرقه در خون فرزند و خویشان تیرباران میشود و روح پاکش از این عالم ترابی ظلمانی بفردوس جاودانی پرواز مینماید و عدد شهدا در آنروز به هفت بالغ میگردد. این شخص همان کسی است که

بجای ملارحمان که بطرز معجزه آسایی از مرگ نجات یافت قرار میگیرد .
از ایشان اولاد و احفاد زیادی بجا مانده و خانواده طعامی از آن نسل
میباشند . در لوحی که بافتخارش نازل شده میفرمایند :

هو الله

جناب ملا حسین ولد زینل

یا سامعا لكل نداء يدعوك عبدك هذا في أنا الليل واطراف النهار

اجب الدعاء يا مالك من في الارض وا لسماء ع ع

۱۳- محمد علی فرزند درویش

محمد علی که هنگام وقایع دوران واقعه دوم محاربه اصحاب با دولتیان ۷ ساله بود و پدرش آقا درویش هم بشهادت رسید باتفاق مادر و دو برادرش بقلعه محمودخان نزد یکی از اقوامشان رفته و به زندگی محقرانه و سختی تا رسیدن به سن بلوغ تن در دادند شرح شهادت ایشان در لمعات الانوار چنین مسطور است :

(شصت و پنج ساله بود که واقعه سال ۱۳۲۷ هجری قمری رخ داد جام میثاق بدور آمد و آتش امتحان و افتتان شعله ور گردید بواسطه ضعف پیری نتوانست از شهر خارج شود باتفاق استاد علی صباغ (رنگرز) با طفل خردسالش طهماسب در منزل حضرت وحید جنب مسجد جمعه سابق الذکر که محل ارتفاع ندا بود که جمعی زنان بهائی مجتمع بودند در گوشه ای پنهان شدند چند نفر از جمله عباس بن عبدالله از محل اقامتگاهش با خبر شدند تفنگچیان شیخ را بانجا راهنمایی کردند هر سه را دستگیر نمودند و با شکنجه فراوان در روز دوم ربیع الاول ۱۳۲۷ و سوم نوروز آن سال نزد شیخ بردند طهماسب چون طفل صغیر ده ساله بود و در بین راه قرآن را که در مکتبخانه خوانده بود و بعضی از آیاتش را از حفظ داشت میخواند مرخص شد اما محمد علی پدرش به قدری در بین راه سنگ و چوب به بدنش زدند که تمام بدن مجروح بود و بازویش را با شمشیر قطع کردند معهذا چون بحضور شیخ رسید با کمال جرئت و شهامت و صراحت عقیده خود را اظهار نمود و در کشته شدن اصرار و ابرام و عجله مینمود . شیخ فرمان به قتلش داد او را تیرباران کردند و روح پاکش از عالم ادنی به افق ابهی صعود نمود جسدش را در گودالی انداختند و در زیر خاک پنهان

نمودند . شب هنگام دخترش طلعتیه با کمک اقوام مسلمانش جسد را از آن محل بیرون آورد و تغسیل و تکفین نمود و دفن کرد .
این شهید مجید سرسلسله فامیل های مقتولی - ضیاءآئین و دیگران است .

در لوحی که در ص ۵۲۸ لمعات الانوار مندرج است چنین میفرمایند :

هوالله

جناب کربلائی میرزا حسین و حرم - جناب میرزا عبدالرحیم و حرم
و جناب ملا محمدعلی و حرم علیهم بهاءالله الابهی

الله ابهی

ای دوستان معنوی دیده به ملکوت ابهی روحی لاجبانه الفدا باز
کنید همه انوار است . چشم از امکان و ملکوت ادنی بیوشید همه ظلمات
است آیات توحید گردید چه بانگ بانگ یوم میثاق است و مطالع تقدیس
شوید زیرا اشراق بر همه آفاق است . ملکوت ابهی هر چند غیب امکان
است ولی تجلیاتش ظاهر و آشکار .

دست ناپیدا قلم بین خط گذار

گرد بین پیدا و ناپیدا سوار

باری بکوشید که در این دور و کور اسم اعظم روحی لاجبانه الفدا
خدمتی به امر کنید و نشر دین الله نمائید و اعلاء امرالله و البهء علی کل
من و فی بالمیثاق العظیم (ع ع)

۱۴- ابراهیم فرزند درویش

ابراهیم برادر محمدعلی شهید است که شرح حالش در ص ۲۸۳ همین کتاب مطالعه فرمودید هنگام شهادت پدر طفلی خردسال بود که با نداری و فقر و مشقت بسیار بزرگ شد ایشان که سرسلسله خاندان بزرگ و مؤمن مبرم آئین میباشد شرح حالش را در لمعات الانوار چنین نوشته اند . از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری که این تاج و هاج را بر سر نهاد ابراهیم فرزند درویش و برادر محمدعلی شهید است .

ابراهیم پنج ساله بود که پدرش در واقعه دوم سال ۷۰ - ۱۲۶۹ هجری قمری به شهادت رسید . او و برادرش تحت کفالت حاجی ملا کاظم از اقوام مسلمانش قرار گرفتند و با مشکلات فوق الطاقه و مشقات مالانهایه به سن بلوغ رسیدند و لکن ایمان خود را حفظ کردند او با دوره گردی و خورده فروشی و جوهری به دست می آورد و امرار معاش مینمود با فاضله ازدواج کرد و عائله مؤمن و مؤمنه تشکیل داد نار محبت الله در قلبش شعله ور شد و روز به روز افزون گردید و به قدر وسع و امکان خدمات امریه را عاشقانه انجام میداد شهادت را به جان و دل آرزومند بود ضمن عریضه ای به ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء حصول آرزو را استدعا نمود و بعز جواب مفتخر و به حصول آرزو مطمئن و متیقن گردید زیرا در آن لوح به حصول آرزو مستبشرش میفرمایند او که قلبش با مولا مرتبط بود به این آرزو علاقمند گردید و حبل علایق دیگر را میگسست و به وعده مولای خود افتخار مینمود هنگامی که با فرزندش محمد حسین مبرم آئین در اختفا به سر میبرد آشکارا تحقق وعده مولای خود را که حتمی میدانست برای فرزندش حکایت میکرد باری این عاشق دلباخته همین که دستور قتل بهائیان و غارت اموال و هدم خانه ها و آتش زدن کاشانه ها از طرف شیخ

صادر میشود بنا به اصرار عیالش با پسرش محمدحسین مبرم آئین که به سن بلوغ نرسیده بود در کارخانه کاشی سازی نادعلی جنب منزل شخصی خود پنهان شدند روز دوم نوروز و ۲۹ صفر ۱۳۲۷ هجری قمری که تفنگچیان شیخ برای به چنگ آوردن بهائیان خانه به خانه میگشتند عیالش فاطمه فرزندش محمدحسین را که صغیر بوده و از کشته شدن معاف میشده از پناهگاه خارج نموده نزد خود نگاهداری میکند و به شوهرش که ۶۳ ساله بوده پیشنهاد میکند شب هنگام از اختفا که خطرناک است خارج شده به کوهستان جنوبی نیریز که باغستان دیم رزی و انجیر است فرار کند او با آذوقه ای قلیل عازم کوه میشود پس از یک شبانه روز که آذوقه اش تمام میشود ناچار برای تحصیل آذوقه مجدد به شهر مراجعت میکند نزدیک آبادی به یکی از دوستان و آشنایان خود محمد نام که مشغول آبیاری بوده برخورد میکند از او اوضاع شهر را میپرسد او ضمن شرح جریان کشتار بهائیان و غارت اموال و آتش زدن خانه هایشان ابراهیم را از ورود بشهر برحذر میدارد و میگوید تو بجای من آبیاری کن پول برای آذوقه مورد احتیاجت را به من بده تا خریده در همینجا تحویل دهیم تا از همینجا برگردی و جانی سالم به در بری او این پیشنهاد را میپسندد و بنابراین شخص آبیاری عازم شهر میشود در بین راه تفنگچیان شیخ با مشهدی زینل کدخدای محله ابا زردشت میبینند این شخص آشفته و سراسیمه به شهر میرود بدگمان میشوند و او را تهدید میکنند از ترس جریان را میگوید لهذا تفنگچیان شیخ با مشهدی زینل به سراغ ابراهیم میروند با حالت گرسنگی و خستگی و فرسودگی او را دستگیر نموده و به نزد شیخ میبرند و در این موقع آنچه از قلم قضا امضاء شده بود و مولایش به او وعده داده بود بمرحله اجرا در می آید و ابراهیم به آرزوی

خود میرسد لذا پرسشهای شیخ را با جوابهای محکم صریح میدهد و میگوید چنین روزی را انتظارش بودم و کشته شدن را به جان و دل آرزومندم شیخ دستور قتلش را میدهد و او مشتاقانه به مشهد فدا میرود روز اول ربیع الاول و سوم نوروز سال ۱۳۲۷ هجری قمری بشهادت میرسد و روح پاکش از عالم خاک آزاد و به جهان پاک صعود مینماید نظر باینکه با صراحت با شیخ گفتگو میکند و عقیده خود را روشن بیان و تمنای شهادت میکند بعد از شهادت هنوز جان در بدن بوده از کمر دو شقه اش میکنند . پس از شهادتش مادر عیالش که از اهالی همان محل و مسلمان بوده فوراً به محل حادثه رفته جسد دو نیمه را که در خاک و خون غوطه ور بوده مشاهده میکند لهذا شب هنگام به کمک اقوام مسلمانان دو قطعه جسد او را از میدان به در میبرند و در قبرستان آن محل به نام قبرستان سنگر دفن میکنند .

الواح بسیاری به اعزاز این خانواده ارجمند عز نزول یافته که در نزد اولاد و احفادش به یادگار مانده و بعضی از نواده های او در میادین بین المللی و نقاط مهاجرتی قائم به خدمت بوده و روح جد خود را شاد و خوشحال میسازند .

۱۵- میرزا اکبر کفاش

جناب ایشان که سرسلسله خاندان اغلائی و شعاعی میباشند در واقعه دوم که بسال ۱۲۶۹ قمری اتفاق افتاد و گروهی را اسیر نموده بشیراز بردند طفلی خردسال بود که چون مادرش جزء اسرا بود او نیز به شیراز آمد و بعد از مدتی که زنان اسیر را که در بی بی دختران جا داده بودند آزاد کردند باتفاق مادرش به نیریز رفت و بعد از رسیدن به سن بلوغ به شغل کفاشی مشغول گردید .

جناب روحانی در کتاب لمعات الانوار در شرح حال ایشان مینویسد: از جمله شهدای سال ۱۳۲۷ هجری قمری میرزا اکبر کفاش فرزند اسمعیل است که مادرش از اسرای اعزامی به شیراز در واقعه دوم در سال ۱۲۶۹ بوده ... اشعار و الواح را با صوت ملیح قرائت میکرد و با ترنمات عاشقانه از باده عشق و محبت الهی سرمست میشد و می پرست و قدح بدست گردید و همواره مترنم بود . در خدمات امری از همگنان سبقت گرفت با زهرا دختر میرزا حسین ابن حاجی صادق ازدواج کرد . در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در روز پنجم نوروز آن سال بدست گماشتگان شیخ گرفتار شد چون عاشقی که میخواهد به وصل معشوق برسد با اشتیاق به میدان جانبازی و شهادت قدم نهاد و در بین راه با آنکه با رنج و شکنجه راه می پیمود مناجات و الواح و اشعاری که از حفظ داشت قرائت مینمود و چون پروانه بی پروا بود او را نزد شیخ بردند چون از عقیده اش سؤال کرد با کمال صراحت و شجاعت بی نظیر به بهائیت افتخار کرد دستور قتلش صادر شد.

مأمورین او را به میدان شهادت میبردند پس از چند قدم گفت مرا به نزد شیخ برگردانید که حاجتی دارم همه تصور کردند میخواهد تبری

کند او را به نزد شیخ بردند شیخ حاجت را پرسید گفت خواهش میکنم دستور بدهی مرا با فشنگ ولایتی تیرباران کنند . شیخ دستور داد حاجتش را برآورده کنند و با فشنگ ولایتی تیربارانش نمودند و روحش به ملکوت ابهی صعود نمود و به وصل معشوق فائز گردید جسدش را اقوام مسلمانش در قبرستان عمومی دفن کردند . از حضرت عبدالبهاء الواحی به افتخارش عز نزول یافته است .

۱۶- استاد علی صباغ

استاد علی صباغ و برادرش استاد حسن که سرسلسله خاندان ضیاء‌آئین است از اهالی سیرجان میباشند که برای کار و ادامه زندگی نیریز را انتخاب نمودند استاد علی در نتیجه معاشرت با احبا و آشنایی با معارف امری مؤمن و مشتعل گردید تا جاییکه جان خود را که بفرموده حق اعز اشیاست به رایگان در ره جانان فدا نمود ولی برادرش استاد حسن گر چه به صورت ظاهر مؤمن نبود ولی اولاد و احفادش با نام فامیل ضیاء‌آئین مؤمن شده و اغلب آنها در مناطق مختلفه و امارات به امر خطیر مهاجرت اقدام نموده اند .

جناب روحانی شرح حال و نحوه شهادت استادعلی را چنین

مینویسد :

(از جمله عشاق و جانبازان دوره میثاق در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که آرزویش چشیدن کأس شهادت بود و از مخیله اش خارج نمیشد استاد علی صباغ از اهل سیرجان بود که در سالهای ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ هجری قمری با برادرش حسن به نیریز آمده بود و در آنجا رحل اقامت افکنده بود استادعلی در نیریز بشرف ایمان نائل شد ولیکن حسن از این موهبت محروم ماند .

استادعلی پس از فوز به ایمان از شعله نار محبت الله برافروخت و حجبات مانعه سر به سر بسوخت و انجذابات قلبیه اش روز به روز فزونی یافت آشکارا در همه جا عقیده خود را اظهار و جانبازی و فداکاری در راه حق و دلبر مقصود را تمنا و آرزو میکند پس از ورود ناشرین نفعات الله میرزا طرازالله سمندری و میرزاعلی اکبر رفسنجانی در اواخر سال ۱۳۲۶ هجری عاشق سرمست شد و پروانه بی پروا گردید شهادت را کام دل و

حصول آرزو میدانست همینکه اخبار آمدن شیخ ذکریا را به نیریز استماع نمود شمشیری در منزل نگاه داشت و با شمشیر از منزل بیرون می آمد و با خود همراه داشت و میگفت در انتظار روزی هستم که با همین شمشیر مرا قطعه قطعه کنند روزی در منزل ملا درویش فرزند محمدعلی شهید سابق الذکر این صحبت را بر زبان راند و مقصودش را از حمل شمشیر بیان کرد عیال ملا درویش به او گفت چرا اینطور حرف میزنی کیست که تو را قطعه قطعه کند در جواب گفت این آرزوی قلبی من است باری در روزیکه شیخ ذکریا نیریز را تصرف کرد و اعلان تاریخی خود را مبنی بر قتل عام بهائیان و غارت اموال و انهدام مساکنشان را صادر نمود و زنان و اطفال کمتر از ده سال را معاف از مجازات کرد او از شهر خارج نشد به اتفاق محمدعلی شهید سابق الذکر که او هم آرزوی شهادت داشت با طفل خردسال محمدعلی در خانه حضرت وحید که جماعتی از زنان و اطفال خردسال جمع شده بودند رفت و با اصرار زنان در طبقه فوقانی آن منزل پنهان شدند سه نفر از اهالی همان کوچه عباس بن عبدالله - نادعلی کاشیگر - بمانعلی بن مشهدی نوروز نزد شیخ رفتند و گزارش آن محل را دادند لهذا تفنگچیان شیخ در آن منزل آنها را دستگیر نمودند .

داستان محمدعلی و طهماسب از پیش گذشت باری استادعلی چون به شیخ گفته بودند که او وجوه نقدینه اش زیاد است و به غیر از خودش احدی از محل آن آگاه نیست پس از آنکه اقرار و اعتراف بعقیده خود نمود شیخ گفت اگر پول زیاد بدهی تو را رها میکنم و بعقیده ات کار ندارم استادعلی به منظور وصیت به عیالش و خداحافظی با او و سایر دوستان میگوید برویم منزل اگر پولی که موجود بوده کسی نبرده همه را به شما میدهم شیخ دستور میدهد چند نفر تفنگچی با او به خانه بروند و پس از

اخذ پول او را در همان محل نزدیک منزلش بقتل برسانند استادعلی که از منظور شیخ آگاه بود پس از ورود بمنزل به عیالش گفت قلیانی برای من بیاور که خسته ام ضمن گرفتن قلیان از زنش آهسته به او گفت از دادن پول و داشتن پول امتناع کن تا بعد از من بتوانی امرارمعاش کنی و از تهدید نترس مشارالیها چنین میکنند لهذا مأمورین طبق دستور شیخ استادعلی را میبرند باغچه پشت مسجد واقع در جنب باغ قصابی تیرباران میکنند روح پاکش به افق ابهی پرواز میکند و از وطن خاکی بفردوس افلاک وفود و صعود مینماید بعد از شهادتش ریسمان به پاهایش میبندند بخاک میکشند و پشت همان باغ در چاه می اندازند و خارهای سر دیوار باغ را در چاه میریزند آتش میزنند و سپس خاک میریزند و جسد را در زیر خاک مدفون میسازند پس از فراغت بر میگردند بمنزل استادعلی برای گرفتن پول از عیالش آن زن بیچاره را مضروب و مجروح میکنند چون پول را نشان نمیدهد در اطلاقی زندانی میکنند و در آن اطاق گاه آتش میزنند و مشارالیها را گاه دود میدهند پس از چند ساعت که نزدیک به هلاکت بوده مردی خیراندیش بنام سید یحیی از اقوام سیدرضا میرود آن زن ستمدیده را که نزدیک به هلاکت بوده از دست آنها نجات میدهد . استاد علی از قلم حضرت عبدالبهاء لوحی بافتخارش در زمان حیاتش نازل شده است .

۱۷- امرالله فرزند سلیمان

درباره نحوه شهادت ایشان در لمعات الانوار چنین می نویسد :

از جمله شهید که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری قدم به میدان شهادت گذاشت . امرالله فرزند سلیمان است که بهائی زاده بود امرالله در ریعان جوانی (شجاع و برومند و نورانی) بود اشتعال و انجذابی وفیر داشت حاسدین و معاندین برای قصد جانش منتظر فرصت بودند با خانواده غیربهائی ازدواج نمود او آخرین نفری بود که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به شهادت رسید از روزی که شیخ ذکریا نیریز را تصرف نمود و به قتل عام بهائیان و انهدام خانه هاشان و غارت اموالشان فرمان داد چون موفق به خروج از شهر نشد در خانه یکی از اقوام عیالش مخفی شد تا چند روز کسی از حالش با اطلاع نبود معاندین آن محل از مکان اختفایش با خبر شدند و به شیخ خبر دادند تفنگچیان شیخ او را دستگیر نمودند پس از ضرب و جرح و اذیت بسیار جسم نیمه جان او را به نزد شیخ بردند او با کمال شجاعت عقیده خویش را اظهار و آرزوی شهادت نمود دستور قتلش صادر شد به میدان شهادت رفت تیرباران شد و روح پاکش به ملکوت ابهی صعود نمود و از دارالمحن آزاد شد جسد او را در گودالی افکندند و در زیر خاک پنهان نمودند اقوامش آن جسد را به قبرستان عمومی انتقال دادند امرالله در هنگام شهادت صاحب طفلی صغیر بود که چون در دامان مادر غیربهائی بزرگ شد از دیانت بهائی بیخبر ماند و اطلاعی از این طفل در دست نیست .

۱۸- استاد عطاء الله شیوه کش

استاد عطاء الله که سرسلسله خاندان سهراب و زلفی میباشد از مؤمنین غیور و جان برکف حضرت مقصود بود در کتاب لمعات الانوار در معرفی و نحوه شهادتش می نویسد :

از جمله شهیدان در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که پیراهن خود را از عشق محبوب گلگون ساخت و عاشقانه به میدان شهادت شتافت استاد عطاءالله جوان رعنا ۳۵ ساله بود استاد عطاءالله با شغل ضعیف خود (شیوه کشی) امرار معاش مینمود او با قلبی توانا و پاک از ایمان و عرفان بهره مند گردید و اشتعال و انجذابش روز به روز افزون شد و خدمات امریه را عاشقانه انجام میداد و ثابت بر عهد و پیمان بود با جانی بیگم ازدواج کرد و از این پیوند صاحب دو فرزند شد که شیخ ذکریا با غلبه نیریز را به حیثه تصرف خود درآورد و فرمان قتل عام بهائیان به استثنای زنان و اطفال کمتر از سن ده سال را صادر نمود او چون سایر بهائیان عازم کوهستان جنوبی نیریز که مشجر به اشجار دیم است گردید . در آنجا بدست راهنمایان نیریزی و تفنگچیان شیخ دستگیر شد بین راه مورد شکنجه و ضرب و جرح گردید او را با بدن مجروح نیمه جان به حضور شیخ بردند به پرسشهای شیخ جوابهای محکم و متقن داد و شهادت را آرزو نمود شیخ فرمان به قتل او داد لهنذا به میدان شهادت روانه گردید تیرباران شد و روح تابناکش از قیود عالم روان آزاد شد و به افق ابهی صعود نمود . نگارنده این جوان برومند عاشق بیقرار را در حظیرهالقدس نیریز که آن ایام بنام مسافرخانه معروف و مشهور بود دیده بودم و به اخلاق و سجایایش کاملاً آشنایی داشتم با اینکه شغل ضعیفی داشت و با درآمد قلیلی با عیال و اطفال خود زندگی میکرد ولکن در جبینش بشاشت و سرور موفور نمایان

بود که گوئی آنچه نعمت است حق جل جلاله به او عنایت فرموده بود عاشق بیقرار بود و دلباخته مرکز عهد و پیمان لهذا بالطاف الهیه به آثاری جاویدان مفتخر گردید و آن الواحی است که از قلم میثاق به افتخارش نازل شده که یکی از آنها زینت تاریخ میشود و در عالم ملک نیز صاحب دو فرزند گردید که بعد از شهادتش به زیور ایمان آراسته اند و تشکیل عائله داده اند .

از ایشان خانواده های سهراب و زلفی به نور ایمان فائزند .
در لوحی که قبل از شهادتش بافتخارش نازل شده میفرمایند :

هو الله

نیریز بواسطه احمدعلی جناب میرزا عطاءالله علیه بهاءالله الابهی

هو الله

ای بنده حقیقی جمال مبارک هر چند تا به حال با تو مکاتبه ننمودم ولی در جمیع احوال به ملکوت اسرار عجز و نیاز نمودم که یاران الهی را در هر موقعی مظهر تأیید رحمانی نماید و به جنود لم تروها نصرت فرماید . در امرش مستقیم کند و قلب سلیم عنایت فرماید به ذکرش مشغول کند و به نشر آیاتش مألوف فرماید پرتوی از صفاتش مبذول دارد تا مشکوه قلوب موقده سراج رب غفور گردد در این دم در نهایت ابتهال به ملکوت جلال پرداختم و از فضل بی پایان طلب امداد مینمایم تا آن یار عزیز چون جام لبریز از صهبای محبت الله شوق انگیز گردد و در آن دیار به تبلیغ امرالله رستخیز بر پا نماید و علیک التحیه و الثناء . ع ع

واقعہ شیخ زکریا اگر چه باعث شهادت ۱۸ نفر نفس نفیس گردید و همچنین تالان و تاراج اموال عده زیادی گشت و اذیت و آزار قاطبه اهالی اعم از مسلمان و بهائی گردید ولی بالمآل ثمره و نتیجه اش درخشان و

باعث ارشاد و رهنمون شدن عده زیادی به شریعه الهیه گردید . از جمله خیرالله عاشق و ملاحسین اتحادی - برادران بصیری (قنبر علی ، حسین و حاجی) و حسن افلاکی و سید اشرف شیخ الاسلام نیریزی و عبدالصمد کدخدای نیریز و فرزندش میرزا جلال وکیل زاده ، دکتر محمد خان مصلح و میرزا احمد عرفان مشهدی حاجی بابا از رسته تجار و عده ای دیگر را میتوان نام برد .

واقعه چهارم

شیخ ابوالحسن کوهستانی

چهارمین واقعه که در نیریز اتفاق افتاد و خسارت مالی بسیار بر احبا وارد نمود درست یک سال بعد از واقعه سوم یعنی بسال ۱۲۸۹ هجری شمسی بود از آرامشی که بعد از واقعه سوم ایجاد شده و روابط دوستانه و ارتباط صمیمانه سببی و نسبی که بین یار و اغیار بوجود آمد و اثری که شهادت مظلومانه شهدای ۱۸ گانه در جامعه کوچک نیریز نموده بود مجدداً خشم شیخ زکریا این عدو لدود امرالله که بهر بهانه ای با وجه المصلحه قرار دادن احبا و تحت لوای دین و مبارزه با کفر و منویات مادی خود که همانا بدست آوردن مال و منال و پست و مقام بود را برانگیخت و این بار برادر کهنتر خود موسوم به شیخ ابوالحسن کوهستانی را مأمور قتل احبا و غارت و انهدام اموال و تاراج و تالان املاکشان نمود ولی خوشبختانه در اثر اتحاد و همبستگی بین یار و اغیار موفق به اجرای منظور پلید خود نشد و با وجودیکه چند روز ارتفاعات شمالی و کوههای مشرف به شهر را در تصرف داشتند و به انواع سلاح سرد و گرم مجهز بودند و حتی با تحریک متعصبین و نامه نگاری با حکومت که منظور ما قلع و قمع بهائیان است طرفی نبسته و شکستی مفتضحانه تلفات جانی به احبا پیش نیامد ولی خسارت مالی بسیار دیده و املاک و مزارعشان که در نقاط دور دست شهر و در دامنه کوه و انجیرستان بود و باغات میوه و مزارع جالیز و کشتزارشان لگدکوب سم سواران مهاجم قرار گرفته و متضرر شدند در کتب تاریخی امری به علت کم اهمیت بودن این واقعه از آن جز نامی ذکر نشده ولی در

کتاب لمعات الانوار جناب روحانی فصلی را باین موضوع اختصاص داده و در اینباره مینویسد به نقل از لمعات الانوار ج ۲

حمله شیخ ابوالحسن کوهستانی برادر شیخ ذکریا به نیریز و تجدید مصائب تازه بر احبا در سال ۱۲۸۹ شمسی هجری یکسال بعد از واقعه شیخ زکریا

چون اخبار اجتماع مجدد احبا در نیریز و اتحاد یار و اغیار و نفوذ امر در قلوب پاک دلان از ابرار و تجدید تشکیلات بهائی به سمع شیخ ذکریا رسید سخت برآشفته قوائی تجهیز کرد و تحت قیادت برادر خود شیخ ابوالحسن کوهستانی برای تجدید فجایع اولیه و قتل عام بهائیان و غارت اموال و انهدام مجدد خانه هاشان به نیریز اعزام داشت و طی سه شبانه روز ارتفاعات کوههای شمالی نیریز را اشغال نمود لکن از اغفال مسلمانان نیریز بواسطه مکاتبه طرفی نسبت و از طرفی (نایب الحکومه نیریز رضا قلیخان مشیر دیوان از خوانین نیریز) جمیع اهالی را برای دفاع از وطن و دفع شر شیخ با خود همراه و متحد ساخت شیخ چون حکومت را برای دفاع و اهالی را با حکومت و بهائیان متحد تشخیص داد و از حيله و تزویر مایوس گردید از تسخیر نیریز مایوس و دچار ضعف و اضطراب شد فقط به دهات اطراف برای به دست آوردن آذوقه صدمات زیاد وارد آورد بعد از سه روز که گردنه های شمالی نیریز اشغال بود قوای حکومت و تفنگچیان محلی از بهائیان و مسلمانان در یک حمله در گذار و گردنه حسن آباد قوای شیخ را عقب راندند و شکست فاحش دادند لهذا با خفت و خواری عقب نشینی کرد و مایوسانه به کوهستان مراجعت نمود در این واقعه تلفات جانی برای احبا نبود ولکن خسارات مالی زیاد متوجه گردید شیخ زکریا که از این ماجرا با خبر شد سخت بر آشفت و ناراحت گردید آرام ننشست از حاج سید

عبدالحسین لاری استعانت نمود و نقشه ای طرح کرد تا با کمک او، جبران شکست برادر خود را نماید بعد از یکسال (از هرج و مرج مجدد فارس استفاده نمود) لذا مجدد به خیال تسخیر نیریز افتاد .

واقعه پنجم

قیام شیخ کمال کوهستانی بسال ۱۲۹۱

مروری کوتاه بر وقایع اتفاق افتاده سنوات قبل و از جمله همین واقعه پنجم کاملاً روشن و مبرهن میسازد که هدف اشرار از حمله به نیریز صرفاً منافع مادی بوده و اعتلای دین را که متأسفانه حربه مؤثری برای تحریک عوام الناس است بهانه قرار داده و دست به غارت و چپاول اموال افراد بی گناه که جرمی جز اعتقاد به مظهر موعود ندارند میزنند و همین که به آمال و آرزوی خود میرسند به یکباره احساسات روحانیشان فروکش میکند و هدف اصلی را فراموش نموده و به قول معروف به کعبه مقصود خود نائل گشته اند واقعه پنجم که باز هم به دست عمال شیخ زکریا و توسط برادر دیگرش واقع شد نمونه دیگری از این ماجراهاست. چون شیخ ابوالحسن کوهستانی برادر شیخ ذکریا در واقعه قبل در اثر اتحاد بین اهالی و پایمردی احبا شکست خورد و بمنظور خود نرسید شیخ کمال کوهستانی به نمایندگی از طرف شیخ ذکریا که خود را نماینده مرجع شیعیان سید عبدالحسین لاری میدانست او نیز خود را نماینده امام زمان قلمداد نموده بود به بهانه قلع و قمع بهائیان به نیریز حمله نمود در کتاب لمعات الانوار جلد ۲ صفحه ۲۶۵ در این باره چنین مینویسد :

حمله شیخ کمال کوهستانی از طرف شیخ ذکریا و تجدید مصائب و بلایا بر احبا در سال ۱۲۹۱ شمسی هجری سه سال بعد از واقعه شیخ ذکریا. شیخ کمال بمنظور تسخیر نیریز و به عنوان تمشیت امور روحانی اسلامی و عدم مزاحمت به فردی از افراد مسلمانان صرفاً سرکوبی و قلع و قمع و تنبیه بهائیان با قوای مجهز خود بنا به دعوت چند نفر از اهالی شهر را تصرف نمود پس از ورود ضمن اعلامیه ای دستور اکید شیخ ذکریا را

بوسیله منادیان در مورد بهائیان صادر کرد که از طرف شیخ ذکریا مأموریت دارد که از بهائیان یا بیست سر بریده و یا بیست هزار تومان پول به عنوان جزیه اخذ و ارسال دارد و در این مورد بهائیان مخیرند که یکی از آن را قبول نمایند این دستور بوسیله کدخدای محل به میرزا عبدالصمد و کیل الرعایا ابلاغ گردید خوشبختانه این حکم با تنفر عمومی بخصوص کدخدای محل مواجه گردید و متقدمین محلی از اهالی محله پهلوی (محله بهائیان) جلسه ای در منزل یکی از احبا (میرزا عبدالحسین نوه سید جعفر یزدی) تشکیل دادند و موضوع را مطرح کردند کدخدا و اهالی از حضار مجلس از این حکم اظهار انزجار و تنفر نمودند و برای کمک مالی جهت تهیه وجه مساعدت خود را ابراز و همدردی خود را عملاً آشکار ساختند و کدخدا مرحوم میرزا عبدالصمد مبلغ عمده ای تقبل نمود وعده ای دیگر از مسلمانان نیز تعهداتی کردند و مبالغ زیادی بهائیان بیش از قوه و توانائی پرداختند مبلغی دیگر کسر بود که قرار شد کدخدا تخفیف بگیرد چنین کردند و قرار شد کدخدا وجه را به شیخ کمال تحویل نماید و پس از پرداخت پول شیخ و عده ای از سران اردو را در منزل خود به ناهار دعوت نماید و دو نفر از بهائیان در آن جلسه بر وحدانیت الهی و رسالت پیغمبر اسلام اعتراف نمایند بنابراین در جلسه مزبور بعد از ناهار یکی از آن دو نفر خواجه محمد از بقیه السیف سال ۱۲۶۹ قمری قبل از هر سؤال با کمال جرئت بر میخیزد و میگوید چرا به بهائیان اینقدر فشار وارد میشود . مگر بهائیان کافرند مگر بوحدانیت الهی اعتراف ندارند اگر کافر هستیم اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمد رسول الله و از جلسه خارج میشود لذا شیخ کمال که پولها را گرفته بود به همین قناعت میکند و دست تسلط خود را کوتاه مینماید و بعد از دو سه روز از نیریز خارج میشود این خدمت تاریخی

میرزا عبدالصمد را منشی محفل روحانی نیریز میرزا فضل‌الله ابهائی بحضور حضرت عبدالبهاء معروض میدارد که این عمل ایشان مورد لطف و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و لوحی به افتخارشان نازل میفرمایند که توسط فرزند مؤمن برومندشان جلال وکیل زاده تقدیم و در محفظه آثار محفوظ است .

واقعہ ششم

قیام علی اصغر خان ده خیری

اوضاع نابسامان اواخر دوران قاجاریه و بی نظمی و اغتشاشی که سراسر مملکت را فرا گرفته بود و بالاخره منجر به کودتای سید ضیاءالدین طباطبائی بسال ۱۲۹۹ و خلع سلطنت سلسله قاجاریه گردید به یاغیان و گردنکشان فرصت داده بود تا از وضع موجود حداکثر استفاده را بنمایند و از ضعف دولت مرکزی و بی کفایتی سلاطین قاجار برای غارت و چپاول مردم بی پناه فایده ببرند و این وضع منحصر به فارس و ایجاد تزییقات برای احبا نبود بلکه در هر گوشه و کناری زمزمه مخالفت و سرکشی بلند شده مخصوصاً سران عشایر با پشتگرمی به نفرت و مهمات خود و بعضاً با وابستگی به دول خارجی هر از گاهی گوشه ای از مملکت را نا امن می ساختند .

بهترین نقطه ای که به علت دور افتاده بودن از مرکز و عدم قدرت دولت مرکزی میتوانست هدفی عالی باشد نیریز بود که از نظر محصولات کشاورزی و زمینهای زراعتی وضع مالی مردم تقریباً خوب بود و در رفاه زندگی میکردند . بهترین کسانی که میتوانستند وجه المصلحه قرار گرفته و بهانه خوبی برای دست اندازی و غارت باشد و ضمناً رنگ دینی داشته و ثواب اخروی هم در دنبال باشد مسئله بهائیان بود که در تمام دوران تاریخ از زمان پیدایش امر در زمان محمدشاه قاجار تا وقوع انقلاب اخیر در زمان محمد رضا شاه همیشه متمسک و وسیله مناسبی برای تحریک عوام و پیش بردن مقاصد خود چه سیاسی و چه مالی بوده است .

در واقعہ ششم نیز کاملاً مصداق پیدا نموده و نماینده شیخ زکریا بنام علی اصغر خان ده خیری بعد از حمله به نیریز و فتح آن بمحض اینکه

به هدف مالی خود رسید درد دین را فراموش کرد بقول معروف : تو گوئی که رستم ز مادر نژاد .

از این واقعه هم چنانکه باید و شاید در کتب تاریخی امری ذکری نشده فقط در لمعات الانوار ج ۲ اشاره ای گذرا به آن نموده است و مینویسد :

(حمله علی اصغر خان ده خیری اعزامی شیخ ذکریا این حادثه مشکلات تازه ای برای بهائیان بوجود آورد لکن بفضل الهی و حسن تدبیر و حسن نیت میرزا عبدالصمد مذکور در فصل متقدم نیز با پرداخت مبالغی نقدی جزئی مرتفع گردید که احبای متمکن نقدا پرداختند و غیر متمکن سهمشان را میرزا عبدالصمد داد و بعداً از آنها باقسط دریافت نمود و مبلغی نیز از خودش پرداخت. این واقعه نیز گرچه رفع شد ولکن اثر شومش باقی ماند زیرا سران ایلات را بطمع انداخت تا با اعمال زور از بهائیان باج و خراج اخذ نمایند این حادثه در سال ۱۲۹۲ هجری شمسی چهارسال بعد از شیخ ذکریا بوقوع پیوست .)

متأسفانه بعلت بی توجهی به مسائل تاریخی شرح این وقایع مهمه آنطور که باید و شاید در متون مختلفه کتب امری نیامده و بیش از این مطلبی بدست نیامد.

واقعہ ہفتم

قیام عبدالحسین خان بہار لو

واقعہ ہفتم سال ۱۲۹۴ شمسی و با قیام شخصی بنام عبدالحسین خان بہارلو بوقوع پیوست در این واقعہ گر چہ کسی از احبا بہ شہادت نرسید ولی خسارت مالی فراوان بہ آنها رسید .

مقدمتاً باید دانست کہ قیام عبدالحسین خان بہارلو در ابتدا جنبہ خصوصی و بطرفداری از امیر حسینخان فاتح نوحہ فتحعلیخان و علیہ منصورالسلطنہ عرب شیبانی بود و خلاصہ ای از آن جریان این است کہ شخصی بنام حشمت السلطان کہ مردی متعصب و از مخالفین سرسخت بہائیان بود بہ حکومت نیریز برگزیدہ شد و بنای ظلم و جور و اذیت و آزار را نسبت بہ قاطبہ بہائیان گذاشت و بتحریک جہال معروف بہ علم بہ تاراج و غارت بہائیان پرداخت و بر اثر بروز زد و خورد بین اہالی محل و قوای او و ایجاد اغتشاش و شکایات اہالی معزول و بہ شیراز احضار شد و بجای او شخص منصورالسلطنہ عرب شیبانی کہ با احبای الہی روابطی صمیمانہ داشت برگزیدہ شد ولی چندی نگذشت کہ بین او و یکی از منسوبینش بنام امیر حسینخان فاتح یکی از نوادگان حاجی زین العابدین خان اختلافی بروز کرد و منجر بہ فرار امیرحسینخان بہ داراب و گرد آوری طرفدارانی برای خود شد .

در کتاب لمعات الانوار جلد دوم صفحہ ۲۶۸ در اینبارہ چنین مینویسد : عدہ ای از اہالی نیریز را با خود بہ ہمراہ برد در آنجا موفق شد امیرآقاخان و عبدالحسین خان بہارلو را تطمیع برای بیرون کردن منصورالسلطنہ و بدست گرفتن حکومت نماید لہذا با صدها سوار و پیادہ از ایل بہارلو و معدودی از ہمراہان امیرحسین خان سران فوق الذکر از ایل

بهارلو. و امیر حسین خان و نیریز یهای طرفدارانش اردوی خود را به همان محل اردوی شجاع الملک نوری که در واقعه دوم در سال ۱۲۶۶ قمری متمرکز ساختند و جنگ آنها آغاز شد متمرکز ساختند .

حادثه جنگ امیرآقا خان و عبدالحسین خان بهارلو برعلیه منصورالسلطنه حکومت نیریز و بهائیان بویژه و علیه همه برای تصرف محل این حادثه و این جنگ در سال ۱۲۹۴ شمسی هجری اتفاق افتاد و از جنگهای مهیب تاریخی بعد از واقعه شیخ ذکریا بود گر چه عنوان ظاهر آن تصرف محل و در دست گرفتن حکومت بود و لکن چون حکومت به بهائیت شهرت داشت بر علیه حکومت و بهائیان پایه گذاری شده بود و این مطلب را کراراً پیغام دادند که پس از غلبه دیاری از بهائیان (حتی زنان و کودکان را) باقی نخواهند گذاشت .

(سران اردو از نسل و نژاد احمدخان بهارلو بودند که در واقعه دوم سال ۱۲۶۹ هجری قمری که در جلد اول تاریخ شرحش نگاشته شد اصحاب را از راه کوه محاصره و پس از غلبه قتل عام نمودند) لهذا آنها خود را صد در صد فاتح میدانستند و بهائیان خود را برای شهادت مهیا ساخته بودند و این مطلبی بود که طرفین مخاصمه بر آن متیقن بودند باری جنگهای شدید طرفین تا چند روز ادامه داشت و از بلوک لشنی و قراء اطراف برای حکومت کمکی میرسید و بهائیان و حکومت تقویت میشدند و سروان محمدتقی خان عرب خواهرزاده منصورالسلطنه که دایی خود و بهائیان را در محاصره دید بکمکش شتافت و با فرماندهی او قوای حکومت محلی بدفاع پرداختند اردوی بهارلو نیز بر شدت عمل افزودند و در یک شبیخون یکی از محلات نیریز محله آباد زردشت در منتهی علیه جنوبی نیریز را بتصرف در آوردند و آن محل را غارت نمودند صبح همانروز آن

محل از دست رفته را برای پس گرفتن محاصره و جنگ سخت تاریخی بین طرفین آغاز و تلفات طرفین زیاد بود و بجنگ تن به تن منتهی شد و مهاجمین چون خود را با این قدرت روبرو دیدند لاجرم قرار را برقرار ترجیح دادند محل را تخلیه نمودند و به اردوی خود بازگشتند و از فتح و فیروزی مایوس شدند لهذا مصلحین خیراندیش مخصوصاً حاجی میرزا محمدقلی قرائی و چند نفر دیگر طرفین را بصلح دعوت نمودند و با پرداخت مبالغی مخارج اردو از طرف بهائیان و معدودی از مسلمانان این واقعه مهیب خطرناک به مصالحه برطرف گردید .

سران بهارلو اردوی خود را به داراب بازگردانیدند و بین منصور السلطنه و امیرحسین خان فاتح که قرابت دربین بود آشتی شد و تاچندی منصورالسلطنه با قدرت حکومت نمود و بهائیان درآسایش بودند و لکن غرامت و خسارت جنگ و قتل و اضطراب این حادثه و انقلاب برای بهائیان طاقت فرسا بود .

(عیناً بدون دخل و تصرف در جملات و کلمات از لمعات الانوار

ج ۲ ص ۲۶۵ نقل شد.)

واقعه هشتم

وقایع سال ۱۳۰۱ هجری شمسی

وقوع حوادث سال ۱۳۰۱ شمسی بعد از مدتی آرامش و سکون معلول علل چندی بود در کتاب لمعات الانوار این واقعه را چنین توضیح می دهد :

در این برهه از زمان ناشر نفحات الله میرزا منیر نبیل زاده^{۱۵} به نیریز تشریف آوردند.

محافل و مجالس را رونق بخشیدند و اغیار نیز در جلسات شرکت مینمودند چون پایگاه اسپار (S-P-R) هنوز در نیریز دائر و قلعه را در اختیار داشت لذا کما فی السابق افسران بهائی در جلسات شرکت مینمودند و این وضع تا چندی ادامه یافت ولکن چون پایگاه تدریجاً برچیده میشد و نظم فارس مجدد دچار اختلال میگردد دشمنان امر که در کمین بودند نقشه ای برای تضعیف بهائیان و بیرون کردن ناشر نفحات الله نبیل زاده طرح نمودند که در ماه های محرم و صفر اجرا نمایند .

حلول ماه محرم سال ۱۳۴۰ قمری مطابق با سال ۱۳۰۱ هجری شمسی و توطئه محرکین خارجی و مغرضین محلی علیه بهائیان و

^{۱۵} - میرزا منیر نبیل زاده از مبلغین غیور امرالله و از علمای مشهور فی البهائیه میباشد . ایشان فرزند نبیل ابن نبیل و از نوادگان شیخ کاظم سمندر هستند . سالها در ایران و بعضی از کشورهای دیگر به تبلیغ امرالله مشغول و صاحب تالیفاتی از قبیل تبیین حقیقت و حدیقه البهائیه و ... میباشد و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸ شمسی در سن ۷۸ سالگی در طهران صعود نمودند . برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه شود :

مصباح هدایت ج ۴ ص ۲۲۰ ، ظهورالحق ج ۸ بخش ۱ ص ۶۱۲ ، تذکره شعرای قرن اول بهائی ج ۲ ص ۲۹۵ ، طراز الهی ج ۲ ص ۵۳ ، تقویم تاریخ ص ۳۴۹ ، خوشه هائی از خرمن ادب و هنر شماره ۹ ص ۹۰ ، آهنگ بدیع سال ۴ شماره ۴ ص ۸ ، آهنگ بدیع سال ۴ شماره ۵ ص ۱۶ ،

منصورالسلطنه حکومت نیریز و نبیل زاده عواملی که محرکین را مجال داد و مغرضین محلی را تقویت نمود تا میدانی بدست آورند و علیه بهائیان و نبیل زاده و حکومت قیام و طرح ریزی نمایند عبارت است از:

۱- صعود حضرت عبدالبهاء

۲- طولانی شدن حکومت نیریز (منصورالسلطنه که بنام بهائی

شهرت داشت)

۳- ورود مبلغ شهیر امرالله میرزا منیرنبیل زاده

۴- پیشرفت تشکیلات بهائی و تبلیغ عده ای به دیانت بهائی که در

ظل امر درآمدند .

این عوامل سبب حدوث حادثه ای جدید شد و چون ماه محرم در پیش بود در نظر داشتند در روز دهم عاشورا به محله بهائیان هجوم نموده نبیل زاده و چند نفر از بهائیان را بقتل برسانند و عده ای را به ضرب و جرح مجبور به تعطیل تشکیلات نمایند و منصورالسلطنه از نقشه شان مطلع شد با نبیل زاده در میان گذاشت تا بهائیان و محفل روحانی را آگاه نماید و با طرح نقشه ای متین نقشه آنان را (در روز موعود و دهم محرم) خنثی نمایند در این مورد پیش بینی طوری بود که روز دهم محرم محله بهائیان را محاصره نموده فرصت اجتماع عمومی را از آنها سلب نمایند لهذا جناب نبیل زاده در نفس محفل حاضر و نقشه را بشرح ذیل طرح نمودند .

۱- بهائیان برای خرید اسلحه فوراً اقدام و هر قدر ممکن است

تفنگ و فشنگ در نیریز و خارج نیریز خریداری نمایند .

۲- بین محفل روحانی و حکومت بوسیله نبیل زاده روابط

برقرار گردد تا از نقشه های مغرضین هر روز آگاهی حاصل گردد.

۳- چون در احتفالات عمومی بهائیان ، ورود مسلمانان آزاد بود از اول محرم این جلسات تا خاتمه غائله تعطیل گردد مگر هنگام ضرورت که دعوت بعمل آید .

۴- پنجاه نفر جوانان بهائی که ورزیده اند مسلح گردند و تحت فرمان نبیل زاده قرار گیرند .

نقشه فوق فوراً بموقع و بمرحله اجرا و عمل درآمد و شهرت یافت که بهائیان صدها اسلحه های مدرن و هزارها فشنگ جدیداً خریداری و مهیا و آماده دفاع اند خلاصه آنچه بود یک برده شهرت یافت . (یعنی ده برابر بزرگتر از واقعیت موجود) لهذا دشمنان محلی دشمنان خارجی را دخالت دادند و خود را برای یک نهضت و حمله عمومی و قتل و غارت برای روز دهم عاشورا آماده ساختند ولکن از هوشیاری و بیداری و نقشه سری بهائیان در بیم و هراس بودند و در انجام نقشه شوم خود ساعی و جاهد و از روز اول محرم وعاظ بر رؤس منابر مسلمانان را برعلیه بهائیان تحریک می نمودند و برای روز دهم عاشورا مهیا میساختند . حکومت برای وعاظ پیغام فرستاد که به تاریخ نیریز و جنگهای خونین بین بابیان و مسلمانان مراجعه نمائید و از تحریکات سوء بر حذر باشید اگر این اقدامات دامنه اش وسیع شود اوضاع اولیه تجدید و مسبب شمائید و من برحسب وظیفه ای که در قبال دولت دارم بوظیفه خود عمل میکنم این پیغام در روزهای هفتم و یا هشتم محرم به وعاظ ابلاغ شد و از طرف دیگر نبیل زاده تقاضای تشکیل جلسه ای عمومی به رسم سابق از بهائیان و مسلمانان نمود و محفل روحانی تصویب کرد در روز نهم محرم (تاسوعا) احتفالی بطرز سابق پرجمعیت و مرکب از عموم بهائیان و تعدادی از مسلمانان ساکن محله پهلوی تشکیل گردید و جناب نبیل زاده ضمن نطقی مهیج

و اشاره بقیام جماعتی علیه بهائیان چنین اظهار کرد و نتیجه گرفت بعضی مسلمانان از بدخواهان از حکم کتاب مستطاب اقدس قوله تعالی . ان تقتلوا فی رضاه خیرمن ان تقتلوا - یعنی اگر کشته شوید در راه رضای الهی بهتر است از اینکه بکشید سوء استفاده کرده اند تصور میکنند اگر بما حمله کنند ما بی دفاع میمانیم غافل از اینکه میفرماید اگر ظلمی بشما شد بولاه امور مراجعه نمائید و مجری این حکم بیت العدل اعظم است که حافظ بهائیان است چون هنوز بیت العدل تشکیل نشده ما این کار را کرده ایم بحکومت خبر داده ایم اگر او جلوگیری نکرد خود آماده دفاعیم گنجشکها نک در آورده اند دیگر طعمه گربه نمیشوند گذشت زمانیکه بهائیان طعمه درندگان می شدند ما حمله نمیکنیم مدافعیم هفت تیر خود را از جیب شلوار بیرون آورد و گفت اگر بمن کسی سوء قصد کند ویا حمله نماید با این هفت تیر تا ده ها نفر را نکشم کسی قادر بکشتن من نیست پنجاه نفر جوانان بهائی مسلح را پس از خاتمه احتفال دعوت کرد و گفت آیا حاضرید از امر الهی دفاع نمائید هرچند کشته شوید همه جواب محکم و مثبت دادند این عده را تقسیم کرد برای هرسنگری از محله پهلوی در آن شب وعده ای را دعوت کرد که نیمه شب با اسلحه و کوله پستی و کلنگ و حربه های دیوار خراب کنی بمنزلش بروند تا دستور کارشان را معین نمایند چنین کردند وبموقع حاضر شدند به آنها دستورداد تا همه خوابند (غیر از معابر عمومی و راه مستقیم) باغ به باغ دیوارها را سوراخ کنند تا نزدیک آبادیهای محله بازار شوند و هنگام صبح روز دهم عاشورا که همه از منازل خارج و برای بسیج شدن و متشکل گشتن بمکان معهود روانه می گردند از آنها جلوگیری کنند دستور را بنحو کامل اجرا نمودند چون مسلمانان خود را در محاصره بهائیان دیدند بخانه های خود برگشتند نقشه

بهم خورد و اجتماع میسر نگردید بعد از ظهر همانروز نبیل زاده بجوانان رو کرک و گفت پنج نفر جوان از خود گذشته میخواهم که به همراه من بیایند برویم محله بازار پنج نفر فوراً قیام نمودند و دو ساعت بعد از ظهر همانروز رفتند محله بازار و در منزل رئیس پست از رئیس دیدن کردند و برگشتند با این ترتیب نقشه ها شان نقش بر آب شد و بدخواهان کنار رفتند و دشمنان مایوس شدند حکومت وضعش تثبیت شد و تا چند سال دیگر حکومتش دوام کرد و نبیل زاده تشکیلات را رونقی جدید بخشید و به اقداماتی وسیع دست زد و بین بهائیان و مسلمانان مجدد روابط حسنه برقرار گردید .

واقعہ نہم

وقوع سیل معروف بہ سال آب بُردنی

بروز تزییقات و ایجاد مزاحمت و ناراحتی برای احبا همیشه ہم از طرف معاندین و مخالفین نبود بلکه گاهی نقشہ الہی نیز برای بروز ظہورات و کمالات مکنونہ در نفس امر بدیع و شناخت ہر چہ بیشتر امر درکار بود همانطور کہ بفرمودہ بیت العدل اعظم وقایع اخیر ایران و استقامت احبا امرالہی را دوہست سال بہ جلو برد وقوع یک حادثہ طبیعی یعنی جریان سیل و بی خانمان شدن عدہ زیادی از اہالی باعث انسجام جامعہ و ارتباط و ہمبستگی بیشتر بین یار و اغیار گردید و ہم یاری و مساعدت احبای شرق و غرب کہ بدستور حضرت ولی امراللہ برکمک اہالی سیل زدہ برخاستہ و با اعانات کریمانہ خود بدون در نظر گرفتن عقیدہ و مرام و یا کینہ و انتقام از اعمال گذشتہ بعضی معاندین بہ یاری آنہا برخاستند و جناب روحانی کہ خود شاہد عینی وقایع بودند این جریان را چنین مینویسد :

(مرہ آخری بلیہ ای جدید دامن گیر اہالی نی ریز از صغیر و کبیر گردید در ماہ بہمن ۱۳۰۲ ہفت شبانہ روز باران بشدت و بلا انقطاع بارید و رودخانہ ہا طغیان کرد وسیل خروشان سہ محلہ از محلات نی ریز را کہ در مسیر بود بخطر انداخت روز ہشتم ساعت بہ ساعت طغیانش شدیدتر شد تا بالاخرہ سدہای محکم چندین صد سالہ را شکست و سرازیر شد و محلات در مسیر را از جملہ محل بہائیان را با خاک یکسان نمود بطوری کہ حدود و ثغور خانہ ہا محو شد و موقع تجدید بنا از درخت مرکبات و غیرہ حدود و ثغور مشخص میگردید اموال منقول کلا یا زیر آوار شد و یا بہ عمق دریای بختگان فرو رفت .

بہائیان و مسلمانان و یہودیان سکنہ نیریز ہمہ دست حاجت بہ سوی خدا بردند و باستغاثہ پرداختند و از محلات در مسیر سیل بہ محلات مصون از سیل کہ در مسیر نبود نقل مکان کردند چون این واقعہ در روز اتفاق افتاد و فوراً ہمہ از شکستن سداہا با خبر شدند جانی سالم بدر بردند. مگر یک محلہ نزدیک منزل فتحعلی خان کہ شش نفر زیر آوار رفتند. ولکن بہائیان از خطر جانی مصون ماندند چون شب فرا رسید و پناہگاہ کم بود ہرچند خانوادہ در یک اطاق بدعا و استغاثہ شب را بصبح رسانیدند و بہائی و مسلمان و کلیمی برادر وار با ہم ، ہم خوراک شدند و در یک اطاق ہر کس بآئین و کیش خود مشغول استغاثہ بود و آزادی مطلق حکم فرما بود و این بلیہ گرچہ بظاہر صورت نار جلوہ نمود ولکن بیاطن نور بود وحس تنفر عموم از بہائیان ریشہ کن شد و ثمرات نیکویش از بعد آشکار گردید .)

(پایان گفتار جناب روحانی)

زیرا بدستور حضرت ولی امراللہ بہائیان جہان بہ کمک برخواستند و تبرعات کریمانہ خود را تقدیم کردند کہ بہ دستور محفل روحانی نیریز بین سیل زدگان از یار و اغیار تقسیم و در ساختن محلہ ہای تخریب شدہ بہائی و مسلمان با ہم ہمکاری نمودند و این موضوع باعث تقلیب قلوب و تجدید نظر در عقایدشان نسبت بہ احبا گردیدہ و نسبت بہ جامعہ امر بسیار خوش بین و محب گردیدند.

واقعہ دہم

سنہ ۱۳۰۶ شمسی مخالفت سید عزیز واعظ یزدی

درباره علل ایجاد واقعہ دہم جناب روحانی در کتاب لمعات الانوار مینویسد : (بعد از سه سال و نیم که احبا در آسایش بودند وامرالله ازهر جهت درنی ریز قوس صعودی خود را حیرت انگیز طی می نمود مجدد محرکین خارجی با مفسدین محلی مسلمانان بی سواد نی ریز را که مردمانی نجیب واصلیند وزود فریفته تلقینات می شوند فریب دادند وعلی الظاهر بنا م اینکه درماه محرم وصفر از یزد واعظی متبحر درعلوم بطلبند وازمعلوماتش کسب فیض نمایند سید عزیز واعظ یزدی را با توطئه مغرضین طلبیدند و او چند روز قبل از محرم وصفر واردنی ریز شد مقدمات کار را فراهم نمودند و روز اول محرم بالای منبر مردم را برعلیه بهائیان تحریک نمود و جریان اینکه در اواخر ماه ذیحجه از سال ۱۳۰۶ هجری شمسی سید عزیز واعظ یزدی بدعوت عده ای ظاهراً بعنوان ایراد مواظ حسنه و ارشاد مسلمانان و عزاداری و روضه خوانی در مصیبت حضرت سید الشهداء و در باطن برعلیه بهائیان و ذم و قدح نسبت باین طایفه وارد نیریز شد . روز اول محرم در جمیع محلات نیریز بالای منبر رفت حملات خود را آغاز وبه بہتان و افترا زبان گشود و تدریجاً مسلمانان را به دشمنی وادار نمود چون به سب و لعن پرداخت و جوانان غیور بهائی قوه تحمل شنیدن سب و لعن نداشتند و بیم آن میرفت با وجود مراقبت محفل روحانی وقت تصادمی رخ دهد و اوضاع وخیم گردد لهذا محفل روحانی چند فقره بوسیله منشی شفها دو مرتبه کتباً به حکومت و رئیس ژاندارمری شکایت نمود و از جریان مستحضرشان داشت چون شکایات به ولاہ امور نیریز بلااثر ماند و بیم آن بود حملہ ای بغتی از طرف مردمان اغتشاش طلب آغاز و

بهائیان بخطر جانی مواجه گردند مراتب از طرف محفل روحانی نیریز به تفصیل توسط منشی بمحفل روحانی شیراز گزارش شد و خود منشی برای عرض حضوری اعزام گردید و نامه را همراه برد به مجرد ورود در دفتر کار منشی محفل شیراز در باغ ایالتی که اکنون موزه است رفت و به جناب تیمسار هدایت الله سهراب^{۱۶} که آنزمان درجه سرگردی داشت و آجودان لشکر فارس بود تسلیم نمود و عین ما وقع را تشریح کرد. چون تا تشکیل

^{۱۶} - ایشان از احبای سرشناس و معروف بوده سالها عضویت محفل روحانی را داشتند و به خدمات مؤثری در رفع گرفتاری احبا موفق شدند و کتبی چند نیز تألیف و ترجمه کردند. بعضی از اولاد و احفاد ایشان در نقاط مهاجرتی قائم به خدمتند. لذا با دستور خودش منشی محفل نیریز بعنوان شخصی که فرد بهائی است و در معرض خطر جانی و مالی قرار گرفته و چنانچه اقدام فوری نشود او و صدها بهائی دیگر از جان و مال ساقط می شوند عریضه ای بفرمانده لشکر فارس محمود ایرم بنام یک فرد تاجر بهائی نگاشت و با هم برای تقدیم عریضه و عرایض حضوری خدمت فرمانده لشکر در باغ ایالتی رفتند جناب سهراب مطالبی را شفاهاً راجع بسوابق نیریز و وقایعی که در آن نقطه بواسطه سوء سیاست حکومتهای سابق بوقوع پیوسته اضافه نمود و اقدام فوری را برای رفع غائله ضروری بعرض رسانید فرمانده لشکر فوراً اقدام فوری در این موضوع را به هر نحوی که سریعتر باشد بعهده خود سهراب (آجودان لشکر واگذار نمود) لهنذا فوراً جناب سهراب نامه ای به فرمانده تیپ ژاندارمری فارس از طرف لشکرنوشت و بامضاء رسانید که دستور فوری تلفونی به فرمانده گروهان نیریز برای اخراج سید عزیز از نیریز و رفع غائله صادر نمایند و نیز از طرف فرمانده لشکر مستقیماً بحکومت نیریز عین همین دستور را صادر نمود و منشی محفل روحانی نیریز محمد شفیع روحانی حامل عرایض مامور شد که بروی باغ سالار به دستور تلفنی فرمانده تیپ را بگیرد و مخابره نماید و تلگراف فرمانده لشکر فارس را بحکومت نی ریز خود سهراب مخابره نمود با این اقدامات موثر سریع سید عزیز واعظ از نیریز به یزد اخراج گردید و غائله خاتمه یافت چون محرکین خارجی با شکست روبرو شدند وازاقدامات خود نتیجه نگرفتند آرام ننشستند و خود را برای یک اقدام موثرتر برای سال بعد درماههای محرم و صفر آماده می ساختند و طرح ریزی میکردند ازطرفی عموم احبا چون ازاین مخمصه خلاص شدند واز شر سید عزیز و محرکین پرتدلیس آسوده گشتند به تمشیت امور روحانی خود پرداختند.

(عیناً از لمعات الانوار نقل شد)

محفل روحانی شیراز و قرائت مکتوب محفل روحانی نیریز فرصت از دست
میرفت.

واقعه یازدهم

حوادث سال ۱۳۰۷

تحریکات و مخالفت‌های شیخ محمد یزدی

بعد از اخراج سید عزیز واعظ یزدی عامل و محرک وقایع دهم که در صفحات قبل به نقل از لمعات الانوار مسطور گشت واقعه دیگری بشرح زیر اتفاق افتاد :

تقریباً حدود یکسال بعد از واقعه سید عزیز واعظ یزدی که از انسجام تشکیلات امری و تبلیغ گسترده ای که باعث ایمان و خوش بینی عده زیادی به امر مبارک شده بود و اتساع دائره موقوفات امری از جمله گلستان جاوید و خریداری بیت مسکونی جناب وحید و قسمتی از قلعه خواجه رگ حسادتشان تحریک شده بود واقعه مهم دیگری در نیریز رخ داد که به تحریک شیخ محمد یزدی بسال ۱۳۰۷ شمسی است .

در کتاب لمعات الانوار جلد ۲ ص ۳۲۳ تحت عنوان ورود شیخ محمد یزدی به نیریز بنا به دعوت جمعی از مفسدین محلی و خارجی برای جبران شکست سید عزیز در سال قبل چنین مینویسد : اول ماه ذیحجه از سال ۱۳۰۷ شمسی شیخ محمد یزدی به اتکاء و پشتیبانی جامعه مسلمانان یزدی و دعوت جماعتی از مسلمانان نیریز جهت جبران شکست سید عزیز در سال قبل و با نقشه تازه جهت ریشه کن کردن بهائیان به اشد خصومت وارد نیریز شد بدواً جماعت بسیاری از تجار و منتفذین محلی از مسلمانان را با خود همراه نمود و در اول محرم دست به اقدام زد در تمام محلات منبر رفت و زمینه یک انقلاب و نهضت عمومی بهائی کشی را پایه گذاری نمود بهائیان را دشمن اسلام و قرآن و واجب القتل اعلام کرد و به تهمت و افترا و سب و لعن به مقدسات بهائی زبان گشود که چنانچه

پیشرفت کرده بود از واقعه سال ۱۳۲۷ سخت تر و از شیخ ذکریا عطش شدید تر میشد احساسات جوانان بهائی را برانگیخت که اگر حسن تدبیر محفل روحانی نبود و فضل الهی شامل نشده بود دست به دفاع میزدند و تلفات مالی و جانی زیاد به بار می آورد اینک به تفصیل شرح واقعه بیان میشود. چون شیخ محمد از تهمت و افترا قدمی فراتر نهاد و به سبّ و لعن به مقدسات بهائی زبان گشود و اراذل و اوباش بعد از خاتمه مجلس روضه در خیابان و کوچه و بازار بنای فحاشی را گذاشتند و کفر و ناسزا میگفتند محفل روحانی رسماً به حکومت و رئیس ژاندارمری نامه نوشت و اتمام حجت کرد و به سوابق تاریخی نیریز اشاره نمود که شیخ محمد توده مردم راعلیه بهائیان برانگیخته و زبان به لعن و طعن به مقدسات بهائی گشوده و محل مستعد یک انقلاب و وضوای عمومی است و بهائیان بلادفاع نخواهند ماند و با بیست اسلحه مجاز از دولت که افراد بهائی دارند از عهده دفاع برخوردارند چنانچه جلوگیری نشود و حادثه ای رخ دهد مسئول اداره ژاندارمری است حامل نامه منشی محفل روحانی بود نامه را برد و شفاهاً مطالبی به عرض حکومت و رئیس ژاندارمری رسانید از حسن اتفاق حکومت به مرخصی رفته بود و رئیس ژاندارمری کفالت حکومت را هم داشت و مقتدر و بینظیر بود هر دو نامه را خواند و فوراً یک نفر فراش از اداره حکومتی و دو نفر ژاندارم از اداره ژاندارمری را احضار کرد و عین دو نامه محفل را به آنها داد و گفت این دو نامه را ببرید به هر نقطه ای که شیخ محمد مشغول موعظه است به او بدهید و بگوئید یک مرتبه بهائیان شکایت شفاهی کرده اند و به تو سفارش داده ام این مرتبه بهائیان شکایت کتبی کرده اند برای دومین مرتبه میگویم اگر نسبت به بهائیان کلمه ای بر زبان رانی و لعن و تکفیر کنی عمامت را مثل روده به گردنت میپیچم

و از این شهر بیرون می‌کنم شیخ که این نامه را هنگام موعظه بالای منبر مطالعه و این پیغام را می‌شنود سرا پا آتش میگیرد صدای واشریعتا را بلند و همه را برعلیه بهائیه‌ها و رئیس ژاندارمری که حمایت از آنها میکند بر می‌انگیزاند چون حکومت از واقعه خبردار میشود از مرخصی برمیگردد و سعی میکند این فتنه را با حسن تدبیر و نصیحت رفع نماید غافل از اینکه این فتنه ریشه دار است و عمال خارجی از کوهستان و قرای نیریز در این واقعه دست دارند و در صورت لزوم علناً به حمایت برخوانند خواست نصاب حکومت و بردباری او کوچکترین اثری نکرد و روز بروز سخت تر شد و دستجات مختلف علناً برعلیه بهائیه‌ها تشکیل جلسه دادند و توطئه فساد میدیدند و کینه منشی محفل را که در شیراز از سید عزیز شکایت کرده بود که منتهی به تبعیدش شده بود بیشتر در دل داشتند و درصدد قتلش بودند تا مقدمه بهائی کشی فراهم گردد چون تاجر بود روزیکه میرود در سرای تجارته معامله ای انجام میدهد و باربرها کالا را میخواستند از کاروانسرا خارج کنند عده ای زیاد در دالان برای قتلش اجتماع کرده بودند کالا را به زمین ریختند و باربرها را مشغول زدن بودند و منتظر که صاحب کالا را به قتل برسانند او که می‌بیند اگر در جایی پنهان شود دستگیرش می‌کنند و به خفت میکشند جرئت بخود میدهد و متولکلاً علی الله با عبا که به دوشش بوده به سرعت وارد دالان خروج میشود آنها به تصور اینکه اسلحه زیر عبا دارد که با این جرئت و تهور میخواهد خارج شود کوچه و راه میدهند لهذا او با جرئت و شهامت خارج می‌شود همین که میبینند شکارشان را از دست دادند به دنبال او جمعیت زیاد بلند میشوند و او پا بفرار میگذازد چون اداره حکومتی نزدیک بود خود را به دارالحکومه میرساند و قوای انتظامی آنها را متفرق می‌سازند لهذا آنها مأیوسانه

برمیگردند و او به محل خود مراجعت میکند و جریان را کتباً به حکومت گزارش میدهد و محفل روحانی جلسه فوق العاده تشکیل میدهد و جریان را کاملاً بررسی مینماید و نتیجه میگیرد که واقعه ساده نیست ریشه دار است عمال خارجی دست دارند (مسئلاً منظور نویسندگان از عمال خارجی ایادی بیگانه مانند روس و انگلیس نیست بلکه منظور غیر نیریزی از قبیل طایفه بهارلو و لشنی و تابعین شیخ ذکریا است) و در موقع لزوم بجمع آنها اضافه میشوند باید محفل بیدار باشد و در صدد دفاع بر آیند. لهنذا تصمیم به دفاع گرفته شد و مجدد شرحی محفل روحانی به اداره ژاندارمری و حکومت نوشت (که چون اوضاع روز بروز رو به وخامت میرود و از طرف حکومت و ژاندارمری به هیچ وجه جلوگیری بعمل نیامده لاجرم بهائیان با اسلحه مجازی که از دولت در اختیار دارند در صورت حمله دست به دفاع خواهند زد) از طرفی هم محفل مقدمات کار را فراهم نمود با بیست اسلحه آخرین سیستم و چند اسلحه شکاری و باروتی جوانان را مسلح و در چند خانه که دژهای محکم بود آنها را متمرکز ساخت و به تمام بهائیان دستور داد عبور و مرور را در کوچه و بازار قطع نمایند و همه در این چند خانه که حفظ و حراست میشود باشند تا دائم از اوضاع مطلع و برای تشکیل محفل به اشکالی مواجه نگردند و هر ساعت بتوانند محفل را تشکیل دهند فردای آن روز مجلس روضه ای در منزل میرزا عبدالصمد وکیل الرعایا که به امر خوشبین بود و در مواقع سخت به بهائیان کمک میکرد تشکیل بود و یکی از بهائیان از طبقه جوان و از منسوبان وکیل الرعایا بنام میرزا محمد قدوسی حضور داشت همین که شیخ زبان بلعن و طعن می‌گشاید میرزا محمد قدوسی از

جای خود بلند میشود و میگوید ... (آخوند فضولی موقوف این نقطه محله پهلوی است و سابقه تاریخی دارد سرزمینی است که شاهد وقایع خونین پیشین است در این راه چندین هزار نفر جان داده اند و خود را فدای عقیده خود کرده اند با اظهارات احساساتی قدوسی مجلس برهم میخورد و قدوسی که با خانواده میرزا عبدالصمد قرابت داشت او را جایی پنهان میکنند لهذا مصون ماند و جمعیت از هم متلاشی شد عده زیادی از ترس از راه صحرا به محله بازار فرار میکنند و از اهالی محله پهلوی بعضی بمنازل خود بازگشت میکنند و بی طرف میمانند و بعضی هم با مخالفین از اهالی محله بازار موافقت می نمایند . پس از خروج با هم متشکل و در کوچه و بازار برای آزار بهائیان و قتل و غارت اموالشان و ریختن در خانه هایشان همدستان میگردند . صدای واشریعتا از هر طرف بلند شد و در مسیری که حرکت میکردند شعار میدادند و درب منازل احبا که می رسیدند زیست مینمودند (یعنی توقف میکردند) و کفر و ناسزا میگفتند فوراً محفل تشکیل گردید و پس از شور دستور داد تا دری را نشکسته اند و از دیواری وارد خانه ای نشده اند کسی تیراندازی نکند همین که دری را خورد کردند و یا از دیواری وارد منزلی شدند آنها را هدف تیر قرار دهند آنها که به این اصل آگاه بودند و تفنگچیان بهائی را آماده دفاع در پشت بام ها مشاهده مینمودند به منزل کسی وارد نشدند و کسی را هم در کوچه و بازار ندیدند تا به قتل برسانند لهذا از اقدام خود نتیجه نگرفتند و متفرق شدند و برای یک توطئه دیگر در محله بازار تشکیل جلسه دادند و در امامزاده و مسجد جماعت زیادی مجتمع گشتند و جمعیت زیادی از آنها آماده حمله بمحله پهلوی (محل بهائیان) بودند حکومت که اوضاع را سخت و وخیم میبیند شخصاً به آنجا میرود و به سران آنها میگوید اگر مقصودتان فردی است که

به شیخ بد حرفی کرده من او را می آورم حبس میکنم جلو خودتان شلاق میزنم و اگر قصد فساد دارید با اسلحه و قوایی که در اختیار دارم و قوای ژاندارمری از شما جلوگیری میکنم دولت مقتدر است و جلو هر متعددی را خواهد گرفت آنها آن روز را متفرق میشوند ولکن دو مرتبه شیخ عصر فردا منبر میرود و کل مردم را بر علیه بهائیان و حکومت تشجیع مینماید و عده ای را میگمارد که مانع از ایاب و ذهاب اتوموبیلها به شیراز شوند سیم تلفن را قطع میکنند (تا مانع رفتن احبا به شیراز و شکایت به مقامات مسئول ساکن در شیراز شوند) در صدد حمله شدید به محل بهائیان بودند هنگام غروب حکومت کدخدای محل و چند نفر تفنگچی می فرستد منزل منشی محفل روحانی که محل اجتماع اعضا محفل و تشکیل جلسه بود و پیغام میدهد محل اشفته و منقلب است و جماعتی مهیای حمله و کشتارند برای آخر شب سه نفر از اعضا محفل به اتفاق کدخدا برای پاره ای مذاکرات از بیراهه به منزل حکومت بروند محفل سه نفر را انتخاب کرد که یکی از آنها منشی محفل بود چون با تجمع آنها در محل خودشان رفتن این سه نفر در آن محل (منزل حکومت) خطرناک و امید بازگشتشان قلیل و ضعیف بود قرار شد از بیراهه بروند بعد از حرکت این سه نفر که وداع کردند و رفتند محفل میبیند آنها را تنها فرستادن طریق صواب نیست لهذا فوراً چند نفر از جوانان بهائی مسلح را پشت سر آنها روانه میکند تا آنها را در تاریکی شب بدرقه نمایند و حفظ و حراست نمایند آن عده چند قدم فاصله گرفتند و هنگام ورود در باغ حکومتی جایی پنهان شدند لکن حکومت هم سرای حفاظت آنها عده ای از تفنگچیان حکومتی را گماشته بود تا مراقبت نمایند پس از ورود و عرض سلام حکومت چنین اظهار داشت اربعین نزدیک است و حضرات نقشه ای دارند و خود را برای روز اربعین مجهز

نموده اند که بغتاً دست به حمله و کشتار و غارت بزنند من موقتاً آنها را به این شرط قانع کرده ام که محمد قدوسی را به زندان بیفکنم و با حضور معاریف آنها شلاق بزنم لهذا فردا صبح مأمور میفرستم او را تسلیم نمائید و قول می دهم شلاقها به پایش اصابت نکند این اقدام فقط برای استرضای خاطر آنهاست تا فرجه ای باشد برای اقدام (گزارش به شیراز و تقاضای اعزام قوای نظامی) و شما دست دارید و میتوانید به انجام برسانید زیرا از بهائیان نفوس متنفذی در شیراز هستند بخصوص در ارتش و اگر تا روز اربعین قوای امدادی نرسد من و رئیس ژاندارمری با این (ده نفر تفنگچی حکومتی و پنجاه نفر ژاندارم) موفق به جلوگیری نخواهیم شد علی الخصوص که در صورت بروز جنگ کمکهای امدادی خارجی آنها دخالت خواهند کرد لهذا این موقع شما را خواستم تا از نقشه آنها آگاهتان کنم که به بهائیان شیراز که در ارتش و دستگاه حکومتی نفوذ دارند بنویسید اقدامی سریع نمایند. تا قبل از فرا رسیدن اربعین قوای نظامی باین محل وارد شود. باری در جواب مطالب ذیل اظهار شده راجع به قدوسی گفته شد اخذ تصمیم با محفل روحانی است که پس از مشورت نتیجه به وسیله کدخدا به استحضار میرسد و راجع به اقداماتی که باید در زمینه اعزام قوای نظامی دولت به نیریز به وسیله گزارش و تقاضای بهائیان از والی و فرماندهی ژاندارمری فارس شود که قبل از اربعین جامه عمل پوشد تا بر تعداد قوای موجود اضافه گردد و انقلاب ریشه کن شود گفته شد پس از اقدام نتیجه به استحضار خواهد رسید سپس با اجازه مرخصی دارالحکومه را ترک نموده از باغ حکومتی خارج و پس از خروج عده ای از جوانان بهائی که این سه نفر را حراست مینمودند خود را از پناهگاه خارج و به آنها ملحق شده عازم محله پهلوی شدند و گزارش خود را در همان شب به

محفل روحانی تقدیم و سپس محفل وارد شور شده و تصمیمات ذیل را اتخاذ نمود .

۱- برای تشفی خاطر مسلمانان محمد قدوسی فردا صبح به اتفاق کدخدا و مامورین حفاظت به دارالحکومه اعزام گردد تا حکومت با حضور عده ای از وجوه آنان همان طوری که وعده داده دستور دهد تازیانه زنند .

۲- برای جلوگیری از این واقعه که در صورت وقوع جان و مال همه احبا در مخاطره است چون برای تقاضای اعزام نظامی تأمین مخارجات لازم و ضروری است همه اعضا محفل تعهد نمایند که تا دینار آخر دارائی خود را در صورت لزوم به اختیار محفل بگذارند و سایر احباب به قدر قوه بپردازند و بلادرنگ برای انجام این منظور نامه بمحفل روحانی شیراز ضمن تعهد تأمین مخارجات نوشته شود و با قاصد مخصوص از طریق اصطهبانات ارسال دارند زیرا بطوریکه گفته شد راه شیراز به نیریز مسدود نموده بودند و سیم تلفن را هم قطع کرده بودند .

۳- به احبا اخطار شود تا رفع غائله احدی از منازل خود خارج نشود و عبور و مرور در کوچه و بازار قطع نمایند و آذوقه و خواربار تا چند روز را تهیه نمایند و در موقع وقوع حادثه و بروز خطر همه از منازل خود خارج و به چهار منزل که محفل تعیین نموده نقل مکان نمایند .

۴- چون سیم تلفن را قطع نموده اند و اتومبیلها را متوقف ساخته اند و هیچ کس را اجازه مسافرت به شیراز نمی دهند قاصدی مخصوص که هوشیار و کار آزموده و مبرز و دلسوز باشد و بتواند تا اصطهبانات پیاده راه پیمائی نماید و در اصطهبانات آشنا داشته باشد که از آنجا به زودی وسیله حرکتش را به شیراز فراهم نماید با نامه اعزام گردد و از عهده باشد جریان

مفصل اوضاع رو به وخامت را تشریح نماید برای این کار میرزا حسین بهین آئین که مدتی افتخار خادمی مسافرخانه را داشت در نظر گرفتند .

۵- قرار شد برای تسریع در اعزام نظامی برسم علی الحساب جهت مخارجات مبلغی تعهد شود و آنچه زیادتر تعلق گرفت ارسال آن را تضمین نمایند .

نامه تهیه گردید و میرزا حسین دستور محفل را پذیرفت و صبح همانروز مجدد محفل تشکیل جلسه داد و جمیع مقررات پنج گانه را به مرحله اجرا در آورد قدوسی با کدخدا به اداره حکومتی اعزام گردید و با حضور جماعتی از وجوه مسلمانان تحت مراقبت مأمورین تازیانه خورد و سایر تعهدات در ظرف همان روز انجام گردید قاصد با نامه به شیراز اعزام و بهائیان تا رفع غائله از عبور و مرور در کوچه و بازار ممنوع شدند خواریبار چند روز را تهیه نمودند و چهار نقطه برای متمرکز ساختن بهائیان در صورت حدوث واقعه تعیین و جوانان مسلح بهائی به آن چهار نقطه که سنگر و دژهای محکم بود تقسیم شدند و یک منزل برای اقامت اعضا محفل در شبانه روز در نظر گرفته شد که جوانان مسلح بهائی آن نقطه را نیز حراست می نمودند و محفل می توانست با اخذ اطلاعاتی جدید تشکیل جلسه دهد و تصمیمات را به احبا ابلاغ نماید و درهای منازل احبا بسته شد که اگر حمله به خانه ای شود فرصتی برای نجات آنان باشد و تا یک روز قبل از اربعین حال بدین منوال گذشت یک روز قبل از اربعین که چهل و نه روز از اول محرم گذشته بود این مدت احبا در خوف و رجا و در نهایت سختی به سر می بردند قاصد اعزامی به شیراز با دو کامیون نظامی تحت

فرمان سلطان^{۱۷} حسین آقا عظیمی که از فرماندهی لشکر فارس مأمور سرکوبی اشرار و بازداشت مسببین و اعزام شیخ به شیراز بود وارد و میرزا حسین در محفل حاضر به مجرد ورود گفت محفل روحانی شیراز با اقدامات سریع قبل از روز اربعین موفق به اعزام قوای نظامی گردید و تا یک ساعت دیگر مأمور مخصوص شما را دعوت خواهد کرد برای اطلاعات کامل دیگر درهای بسته تا یک ساعت دیگر بیشتر بسته نخواهد بود و نامه محفل را داد لهذا محفل تشکیل شد نامه قرائت گردید و اظهارات قاصد تائید شد و باب رخا مفتوح گردید و به ساحت اقدس حق سپاسگزاری بعمل آمد و صدمات چهل و نه روزه در آخرین دقایق سختی پایان پذیرفت و دشمنان مایوس و شیخ و مسببین توقیف شدند و اعضا محفل را (سلطان حسین آقا مأمور مخصوص) به دارالحکومه دعوت نمود تا نحوه مأموریت خود را اظهار و محفل را در جریان بگذارد.

منکوب شدن مخالفین و مسببین واقعه و خذلان آشوب طلبان و رفاه و آسایش بهائیان علیرغم بدخواهان بفضل خداوند رحمان با ورود قوای نظامی تحت فرماندهی سلطان حسین آقا عظیمی که از طرف سرهنگ عطاپور و از طرف سرتیپ محمد حسین میرزا پسر فرمانفرما با دستور فرمانده قوای جنوب سرلشکر محمود آیرم که با دستوری خاص مأمور سرکوبی اشرار و تنبیه مسببین و اعزام شیخ محمد یزدی به شیراز بود چون صاعقه جماعات پر سر و صدای مخالفین بهائی را در هم کوبید بهائیان آزاد و بالعکس مخالفین تحت تعقیب قرار گرفتند سلطان حسین آقا اعضا محفل را در محل کار خود دعوت نمود و جریان را به تفصیل

^{۱۷} - در قدیم به سروان سلطان و به سرگرد یاور می گفتند.

بیان کرد و خلاصه نمود که او از شیراز مأموریت یافته است با مشورت خود اعضا محفل نیریز ترضیه خاطر بهائیان را فراهم و مسببین واقعه را تنبیه و اشرار را سرکوب و شیخ را تبعید نماید و مطمئن باشند احقاق حقیقتشان به عمل خواهد آمد و باین بی نظمیها و سروصداها خاتمه خواهد داد و اضافه نمود شیخ محمد الان در سردابه همین منزل زندانی است و تبعید میشود و امور دیگر نیز انجام خواهد شد و با تمهیدات لازمه مسببین را شناخت و زندانی نمود و تنبیه کرد به این نحو عده ای از هواداران شیخ به سلطان حسین آقا مراجعه و اظهار داشتند تقاضای مرخصی شیخ را داریم و اگر او مرخص نشود و بنا باشد بشیراز اعزام گردد عده ای زیاد جلو چرخهای اتومبیل اعزامی او خود را انداخته فدا میکنند او که از سیاستمداران ماهر بود گفت اگر شما تعهد نمائید که دیگر نسبت به بهائیان کسی کلمه ای اظهار ندارد و در صورت اظهار شما مسئول باشید او را مرخص میکنم چند نفر طوماری امضاء و تعهدات خود را به همان نحو امضا نمودند با اخذ این تعهدات شیخ را آزاد کرد شیخ منبر رفت نسبت به بهائیهایی چیزی گفت و یا نگفت مجدد شیخ را بازداشت کرد و متعهدین را که دانست هوادار شیخند نیز دستگیر نمود و تنبیه کرد و شیخ را همان شب به شیراز اعزام داشت و احدی هم حاضر نشد زیر چرخین (چرخهای) ماشین او فدا شود و تا چند روز اقامتش طول کشید و وضع به حال عادی برگشت و دستورات لازمه لشکر را به حکومت و رئیس ژاندارمری نیریز ابلاغ نمود و بعد بازگشت کرد و تا مدتی آرامش حاصل و مجدد مسلمانان نجیب و اصیل با بهائیان حشر و نشر نمودند و سوء تفاهات مرتفع و بدخواهان (بازیگران) فتنه شناخته شدند و بهائیان مجدداً آزادانه وظایف امری و تشکیلاتی خود را انجام دادند

۱۰. شیخ محمد را پس از ورود به شیراز عطاپور احضار و پس از خفت فراوان به محل خود اعزام میدارد و التزام سخت از او اخذ میکند .

(بدون اندک دخل و تصرفی در نحوه نوشتن عیناً

از لمعات الانوار نقل گردید)

واقعه دوازدهم

معروف به شیخی دوم (مخالفت شیخ جواد کوهستانی)

در نقل حوادث سنه ۱۳۰۸ شمسی تقریباً بیشتر معمرین خود شاهد ماجرا بوده و دچار تزییقات و گرفتاریها شده اند و این بار دشمنان امر توطئه چیده با شیخ جواد کوهستانی برادر زاده شیخ زکریای معروف که وقایع شیخی اول را باعث شده و سبب شهادت ۱۸ نفس مقدس که قربانیان استقرار عرش لقب گرفتند گردید که در ص ۹۵ همین کتاب شرح مفصل آنرا مطالعه فرموده اید مکاتبه کرده و او را دعوت به قلع و قمع احبا مینمایند. جناب روحانی شرح این واقعه را در لمعات الانوار چنین نوشته‌اند:

(بعد از یکسال و نیم آرامش و آسایش انقلاب غیر منتظره فارس و طغیان ایلات و عشایر و عصیانشان به دولت آرامش را بر هم زد آشوب طلبان محلی دشمنان سرسخت بهائی با عمال خارجی^{۱۸} که روابط دیرین داشتند مکاتبه نمودند شیخ جواد کوهستانی برادر زاده شیخ زکریای کوهستانی را که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری عمویش به نیریز اردو کشی کرد و ۱۸ نفر از بهائیان را بشهادت رسانید دعوت نمودند لهذا او اردوئی فراهم نمود و عازم نیریز گردید.

با اینکه گروهان ژاندارمری با حزم احتیاط مراقب سنگرهای دفاعی بود در یک شبیخون و حمله شبانه به مرکز ژاندارمری نفرات ژاندارم را در سنگرها خلع سلاح نمود و رئیس ژاندارمری موفق به فرار شد و با عده ای از بهائیان به بلوک لشنی رفت و از آن طریق عازم شیراز شدند و یا به

^{۱۸} - درباره عمال خارجی در ص ۳۴۳ توضیح داده شده .

اطراف رفتند عده ای دیگر از بهائیان قبلاً به شیراز رفته بودند و بعضی در همان هنگام از بی راهه هر عده ای از طریقی عازم شیراز شدند و بعضی هم که موفق به فرار نشدند به کوه رزی رفتند هر کدام به چنگ آمدند شکنجه شدند و جریمه گشتند. از جمله اشخاصی که در نیریز ماند حاج میرزا احمد وحیدی^{۱۹} بود حسن اتفاق شیخ محمود کوهستانی و محمدرضای قطروئی که با آنها قبلاً صحبت امری شده بود و از دوستداران بهائی بودند و رفع سوء تفاهات از آنها شده بود و در دستگاه شیخ تقریبی خاص داشتند بعد از تصرف نی ریز این دو نفر مامور تمشیت امور محله پهلوی شدند و این دو نفر که با حاج میرزا احمد روابط دوستی قدیمی داشتند واسطه شدند.

حاج میرزا احمد را نزد شیخ بردند تا از طرف بهائیان مخارج اردو را که در محله پهلوی متمرکزند تقبل نماید و از این طریق قتل و کشتار بهائیان به دادن پول مرتفع گردد. چنین واقع شد پس از رسیدن حاج میرزا احمد به حضور شیخ میگوید اگر مقصودتان کشتن بهائیان است من که یک نفر بهائی هستم خودم آمده ام تا اول مرا به قتل برسانی و بعد دیگران را و اگر مقصود حکومت کردن به همه اهالی نیریز است آنچه مخارج اردو کشی سهم بهائیان می شود خودشان نیریز باشند یا نباشند تضمین میکنم و می پردازم بشرط آنکه به شیخ محمود دستور دهید منزل خود من مسکن گیرد تا اگر ظلمی به بهائیان می شود آگاه گردد و از قتل جلوگیری نماید شیخ قبول میکند شیخ محمود و محمد رضا را با عده ای

^{۱۹} - جناب وحیدی از قدمای امر و متمولین سرشناس نیریز و از احفاد میرزا احمد نی ریزی خوشنویس و خطاط معروف و سر سلسله خاندان وحیدی هستند که اولاد و احفاد ایشان هم در مدارج علمی و هم در میادین امری الحمدالله موفقند.

از تفنگچیان به منزل حاج میرزا احمد متمرکز میسازد و مخارج آنان را به عهده صاحبخانه میگذارد لهذا گر چه خیلی از بهائیان را که سایر نفرات اردو گرفتند شکنجه نمودند که نزدیک به مرگ بودند معهداعلی الظاهر نکشتند از تاراج و تالان علنی تا درجه ای جلوگیری شد و لکن خیلی از اموال تلف شد و محصول به تالان رفت و جرائم اخذ شد اما استقامت حاج میرزا احمد و پولهای زیادی که داد علی الظاهر فرمان قتل بهائیان صادر نشد و هر جا فرد بهائی را به چنگ می آوردند فوراً به حاج میرزا احمد اطلاع می دادند و او با تفنگچیان شیخ محمود و با دادن پول آنها را نجات میداد اما از عهده جلوگیری از تاراج محصول در صحرا بر نیامد و چون بهائیان اثاثیه و اشیاء پر بها خود را یا به خانه دوستان و اقوام مسلمان خود فرستاده بودند و یا به بلوک لشنی حمل کردند از غارت مصون ماندند لکن اثاثیه های کم بها را بردند و از بهائیان نفوسی باقیمانده در نیریز وجوه بسیاری دریافت کردند و از شکنجه صرف نظر نمودند باری انقلاب فارس دامنه اش وسیع گشت و گسترش یافت و تمام صفحات فارس را در برگرفت کازرون و دشتی و دشتستان و بوشهر و منطقه ممسنی تا حدود اصفهان و سمیرم و شاهرضا تحت نفوذ سران قشقائی به فرماندهی علیخان قشقائی برادر صولۀ الدوله معروف درآمد که تا ۱۲ کیلومتری شیراز را به تصرف درآوردند و منطقه سروستان فسا داراب جهرم را سران ایل بهارلو تحت تصرف و نفوذ خود درآوردند و منطقه نیریز اصطهبانات و بلوک لشنی تا خوانسار و خیرآباد سیرجان را شیوخ کوهستانی تحت فرماندهی شیخ جواد در حیطه تصرف و نفوذ خود قرار دادند و نیریز را شیخ جواد مقرر حکمرانی خود قرار داد و تا مدت سه ماه روابط شیراز با نیریز قطع شد و تا ۱۸ کیلومتری شیراز (قراولخانه) تحت سلطه و نفوذش بود گر چه از تمام

اهالی فارس آسایش قطع شد اما در نیریز و سروستان بهائیان علاوه بر خسارات مالی در زیر شکنجه و آزار برای اخذ پول و مال و منال بودند و یک نفر در زیر شکنجه جان داد و چون حاج میرزا احمد هم آنچه داشت داد و بواسطه طول مدت بنیه اش ضعیف شد از نفوذش کاسته شد در صد آزارش برآمد و در مسجد جمعه توفیقش کرد و نسبت به عده ای که در نیریز نبودند فرمانی صادر کرد و برای هر یک جزیه ای معین نمود که چنانچه کسانشان این پول را ندادند خانه شان منهدم گردد عین فرمان شیخ جواد به خط و امضایش بدست آمد که عیناً گراور میشود و رونوشت آن از این قرار است .

دستور انهدام خانه های ۱۲ نفر بهائیان که در نیریز نبودند بخط و

امضای شیخ جواد

حاج اسدالله (مستقیمی)	۲۵۰۰ ریال
میرزا محمد شفیع (روحانی)	۱۵۰۰ ریال
ولدان خواجه محمد (پیمانی)	۱۵۰۰ ریال
خواجه علی (ایزدی)	۱۵۰۰ ریال
محمد ابراهیم	۱۵۰۰ ریال
میرزا علی بیگ	۷۵۰۰ ریال
میرزا علی میررضا	۱۰۰۰ ریال
میرزا بابای غش (ممتازی)	۱۰۰۰ ریال
شیخ محمد حسین (عهديه)	۱۵۰۰ ریال
امیر آقاخان (حسامی)	۷۵۰ ریال
میرزا بابای میرزا باقر (اشراق)	۷۵۰ ریال
میرزا علی اصغر میرخان (منصوری)	۷۵۰ ریال

آقای ملاحسن

جناب مستطاب آقای آقا شیخ محمود زید محامده
مأموریت دارید که از قرار سیاهه جهت مخارجات اردو دریافت دارید
وهریک حاضر نباشند مأمور هدم خانه ایشان خواهید بود عذرهم مسموع
نیست .

محل امضاء

بنابراین وجوه فوق را از کسان نفوس مفصله فوق گرفت و از انهدام
صرف نظر نمود .

در روزهاییکه بیش از دو روز طول نکشید و حاج میرزا احمد در
مسجد تحت نظر بود نسبت به بهائیان بینهایت سخت گیری شد و
حیاتشان در مخاطره بود در اینموقع شیخ خبردار شد که فرمانده لشکر
فارس عوض شده و سرلشکر شبیانی با اختیارات تام برای تعقیب طاغیان
وارد شیراز گشته و از طریق سیرجان و شیراز اردوی دولتی در شرف
اعزامند برای بدست آوردن خبر از شیراز حاج میرزا احمد را تهدید بقتل
کرد که باید بوسیله دامادش در شیراز بوسیله قاصدی مخصوص اخباری
بدست آورد حاج میرزا احمد چون خود را در خطر دید نامه ای به هر
نحوی که شیخ گفت و دیکته کرد نوشت که بوسیله یکنفر بهائی (محمد
باقر ایمانی^{۲۰}) بشیراز بفرستد حاج میرزا احمد پس از نوشتن نامه بلافاصله
آزاد شد زیرا دوستان او از عمال شیخ جواد یعنی (شیخ محمود و محمد

۲۰ - محمد باقر ایمانی یکی از احبای مخلص و خدوم امر و کارمند اداره دارایی نیریز بود و همیشه در
خدمات امری پیشقدم و مجری اوامر محفل بود ایشان بعد از فوت عیال اول با دختر جناب ملاحسین
اتحادی ازدواج نموده و خانواده مؤمن و خدوم ایمانی از اولاد و احفاد ایشانند.

رضا قطروئی) باو کمک کردند حاج میرزا احمد پس از آزاد شدن به سراغ محمد باقر حامل نامه رفت و بلافاصله نامه دیگری نوشت و بدست محمد باقر ایمانی داد و گفت تا ۱۸ کیلومتری شیراز (قراولخانه که تحت نفوذ شیخ است) نامه اولی را نشان دهد و نزدیک پست ژاندارمری که تحت نفوذ دولت است نامه اولی را پاره کند و نامه دومی را بشیراز ببرد.

چون سواد نداشت ۱۸ کیلومتری شیراز نرسیده بقراولخانه (پست ژاندارمری) نامه را عوضی پاره کرد و نامه ای که بدستور شیخ نوشته شده بود نزد خود نگاه داشت که آن بدست رئیس پاسگاه ژاندارمری افتاد و او نزد رئیس دژبان شیراز فرستاد و اسباب زحمت میرزا محمد شفیع روحانی را فراهم نمود که با اقدامات جناب تیمسار هدایت الله سهراب که آن موقع درجه سرگردی داشت و آجودان لشکر بود رفع سوء تفاهم شد و قاصد هم آزاد گردید .

در خلال این احوال اختیار اعزام قوای دولتی از طریق سیرجان تحت فرماندهی یاور ثقفی و قوای اعزامی از شیراز تحت فرماندهی سرهنگ سیاه پوش بشیخ رسید قوای دولتی وارد نیریز شد و آنها را تعقیب نمودند لهذا بمحل خودشان رفتند و در آنجا آماده دفاع شدند تا ب مقاومت نیاوردند قوای دولتی آنجا را تسخیر نمودند و شیوخ را توقیف و تنبیه کردند و بعضی که تسلیم شدند مورد عفو قرار گرفتند و خیلی زود به جزای اعمال سیئه خود رسیدند و فوراً امنیت برقرار شد و بهائیان فراری در هر جا که بودند به نیریز برگشتند و مجدد سر و سامانی یافتند و به کسب و کار مشغول شدند .

(عیناً از لمعات الانوار ذکر شده)

واقعہ سیزدهم

وقایع سالهای بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ شمسی

معروف به سال نهضتی

اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بسیار مغشوش بود اشغال ایران به وسیله قوای بیگانه - استعفای رضاشاه و هرج و مرج حاصله از بی نظمی باعث شده بود که زمزمه تجزیه ایران و استقلال آذربایجان بلند شده خوانین و رؤسای ایلات و عشایر جنوب از قبیل قشقایی ها و حیات داودی ها و کشکولی ها هم به علت عدم امنیت مالی و جانی برای حفظ موقعیت خود دست به تشکیل قوای کوچک بنام چریک که تقریباً رل گارد محافظ امروزی را داشت زده و فرصتی مناسب برای اشرار و اوباش ایجاد کرده بود تا موقع را برای تصفیه حسابهای شخصی و بروز تعصبات و بغض های مذهبی مناسب تشخیص داده و دست به اقداماتی بزنند . بعد از وقایع سنه ۱۳۰۸ شمسی رفع و غائله شیخ جواد کوهستانی تا حدود ۱۲ سال احبا درامن و امان بوده و تشکیلات امری رونق یافت ولی بسال ۱۳۲۰ شمسی که عوارض ناشی از جنگ بین المللی دوم دامنه اش به ایران هم کشیده شد و منجر به استعفای رضاشاه گردید و هرج و مرج و ناامنی محیط کشور را فرا گرفت فرصتی مناسب را برای معاندین امر بوجود آورد . در کتاب لمعات الانوار جلد دوم صفحه ۳۷۱ در این باره چنین مینویسد : موقتاً بواسطه مداخله اجنبی کشور به هرج و مرج گرائید و اوضاع از هر جهت مغشوش و شیرازه امور از هم گسیخته بود لذا اسلحه هائی که اعلیحضرت فقید از ایلات و عشائر و عمامه هائی که از عالم نماها گرفته بود این دو طبقه بدون جواز نمیتوانستند تفنگ بدست گیرند و یا عمامه بر سر گذارند هر دو طبقه آزاد شدند بدون جو از هر نا

اهلی عمامه بر سر نهاد و هر متجاوز سرکشی از یاغیان و طاغیان سلاح بدست آورد و بجان و مال و دین و ایمان و نیات مردم تجاوز کردند و آسایش را از همه سلب نمودند لهذا این دو طبقه در نیریز چون دو افعی سیاه روزگار همه را تباہ کردند و بنفع خود هر عمل غیرانسانی را مرتکب و مردم اصیل نیریز را بر علیه بهائیان برانگیختند که جریان آن ذیلاً نگاشته می شود. ارمغان جنگ دوم هرج و مرج در تمام صفحات ایران و طغیان ایلات و عشایر و سیئات ارباب عمائم و تسلط بر بهائیان مظلوم عواملی که اخیراً مردم نجیب نیریز را از هم جدا ساخت و اساس وحدت و اتحاد را بر هم زد و بهائیان مظلوم را از انجام وظیفه بازداشت عبارت است :

۱- قرار گرفتن سلاح علم (عمامه وردا) در کف بیکفایت عالم

نماها

۲- قرار گرفتن سلاح جنگی در دست اشرار و طاغیان که

قبل از سال ۱۳۲۰ خلع سلاح شده بودند

۳- متشکل شدن قوای همه جانبه بر علیه بهائیان در ایران و

تهمت و افتراهای وعاظ بر رؤس منابر بخصوص در نیریز

۴- رانده شدن بهائیان از دستگاههای دولتی

۵- ورود سید محیی الدین فالی از قریه (مشکان) به نیریز در

سال ۱۳۲۱ و برانگیختن مسلمانان بر علیه بهائیان با تبلیغات زهر آگین

و تهمت و افترا

عوامل فوق الذکر بخصوص عالم نماهائی که به لباس علم ملبس

شدند و سلاح جنگی که بدست یاغیان و طاغیان افتاد و افترا و بدگوییهای

که سید محیی الدین در نیریز بر رؤس منابر ایراد کرد که باعث جدا شدن

بعضی زنان مسلمان از شوهران بهائی گردید مردم ساده لوح نیریز را به

کینه توزی و ادا نمود و روز به روز ریشه اش عمیقتر شد زیرا بهائیان را مخالف قرآن و پیغمبر اسلام و ائمه اطهار و بی اعتقاد نسبت به ذات غیب منیع لایدرک و بی ناموس جلوه داد از این رو مالشان را حلال و خونشان را هدر و عیال مسلمان را در منزلشان حرام و معاملات و معاشرت با آنان را مخالف شرع مقدس اسلام اعلام نمود لذا این تلقینات زهرآگین و اتهامات ناروا بساط خلطه و آمیزش را دگرگون ساخت بهائیان بی دفاع ماندند و سید روز بروز جرئت و جسارتش افزایش و میوه های تلخ به بار آورد و استاد حبیب معمار^{۲۱} بشهادت رسید. چون سید با هوشیاری باین امور واقف و آگاه گردید از قتل جلوگیری کرد و کار را بررئوس منابر اعلام نمود و صریحا گفت بهائیان را نکشید که امام زاده و زیارتگاه درست کنید بآنها زن ندهید و از آنها زن نگیرید چه که فعل حرام است اگر زن بهائی دارید طلاق دهید و اگر زن بهائی داده اید طلاق بگیرید چه که اولاد شما ولد زنا خواهد بود معامله و معاشرت با آنها حرام است سلام و کلام حرام است و گفت اگر این دستورات را عمل کنید از آتش جهنم نجات می یابید و بهشت از آن شماست و خودش مستمرا پشتیبان این دستور بود و اعمال مسلمانان را تفتیش می کرد و مسلمانان نجیب که بغرض و مرض او بی برده بودند با این حرفها اهمیت نمی دادند لکن از بیم سید لاجرم معاملات و رفت و آمد را موقوف کردند.

^{۲۱} - استاد حبیب معمار پدرزن زنده یاد محمود توکلی از فرهنگیان فرهیخته نیریز بود که به علت ایمان به حضرت بهاءالله شبانه بدست عیال و فرزندان خفه گردید و به خیل شهدا پیوست. متأسفانه نویسنده این قسمت را بسیار مختصر مرقوم داشته و نحوه شهادت و علت آنرا ننوشته اند. جز سطوری چند در ص ۴۹۳ لمعات الانوار.

در سال ۱۳۲۵. و انقلاب آذربایجان دولت را بر آن داشت که آن استان را از تصرف بیگانگان خارج نماید و غاصبان را از آن استان براند در اینموقع حساس عشایر فارس سر به طغیان بلند کردند و ابرسیاهی بر افق فارس سایه افکند شیراز تا بوشهر و تمام صفحات جنوب مورد تجاوز و تعدی ایلات و عشایر قرار گرفت در کازرون یک هنگ خلع سلاح شد شیراز تحت محاصره سران قشقائی درآمد و به نیریز سرایت کرد اما در این واقعه چون قوای خارجی کوهستانی و غیره دخالتی نداشت و احباً نیریز را ترک نکردند و سید محیی الدین هم از شهادت استاد حبیب معمار درس عبرت گرفته بود از تجاوز به مال و جان بهائیان جلوگیری کرد اما نفوسی را برانگیخت تا از موقعیت استفاده نمایند و چنان عرصه را از هر جهت بر بهائیان تنگ نمایند تا ناچار نیریز را ترک کنند و او مأموریت خود را از طرف حوزه علمیه فارس نیکو انجام داد تا مدال افتخار اخذ نماید لهذا به چند نفر مدال ضد بها داد تا با فحاشی و ضرب و جرح و تهمت و افترا و توهین با بهائیان مبارزه کنند لهذا آخوندها بر رؤس منابر و اشرار در خارج آبادی در باغها و بساتین با اذیت و آزار و تهمت و افترا عرصه را به بهائیان تنگ نمودند تعداد زیادی را در صحرا مورد ضرب و جرح قرار دادند از جمله سید محمد نام از اشخاصی بود که لقب ضد بها گرفته بود.

باری سید محیی الدین چون دراین برهه از زمان از رویه خود و سم پاشیهای خود بهره برداری کامل نمود قوت گرفت بزرگ شد و مورد تشویق حوزه علمیه فارس قرار گرفت رؤسای دوایر دولتی با او مماشات نمودند و سفارشات او را در مورد تضعیف بهائیان پذیرفتند و شکایات بهائیان به هرجا و هر مقام بی اثر و نتیجه میماند و دست نشانده های سید از شش جهت عرصه را بر بهائیان مظلوم تنگ نمودند تدریجاً از کسب و

کار محروم شدند زیرا مردم از معاملات با آنها ممنوع بودند و فرزندانشان از تحصیل بازماندند زیرا در بین راه مدرسه فحش و ناسزا میشنیدند و در مدرسه مورد اهانت بودند بلیط برای مسافرت با آنها نمیدادند اگر برای کار لازمی مجبور میشدند بشیراز بروند باید به خفت تن در دهند محافل و مجالسشان تعطیل شد زیرا به مجرد تشکیل از طرف اداره شهربانی تعطیل میگردید املاکشان تدریجاً فروش رفت تا کسر خرجشان را تأمین کنند عده ای از اطفال بکلی از تحصیل بازماندند گرچه حضرات ایادی امرالله میرزا طراز الله سمندری و علی اکبر فروتن و سرهنگ خاضع^{۲۲} چندین بار و مبلغین و مشوقین دیگر چون ناشر نفعات الله محمدعلی فیضی^{۲۳} و رحمانیان^{۲۴} وغیره به نیریز تشریف بردند و موجب تشویق و اطمینان قلب احبا بودند ولکن ادامه توقفشان امکانپذیر نشد و نتیجه موثری بدست نیامد و اقدامات محفل مقدس روحانی ملی ایران موقتا باعث تخفیف میشد لکن آنی بود و مجدد آغاز میگردید.

^{۲۲} - هر سه از یادبان امرالله که شرح حالشان در کتاب موسسه ایادی آمده است .

^{۲۳} - جناب محمد علی فیضی ناشر نفعات الله و مولف کتب متعدد از جمله ملکه کرمل - اخلاق بهائی

- نیریز مشکبیز - لئالی درخشان و شرح حال طلعات مقدسه در ۳ ج میباشد

^{۲۴} - جناب رحمانیان از قدمای امر و اهل سنگسر دوره و مسافرتهای تشویقی بسیار به بیشتر نقاط ایران نموده اند .

در این مدت بعضی برای کسب و کار بسایر بلاد و دیار رهسپار شدند و عده ای نیریز را بقصد مهاجرت ترک نمودند و در آن میداین بفعالیت پرداختند و نفوس برای تحصیل فرزندان خود که در نیریز با مشکلات مواجه میگشتند لاجرم ترک وطن نمودند و عده ای از متمولین که این مقدرات را نداشتند در آنجا ادامه زندگی دادند ولکن محرومیتهای تشکیلاتی و دروس اخلاقی و معاملاتی تدریجاً بنیه شان را به تقلیل می برد و شکایاتشان به مقامات دولتی و انتظامی بی اثر میماند تا آنکه سال ۱۳۳۴ فیرا رسید و جمیع قوای دولتی و ملی تحریکات و مذهبی فلسفی و تحریکات روزانه او برمنبر و رادیو احساسات عموم را برعلیه بهائیان برانگیخت .

واقعه چهاردهم

دیگر از وقایعی که در خلال این سالهای غم انگیز رخ داد حمله امرالله خان ده چاهی به نیریز بود.

حمله امرالله خان ده چاهی به نی ریز

حمله به شهر نیریز و قتل و غارت مردم بیگناه و اخاذی از اهالی بویژه از بهائیان از دوران کشمکش مشروطه خواهان و مخالفین مشروطه آغاز گردید و همانطوریکه در یادداشت دیگری که درباره (شیخ الاسلام) و خلقت جدید او خواهید خواند به علت اختلاف خانوادگی که بین شیخ الاسلام و حاکم وقت نیریز بوده است.

شیخ الاسلام توسط حاج عبدالحسین لاری نماینده شیخ فضل الله نوری مخالف سرسخت مشروطه طلبان که آنان را بابی مینامید شیخ ذکریای کوهستانی را برای مبارزه با حاکم وقت و بهائیان به نیریز دعوت و در مدت هیجده روز اقامت وی عده زیادی از بهائیان شهید و اموالشان به تاراج رفت که شرح این ماجرا را در واقعه سوم همین کتاب مطالعه فرموده اید و متأسفانه به علت ضعف حکومت مرکزی بعد از شیخ ذکریا به ترتیب اقوام و اعوانش هر از چند گاه برای اخاذی و به نام دین این شهر را مورد حمله و تاخت و تاز قرار می دادند و با گرفتن باج و خراجی آنجا را ترک می نمودند و این شیوه ظالمانه باعث میگردید که یکی از خوانین ده چاه نیز با سوء استفاده از اوضاع نابسامان کشور در نتیجه اشغال ایران توسط خارجیان در شهریور سال یک هزار و سیصد و بیست خورشیدی به نیریز حمله و پس از خلع سلاح ژاندارمری در آنجا سنگر گرفته و برای یکایک بهائیان پیغام فرستاده بود که باید وسایل پذیرایی او و مردان مسلح وی را تامین و مخارج آنان را حواله نمایند.

عده بهائیان در محله چنار سوخته یا پهلوی نسبتاً زیاد بود محفل مقدس روحانی تشکیل گردید جناب حسامی پدر نگارنده که ریاست محفل را به عهده داشت. در آن جلسه تصمیم گرفته شد، که به هیچ وجه در مقابل اشرار تسلیم نشده و ضمن اینکه یکی از احباء مخفیانه به شیراز حرکت نموده و جریان را به ستاد ارتش اطلاع داده از آنها درخواست کمک می نماید در محل نیز مردم چنین وانمود می نمایند که به طور جدی آماده دفاع هستند در حالی که جمع اسلحه موجود در محل بیش از چهار تفنگ مجاز دولتی و چند تفنگ شکاری بیش نبود و طبق یک سیاست مدیرانه همین چند اسلحه را جوانان در محل های مختلف دست به دست نموده و مردم بدین ترتیب همه جوانان را مسلح دیده بگوش یاغیان می رسانیدند و آنان جرئت و جسارت حمله را نداشتند از طرفی اهالی یکی از یاغیان محلی بنام (سید محمد تهامی) را که در کوه های نیریز بود دعوت به دفاع از شهر نمودند و معتمدین محلی نیز در مقابل به او قول دادند که از او شفاعت نموده از دولت برایش طلب تامین نمایند.

سید محمد با یارانش نیز در گلدسته مسجد جامع سنگر گرفته و آنقدر امرالله خان و یارانش را معطل نمودند تا اینکه قوای دولتی به سرپرستی افسری شجاع بنام سروان (ریگی) از شیراز رسید و چون مقرر شده بود که بدون درگیری محلی قضیه خاتمه یابد افسر مزبور نقشه ای کشیده بود و با امرالله خان از در مذاکره در آمده و قرار می شود خان مزبور به اتفاق چند نفر از سرکردگان با جیب ژاندارمری به ده چاه رفته و با سایر خوانین درباره خواسته هایشان مذاکره نمایند ولی افسر مزبور در بین راه در محلی که قبلاً با ژاندارمها قرار گذاشته بود به بهانه اینکه اتومبیل خراب شده است. توقف کوتاهی نموده خود به چالاکگی در جائی پناه گرفته و

ژاندارمها از کمینگاه اتومبیل جیپ را زیر رگبار گلوله گرفت همه یاغیان را به هلاکت می رسانند و بدین ترتیب ماجرا پایان می گیرد. جناب علی اکبر روحانی که خود از شاهدان عینی قضایا بودند نقل می کردند که گذشته از اینکه برای ایجاد ارباب در مهاجمین اسلحه ها را بیش از حد معمول جلوه می دادند به دستور جناب حسامی احبا مرتب به نانوائی ها مراجعه و تمامی نانها را یکجا خریداری می نمودند تا مهاجمین خیال کنند عده تفنگچیان و ملازمین محله بسیار زیاد هستند و این سیاست بسیار موثر واقع شد و باعث تضعیف روحیه مهاجمین و عدم امکان حمله به محله بهائیان تا رسیدن قوای دولتی گردید.

واقعہ پانزدہم

وقایع سنہ ۱۳۳۴ شمسی

معروف بہ سال فلسفی

در بارہ وقوع حوادث سال ۱۳۳۴ و جریان سخنرانیها و گفتار شخصی واعظ بنام فلسفی و اثرات جنبی آن در شهرها و نقاط دور افتاده متاسفانه تحقیق جامعی صورت نگرفته مخصوصاً در نیریز کہ باعث تضییقات و ناراحتیهای فراوان و خسارات مالی بسیار گردید در اینجا مختصراً شرح وقایع را آنطور کہ در بین اغیار شایع است و شاهدان عینی کہ خود در جریان و کوران امر بوده اند نقل کرده اند و همچنین در متون کتب مختلفہ امری و غیرامری آمدہ است نقل میکنیم .

فلسفہ غوغای شیخ محمد تقی فلسفی و اثرات آن در نیریز

دربارہ ایجاد مسئلہ ای بنام فلسفی و موضوع بهائیان گفتہ ہا و شایعات بسیار ذکر شدہ زیرا مسئلہ بهائیان موضوع تازہ ای نبودہ و بیش از یکصد سال قدمت داشتہ بعضیہا کہ در جریان سیاست بودند میگفتند این ماجرا کہ ہمزمان با انعقاد قرارداد با کنسرسیون نفت آغاز شدہ بود بیشتر جنبہ سیاسی داشتہ است تا جنبہ مذہبی داستان از این قرار بود کہ در آنسال در ایام ماہ محرم ناگہان میکروفون رادیوی دولتی ایران در مسجد شاہ در اختیار آقای فلسفی قرار میگردد و در حالیکہ صدای ایشان حتی در دور افتادہ ترین نقاط ایران شنیدہ میشد شدیدترین حملات را برعلیہ بهائیان مظلوم آغاز مینماید .

درست همزمان با موج شدید تبلیغاتی بر علیه بهائیان بیگناه ناگهان کلیه روزنامه ها و مجلات روزانه و هفتگی کشور با تیرهای درشت بهائیان را مورد تهمت و افترا قرار داده حتی روزنامه فکاهی توفیق کاریکاتورهایش را باین امر اختصاص داده بود که این امر نمیتوانست بدون اجازه از مقامات بالا باشد و انتشار دو نامه ای که گراور آنرا اینجا ملاحظه مینمائید تأییدی بر این نظریه است این نامه در روزنامه مجاهد مورخ نهم ژوئن ۱۹۸۰ چاپ شده بود که بعد از انقلاب بدست مردم افتاده بود و عکس این نامه عیناً در کتاب سفید محفل مقدس روحانی فرانسه در حدود ماه مه ۱۹۸۲ در صفحه ۸۲ چاپ شده است .

نامه اول گزارش مامور ساواک

(درباره انجمن تبلیغات اسلامی (مسئول تبلیغات اسلامی) در مرکز بمنظور مبارزه علمی و منطقی با بهائیان تقاضا نموده است ساواک در این زمینه مساعدتهای لازم بعمل آورد با اعلام درخواست مسئول انجمن مزبور خواهشمند است ضمن تماس با عوامل یاد شده در منطقه به آنها تفهیم گردد که اقدامات آنها نباید جنبه تحریک و اخلالگری داشته باشد) بعبارت ساده تر ضمن حفظ نظم عمومی انجمن تبلیغات اسلامی مجاز است با استفاده از کمکهای ساواک با جامعه بهائی مبارزه کند کپی نامه در ص روبرو گراور شده است .

نامه دوم رئیس رکن سوم ستاد ارتش سرتیب کوششی در تاریخ ۲۳-۱۰-۲۴ نامه ای تحت شماره ۱-۲۰۷۲ به فرماندهی دانشکده افسری می نویسد (ضمن ارائه سواد گزارش شرف عرضی رکن دوم ستاد ارتش اوامر شاهانه را نیز باین شرح ابلاغ می نماید رونوشت این فرمان به همه

لشکرها و واحدهای تابعه نیز رفته است. فرمودند: بهائی‌ها استخدام نشوند و آنهایی که در خدمت هستند نباید تظاهر کنند راجع به ترفیعات و امتیازات نیز در صورت تظاهر داده نخواهد شد.

امضاء

اثرات این ضوضاء در شهرهای کوچک ایران بسیار غم‌انگیز بود. چندین نفر از احبای مظلوم شهید شدند و خانه و زندگی بسیاری بر باد رفت و کلیه بهائیان شاغل در ادارات آموزش و پرورش از کار برکنار شدند و در نیروهای انتظامی یا آنان را بازنشسته نموده و یا از دادن ترفیع خودداری گردید و در نیریز نیز وضع بسیار سخت و دشوار بود حتی رئیس دادگاه نیریز که خود باید حافظ قانون باشد بدستور متعصبین مذهبی خرمن گندم زمین مالکی ما را توقیف نموده بود که من شخصاً در طهران به دفتر وزیر دادگستری رفتم و دادخواهی نمودم و دادگاه عالی قضات قاضی خطاکار را از کار برکنار نمود. در ماه رمضان سنه ۱۳۳۴ واعظی بنام شیخ محمد تقی فلسفی برنامه‌های مذهبی رادیویی خود را اختصاص به مبارزه با بهائیان قرار داد و با سوءاستفاده از میکروفن رادیو ایران به جامعه مظلوم بهائی تهمتهایی وارد ساخت و باعث تحریک عرق عصبیت متعصبین و مردم عامی گردید که اثراتی وحشتناک در تمامی محیط ایران از جمله نیریز داشت.

در کتاب لمعات الانوار جلد ۲ صفحه ۳۸۲ تحت عنوان تحریکات

فلسفی در سال ۱۳۳۴ چنین می نویسد:

تحریکات فلسفی در سال ۱۳۳۴ و سخنرانیهای ضد بهائی او بر رئوس منابر و در رادیو و پشتیبانی جمیع طبقات از او (تاثیر تحریکات فلسفی و اثرات سخنرانیهای سید محیی‌الدین در نیریز و تشدید فعالیتش

برای برانداختن اساس بهائیان و متفرق کردن آنان) چون روز اول ماه رمضان ۱۳۳۴ شمسی هجری فرا رسید فلسفی برنامه خود را بر رؤوس منابر و در رادیو آغاز کرد و روز بروز شدت عطش افزون گردید تا آنجا که بیت مبارک شیراز و حظیره القدس طهران را مورد حمله قرار دادند و به تخریب مشغول گردیدند و هفت نفر از احبای هرمزک یزد به شهادت رسیدند در نی ریز نیز عرصه را بر بهائیان تنگ نمودند احبای مظلوم نیریز در هرجا که به چنگ می آمدند مورد ضرب و جرح قرار می گرفتند و تا دم مرگ اینها را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند و چون حادثه هرمزک پیش آمد و از سرایت اینگونه وحشی گری ها ممکن بود ایران را لکه دار نماید از کشتن جلوگیری شد ولیکن ضرب و جرح و فحش و ناسزا بشدت رو بافزایش بود .

باری سید محیی الدین بعضی را مقام و منصب داد و آنها را بمدال ضد بها مفتخر می کرد تا بر شدت عمل بیفزایند و بخیال خود ریشه بهائیان را قطع نماید احبا جرئت خروج از منزل را نداشتند و درب خانه ها را محکم به روی خود بسته بودند و بدعا و مناجات اشتغال داشتند و عده ای سر به کوه و بیابان گذاشتند چه بسا نفوسی که بیش از دو شبانه روز بدون قوت بسر بردند و بعضی که از گرسنگی نزدیک به هلاکت بودند و برای رفع حاجات اگر از منزل قدم بیرون می نهادند دچار گرگهای خونخوار می شدند . به باغات هم خساراتی وارد آمد درب آنها را آتش زدند سنگهای قبور شهدا را شکسته و دیوار گلستان جاوید را خراب کردند و قبر را نبش کردند که جسد را بیرون بیاورند این عمل مطابق مقصودشان انجام نشد قوای انتظامی از جهرم رسید زیرا در شیراز محفل مقدس روحانی آنجا و لجنه تقویت نیریز اقدامات مجدانه نمودند و امر موکد از لشکر فارس

برای جلوگیری به تیپ جهرم صادر و قوای نظامی نظم را برقرار نمود و بعد از چند روز احبا توانستند خود را از خطر گرسنگی و بی قوتی نجات دهند بلا فاصله از طرف محفل روحانی شیراز و لجنه تقویت نیریز وجوهی برای کمک به ملهوفین مستحق بوسیله محفل روحانی به نیریز ارسال گردید و احبای بی بضاعت وسائل راحتشان فراهم شد و ...

وقایع نیریز در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی بسیار سخت و خطرناک و جانگداز است اگر آنچه برهر کس وارد شده بتفصیل ذکر شود خود تاریخی مفصل و مشروح خواهد شد .

(عیناً از لمعات الانوار نقل شد)

از آنجا که تاریخ آئینه تمام نمای از اعمال و رفتار ماست و حقایق را بالاخره ولو سالها از آن گذشته باشد افشا میکند مقاله ای که شخصی بنام بامشاد در مجله روزگار نو صفحه ۱۰۸ بتاریخ خردادماه ۱۳۵۷ یعنی چند ماه قبل از وقوع انقلاب اسلامی در این باره نوشته را عیناً برای ثبت در تاریخ نقل می کنیم .

قصه پر غصه من (مجله روزگار نو مورخ خرداد ۷۵)

حسین علا که در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ ، جانشین سپهد زاهدی شده و به نخست وزیری رسیده بود . در ۱۴ فروردین ۱۳۳۶ از این مقام کناره گرفت و شاه او را دوباره بر سر وزارت در بار گذاشت و منوچهر اقبال وزیر دربار و رئیس دانشگاه تهران را مامور تشکیل دولت تازه کرد . با اینکه علاء در آغاز کار اینطور وانمود ساخته بود که برنامه کارش قبل از هر چیز مبارزه دامنه داری با فساد اداری است و قصد دارد با حدت و شدت هر چه تمامتر جلوی دزدی ها را بگیرد و وزارتخانه ها را از الودگی هائی نظیر

ارتش و اختلاس نجات بدهد. ولی در واقع کار چشم گیری در زمینه مبارزه با فساد صورت نداد و بجای مبارزه با دزدها و جلوگیری از دزدیها .. از همان ماه اول حکومت او مبارزه غیر منتظره ای با بهائی ها شروع شد که هرچند کسی که نخست زمزمه آن را سرداد فلسفی واعظ بود که بمناسبت فرا رسیدن ماه رمضان در مسجد شاه تهران همه روزه به منبر میرفت و حرفهایش نیز بطور مستقیم از رادیو پخش میشد ولی وقتی این حملات شدید اللحن ادامه پیدا کرد و رادیوی دولتی نیز همچنان در پخش ان سنگ تمام گذاشت کم و بیش برای ناظران امور این سوال پیش آمد که آیا این شاه است که برای جلب نظر آخوندها یک چنین برنامه ای را تدارک دیده است؟ و اگر در اول کار دم خروس از لای عبای فلسفی پیدا نبود ولی وقتی در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران و سرلشگر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش با شش کامیون سرباز مسلح به حظیره القدس مسجد بهائیهها رفتند و خود سرلشکر باتمانقلیچ با حضور روزنامه نگاران و عکاسان اولین کلنگ را برای تخریب گنبد ان فرود آورد ... دیگر همه دریافتند که این همه آوازه ها از شه بود .. چنانکه در همانروز نیز تظاهراتی در شیراز برپا گردید و جماعتی به خراب کردن خانه سید علی محمد باب پرداختند و متعاقب آن در این شهر هم مثل تهران حکومت نظامی اعلام گردید و همانطور که انتظار می رفت در فردای ان روز نه فقط حاج آقا حسین بروجردی مرجع وقت شیعیان ، طی نامه ای که برای شاه فرستاد این اقدامات را مورد قدردانی قرار داد بلکه سید محمد بهبهانی هم به ملاقات شاه رفت و سیاست دولت را در مبارزه با بهائیان ، یک حمایت اشکارا از مذهب تشیع شناخت و از او خواست که به دیگر (روحانیون) نیز اجازه بدهد که برای عرض تشکر به ملاقات او برود ... و

پس از اینکه در ۹ اردیبهشت نیز مجلس در یک جلسه خصوصی سیاست مبارزه با بهائیان را تایید کرد در ۲۶ اردیبهشت برای اینکه این برنامه کاملا جنبه رسمی بخود بگیرد . دولت در باره انحلال مجامع بهائیان و مبارزه با این فرقه باصطلاح (ضاله) گزارشی به مجلس داد . (پایان مقاله)

در پی آمد وقایع معروف به سال فلسفی حجه الاسلام فخرالدین فال اسیری فرزند سید محیی الدین معروف در کتابی که در فضائل و مناقب مرحوم پدرش تالیف نموده و بنام یادنامه آیت الله سید محیی الدین فال اسیری منتشر نموده مینویسد :

مرحوم آیت الله فال اسیری علاقه بی حدی به ساحت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت داشت و معتقد بود تنها با تمسک به عروه الوثقای اهل بیت است که میتوان به هدف رسید او از همان آغاز ورودش به نیریز در راه اندازی مراسم سوگواری سالار شهیدان و سرو سامان دادن جلسات دینی و سوگواری امام حسین (ع) نقش بسزایی داشت و توانست مراسم و جلسات را به مناسبات اعیاد و فیات مذهبی راه بیاندازد و برنامه های سوگواری امام حسین (ع) را به نحو شایسته اصلاح ودر جهت تبلیغ دین قرار دهد از همه مهمتر مراسم میلاد سعادت بنیاد امام عصر عج که همه ساله سه روز با شکوه و عظمتی خاص در مدرسه علمیه و تمام محلات شهر برگزار میشود که مانند میخی در چشم بهائیان و دشمنان اسلام بود . سید پس از تحکیم امور و تسلط بر موقعیت مذهبی شهر وارد مبارزه مستقیم با دشمنان اسلام شد و در راس آن سرکوبی بهائی و بهاییگری که به عللی که ذکر شد در آن شهر رونق و پایگاه مهمی برای بهائیان داشت و از مرکز مورد حمایت دربار بود .

او توانست با حمایت مردم و مریدان جان برکفش چنان زندگی را بر بهائیان و حامیان آنان سخت کند و روز روشن را در چشمانشان تاریک کند که خود برای نجات جان خویش شهر را ترک کنند و فرار را برقرار ترجیح دهند. او ابتدا مبارزه منفی مانند ترک معاشرت و معامله و ارتباط مسلمانان با بهائیان که تا آنروز معمول و مرسوم بود حتی به خاطر پستها و مقاماتی و املاکی که بهائیان داشتند مسلمانان در ارتباط با آنان از هم سبقت می گرفتند و ازدواج و اختلاط با کافران را نه تنها حرام بلکه امری معمول می پنداشتند.

سید اول این رشته ارتباط را گسست و صفوف مسلمانان را از بهائیان جدا نمود. در جبهه حق و باطل طرفهای درگیر باید مشخص باشند تا بتوانند هدف را مستقیماً مورد حمله قرار دهد بعد از این مرحله سید به هدایت افراد فریب خورده و ساده لوح محلی پرداخت و توانست آنان را نجات و از راه منحرف باز دارد و هنگامی که احساس کرد سرکردگان بهائیت از حمایت و ارتباط مردمی محروم شده اند به آنان تاخت و در مدت چند سال مبارزه و جدال شهر نیریز را از لوٹ وجود آنان پاک و آنان از ترس جان پستهای اداری و املاک خود را رها کردند و رفتند

و در کتاب دیگرش بنام یادآورده آیت الله فال اسیری مینویسد :

تحریم معامله با بهائیان در شرایط آن زمان و فتوای آیت الله

العظمی بروجردی (ره)

در کتاب یادواره که در شرح حال سید محی الدین فال اسیری بقلم فرزندش میباشد چنین آمده است .

فتوای آیت الله العظمی بروجردی طاب‌ثراه در مورد، تحریم انواع معاملات با بهائیان که نگارنده به امر آن پدر بزرگوار در سالهایی که برای تحصیل در قم مشرف بودم اقدام نموده و چاپ و تکثیر کردم .

تفصیل فشرده جریان از این قرار است که ایشان از آغاز ورود به نیریز تا حدود دو سال برای اتمام حجت با بهائیان معاشرت مینمودند و با مهربانی و احترام با آنها بحث و گفتگو میکردند تا این که افرادی که استدلال منطقی را می پذیرفتند هدایت شدند و آنان که در آستانه گمراهی بودند ، محل را ترک کردند و منحصر شد به افراد غیرقابل هدایت . آنگاه با توجه به اینکه پیروان آن حزب بوسیله معاشرت و معامله تقویت میشوند ، معامله و معاشرت با آنها را تحریم نمودند الا گفتگوهایی که در راه تبلیغ آنها باشد و با این روش و پیروی مردمان شریف نیریز از این حکم موفقیت‌های فراوانی نصیب اسلام و مسلمین شد اما سران بهائی حکم را نقض کردند . لذا نیاز مبرم پیدا شد که حکم مرجع عالیقدر تقلید را نیز در این باره کسب نماییم و با توفیق الهی و عنایت امام زمان (عج) و راهنمایی آیت الله گلپایگانی انجام یافت .

تصویرنامه آیت الله بروجردی درباره معاملات با بهائیان

حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی

مدظله العالی علی رئوس المسلمین بحق محمد و آله

چه میفرمایید راجع به معاشرت و معامله با بهائیان از قبیل اکل و شرب با آنها و مهمانی کردن آنها و به مهمانی رفتن و زن دادن به آنان و زن گرفتن از آنها و دخول در حمامات آنان و راه دادن آنها به حمامات مسلمین و خرید و فروش با آنها و کرایه و اجازه دادن املاک و وسائط

نقلیه از آنها و معالجه نزد آنها و اصلاح سر و صورت آنان و کارکردن برای آنها مجاناً و یا تحت هر یک از عناوین معاملات شرعیه از قبیل جعاله و مزارعه و مفاقات و شرکت و صلح و نحو این امور از انحاء معاشرت و معامله با آنها مستدعی است نظر شریف را مرقوم دارید اداء الله ظلکم .

جواب آیت الله

بسمه تعالی

لازم نیست مسلمین نسبت به این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند .

۸ ذالحجه ۱۳۷۴

واقعه شانزدهم

وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ شمسی

واقعه شانزدهم در نیریز در حقیقت در دنباله و پی آمد وقایع چهاردهم و پانزدهم میباشد زیرا وجود سیدی متعصب مدت نیم قرن در نیریز به عنوان مرجع روحانی و پیشوای امام و تبلیغات سوء بر علیه دیانت مقدس بهائی حالتی از تعصب جاهلانه شدید بر فرهنگ عمومی نیریز ایجاد نموده بود که بکوچکترین بهانه ای باعث تحریک عوام الناس شده منجر به ضوضا میگرددید و بهائیان مظلوم نیز همیشه وجه المصلحه واقع میشدند کما اینکه در واقعه تیراندازی به ناصرالدینشاه یا در جریان عقد قرارداد کنسرسیوم نفت دولت توسط واعظی به نام فلسفی جریاناتی را ایجاد نمود که در ضمن واقعه چهاردهم نقل شده و یا در حدوث انقلاب اخیر و ایجاد واقعه شهرک سعدی شیراز وجود بهائیان را بهانه قرار داده و مردم عامی و عادی را تحت عنوان اینکه دین در خطر است و یا بهائیان عوامل بیگانه و جاسوسند تحریک نموده و راهپیمائی و اغتشاشی به راه می انداختند.

البته ترقی مادی و معنوی و حسن شهرت بعضی از افراد سرشناس بهائی در نی ریز هم مزید برعلت شده باعث ایجاد حسادت گردیده غارت اموال و چپاول و استفاده های شخصی نیز و بخیال باطل خود ضمن بدست آوردن غنائمی ثوابی هم نموده و شاید باعث ارشاد گروهی کم سواد و یا تعطیل و اضمحلال تشکیلات امری بشوند تا قبل از سال ۱۳۴۲ و حتی در زمان ورود سید مذکور به نیریز در نتیجه حسن معاشرت احباء و کوچکی محل و آشنائی کلی و حتی ازدواجهای متداول و مرسوم بین احباء و اغیار جامعه امری نیریز نه تنها مورد احترام عموم بوده و جریانات امری و تشکیلات دائر بوده و مبلغین و حضرات ایادی گهگاهی با تشریف فرمائی خود به رونق جلسات می افزودند و باعث تشویق احبا میشوند بلکه اغیار هم اگر با هم اختلافی داشتند میگفتند به هیأت ۹ نفری برویم و منظورشان حکمیت محفل بود عده زیادی در نقشه ۴۵ ماهه و ده ساله قیام به مهاجرت به نقاط عربی نموده و یا برای ادامه تحصیلات عالی به خارج یا شهرهای بزرگ میرفتند. ولی بعد از خرداد ۴۲ که مسئله تبعید امام خمینی و جبهه گیری روحانیون در مقابل دولت مطرح شد در نیریز هم به تحریک آخوند فوق الذکر احبا مورد آزار و اذیت واقع شدند محصلین را در مدارس تحت فشار گذاشتند کاسبها به احبا ما یحتاج زندگی را نمیفروختند و حتی بعضی از تجار بهائی را مجبور کردند دفتر خود را تعطیل نمایند ولی این مخالفتها تا قبل از انقلاب جزئی و زود گذر و موسمی بود و برای احبای الهی عادی بود زیرا از بدو ظهور امر الهی احبای ایران در سراسر کشور و بالاخص در شهرهای کوچک که تعصبات مذهبی شدیدتر و نفوذ علما بیشتر بود همیشه مورد تضییقات شدید بوده اند که نمونه آن وقایع آباء-هرمزک یزد-ماهفروجک ساری و سیستان و

دیگر جاها میباشد این ظلم و جور که ناشی از سوء نیت علما و یا مصالح سیاسی حکما است همیشه وجود داشته و از اوائل امر در دوران قاجاریه تا زمان پهلوی که سازمانهای مذهبی فدائیان اسلام و حجتیه بوجود آمد و تا عصر حاضر در دوران جمهوری یک وجه مشترک بین سه رژیم متفاوت دیکتاتوری و مشروطه و جمهوری وجود داشته و آنهم وجه المصلحه قرار دادن احبا برای اغراض شخصی و پیش برد اهداف سیاسی است زمانی مسئله سوء قصد به ناصرالدینشاه مدتی بعد در زمان حکومت استبدادی کوتاه مدت محمدعلی شاه به بهانه طرفداری از مشروطیت زمانی به بهانه توبه نامه گاهی به تهمت جاسوسی و صهیونیست بودن و موقعی بنام فراماسون و این اواخر به تهمت کفروا لحاد و منکر ضروریات اسلام بودن کمر همت به اضمحلال جامعه مظلوم و بی پناه بهائی بسته اند . وقوع انقلاب اسلامی و تغییر رژیم از مشروطه شاهنشاهی به جمهوری اسلامی ونوید تشکیل حکومت عدل اسلامی بهانه مناسب بدست علما و روحانیون دادتا نیات مغرضانه خود را عملی سازندو افراد فرصت طلب سودجو نیز از این موفقیت که بفتوای روحانی محل صادر شده سوء استفاده نمود اول به باغات حمله برده درختان را از ریشه در آوردند شاخ و برگها را شکستند و اماکن امری از قبیل گلستان جاوید و حظیره القدس و اماکن متعلق به شرکت امناء را تخریب و غاصبانه تصاحب نمودند گویی اضمحلال بهائیت در تخریب املاک است وقتی از این راه به نتیجه نرسیدند با آزار و اذیت احبا و سنگ پرانی در منازل آنان و آتش زدن درب خانه ها و آزار محصلین و کسبه و توهین به مقدسات آنان را به نوعی به مناطق امن و شهرهای بزرگ که ازاینگونه تعصبات خبری نبود فراری دادند و باعث تخلیه محل و تضعیف روحیه بقیه شدند در جریان وقوع انقلاب این فرصت مناسب

بدست آمده بود دولت هم برای اینکه شاید فرجی حاصل شده خشم جمعیت از مخالفت با سیاست دولت متوجه مذهب شود چندان اقدامی در خاموش کردن این آتش افروخته نکرد و چه بسا که خود نیز بدان دامن میزد و به رؤسای شهربانی و پاسبانها که خود باید مجری قانون باشند دستور داده شده بود که نسبت به رفع آزار از بهائیان چندان اقدامی نکنند آنان نیز که خود چندان بی میل نبوده و تعصبات جاهلیه نیز مزید برعلت بوده خود باعث تحریک و تشویق معاندین می شدند. سال ۱۳۵۳ یعنی حدود ۴ سال قبل از وقوع انقلاب اسلامی عده ای از دراویش که منتسب به فرقه های مختلف نقشبندیه و نعمت الهی و غیره بودند خانقاه هائی برای خود تشکیل داده و به اجرای مراسمی خاص مشغول میشدند وعده زیادی از رؤسا و روشنفکران که از مراسم سنتی مذهبی شیعی و یکنواختی مراسم سینه زنی وعزاداری محرم خسته شده و از ظهور امام زمان بعد از مدتی مدید مأیوس شده بودند نیز به آنها پیوسته مراسمی روشنفکرانه همراه با اوراد و ادعیه مخصوص و گاهی با رقص و سماع تشکیل می دادند که طبق معمول مورد مخالفت علمای وقت قرار گرفت و از دولت تعطیلی آن مراسم را خواستار شدند از تصادف روزگار در آنزمان رئیس ژاندارمری نیریز که سرهنگی بنام سرهنگ تاتار بود جزء دراویش بود و با سبیلی پرپشت و تسبیحی درشت محرمانه و مخفیانه با روحانی محل که قریب سی سال در نی ریز بساط فقاقت را انداخته و اموالی اندوخته و ریاستی برای خود فراهم ساخته و عده ای مرید متعصب گوش به فرمان داشت از در مخالفت درآمد و برعکس روسای دیگر که مجیز گوی درگاهش بود چندان اعتنائی به او نمیکرد که البته بی گناهی غیر قابل بخشش بود لذا بمیردانش دستور داد تا به او اهانت نموده و کاری کنند که تقاضای انتقال

از نیریز نماید روزی این شخص با یال و کوپال نظامی از خیابانی عبور میکرد به او تنه زده و او را در جوی آب می اندازند او هم عصبانی شده چند تیر هوائی شلیک میکند که منجر به تامین حکومت نظامی در شهر شده و از شیراز تقاضای کمک مینماید شبانه عده ای سرباز از شیراز به نیریز آمده سید مزبور را دستگیر و به یزد تبعید می نمایند و این جریان در همان موقع در بعضی از شهرهای دیگر هم رخ داده و منجر به تبعید عده ای از علما و روحانیون از قم و طهران به سایر شهرهای ایران از قبیل جیرفت و بافت و خاش و انارک یزد و غیره میگردد که البته باعث بروز اغتشاشات و راهپیمائی هایی در مخالفت با این امر می شود. از قضای روزگار نویسنده این سطور هم در همان سال به امر محفل ملی روحانی به عنوان وکیل شرکت امانه برای سرپرستی املاک امری و تقویت روحیه احبا به مدت یک سال مامور به خدمت در نی ریز میشوم که مصادف با آن واقعه گردید و با توجه به نفوذی که جامعه امر در سال های قبل در نی ریز داشته و اقدامات پدر نگارنده که سال های سال به امر محفل مقدس روحانی ملی ساکن نی ریز بوده و با ارتباط با اولیای امور و کیاستی که در حل مسائل به عنوان رئیس محفل روحانی داشته که زبانزد خاص و عام بود وقوع این حادثه را از چشم بنده دیده و بنده را به ارتباط به ساواک و مقامات دولتی متهم نمودند که خوشبختانه با پایان دوران یک ساله تعهدم مشکلی پیش نیامد، منظور این است که شعله ور شدن آتش انقلاب ریشه در قبل داشته و بعد از رفع تبعید از سید فوق الذکر و مراجعتش به نی ریز به تلافی اهانتی که به او شده بود در صدد تلافی و جبران مافات بود و چون فرقه های دراویش مضمحل شده و دیگر وجود نداشتند اقلیتهای مذهبی دیگری هم در نی ریز نبود این است که تمام کاسه کوزه ها

برسرفته مظلومه بهائی شکسته شد و او با تحریک عوام الناس که وجود بهائیان در این شهر باعث ادبار و نکبت است و اگر آنها را از شهر بیرون کنیم شهرمان بهشت موعود می شود. لذا مردم عوام هم بطمع رفتن به بهشت و انجام عملی صواب و اینکه در همین دنیا هم به مال و منالی برسند دست به غارت زده با خرابکاری و آتش زدن منازل و اماکن امری و ایجاد رعب و وحشت میخواستند احبا را یا مسلمان نموده یا مرعوب و مجبور به فرار نمایند. لذا در وهله اول گلستان جاوید و مقبره شهدا را با خاک یکسان نمودند و آنجا را غضب نموده و مدرسه و مسجد و حسینیه ساختند. قلعه خواجه که در مالکیت امر بود را تخریب و بصورت منازل و اطاقهای کوچک در آورده در اختیار بعضی از ساکنین گذاشتند. باغهای احبا را که در اطراف موقوفات امری معروف به وحیدآباد بود تخریب و یکی از آن را که آب اصلی از وسط آن جاری بود به زمینی باتلاقی تبدیل نمودند خادم خطیره القدس که مردی از کار افتاده و علیل بود مضروب و مجروح نمودند و زن و فرزندان را تحت فشار و آزار قرار داده که مجبور شدند شبانه محرمانه به شیراز حرکت نمایند. احبای نیریز از دو طبقه متمایز و کاملاً مشخص تشکیل شده بود طبقه اول که از طبقه مرفه جامعه بوده و جزء خوانین محسوب می شدند و از نظر مقام و مال و منال دارای احتشام بسیار بودند و طبقه دیگر که افرادی فقیر و زارع یا کاسب بوده و در حدمتوسط زندگانی عادی خود را داشتند حدوث حادثه انقلاب هر دو دسته را تحت فشار قرار داد طبقه اول قبل از بروز هر حادثه ای جان و مال خود را بدر برده و به بهانه تحصیلات عالی بچه ها و یا گسترش تجارت به شهرهای دیگر و حتی بخارج، سفر نمودند. طبقه دوم هم مدتی استقامت نمودند ولی به واسطه نداشتن تشکیلات قوی و ایجاد اختلاف بین احبا با همه

ایمان قوی که داشتند. ترک محل و از دست دادن خانه و زندگی را بر تبری و ترک ایمان ترجیح دادند و بالاچاربار سفر بستند و به شیراز سفر نمودند و در آنجا تحت اشراف محفل روحانی شیراز و هیأت تقویت امری نیریز موقتاً در حظیره القدس مسکن دادند و بعد از اشغال حظیره القدس زندانی شدن بعضی از اعضاء محفل و دست اندرکاران تشکیلات در منازل سایر احبا و یا منازل اجاره ای سکونت نمودند. از مدتها قبل تقویت جامعه امری نیریز که روزی مرکز قسمت بوده و دارای بیش از یک هزار بهائی و چهارصد ذی رای بوده مورد توجه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله و محافل روحانی ملی و شیراز بوده و برای تقویت بنیه مالی و بهبود وضع اقتصادی احبا که بعلت عدم امکانات اشتغال مجبور به ترک محل نشوند و همچنین اعزام مشوقین و مبلغین هیأتی ملی مرکب از یکی از اعضا محفل ملی و شرکت امناء و یکی دو نفر از نیریزیهای سرشناس مقیم مرکز بنام هیأت ملی تقویت امری نی ریز تشکیل شد و با اعزام اشخاص متمکن و علاقمندی مانند آقایان ثباتی - سالکیان - ضرغام - نیکوبنیاد - حسامی و دیگران با هدف ایجاد امکانات اقتصادی از قبیل حفر چاههای عمیق تشکیل شرکتهای تعاونی احباء اراضی و حیدآباد و غیره گامهای مؤثری در بهبود اوضاع برداشته شده بود که متأسفانه همین اقدامات که ظاهراً نیت خیر و عملی بسیار بجایی بود در اثر عدم رعایت حکمت منجر به تحریک حس حسادت اعدا و زمینه ساز بروز انقلاب و تعصبات گردید. بعد از حمله به حظیره القدس و اخراج خادم آنجا اوراق امری و آرشیو محفل و کتابخانه را ویران نموده و طعمه آتش ساختند بدون آنکه بدانند چرا و چه چیزی را می سوزانند بمصداق آتش که گرفت تر و خشک می سوزد آتش خشم ناشی از بی سوادی و تعصبات جاهلیه سوزان تر از شعله های آتش بود که

اوراق امری که حاوی آیات قرآنی بود را می سوزانید و این تعصب کورکورانه را تا آنجا رسانده بودند که مشروبات الکلی را میفروختند ولی از فروش پپسی کولابه بهانه اینکه عوایدش به بهائیهها میرسد و حرام است خودداری می کردند. کوتاه مدتی قبل از پیروزی انقلاب چون در رسانه های گروهی و ارتباط جمعی از قبیل روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون حملاتی به بهائیان میشد و مردم نیریز با دیدن این وضعیت که چگونه نمایندگان ملت در خانه ملت و جایی که باید قوانینی در رفاه و آسایش مردم برداشته شود و باعث اعتلای نام وطن گردد با توهین و فحاشی به دیانت مقدس بهائی و زدن اتهامات ناروا و گفتن دروغهای شاخدار از قبیل نوکر اجانب- جاسوس، حیف و میل اموال عمومی، استحکام رژیم قبل و تهمت بهائی بودن به شاه و نخست وزیر و عده ای از وزرا عرق عصبیت آنها تحریک و سود جوئی و بدست آوردن اموال مفت هم مزید بر علت گردیده باعث هجوم به منازل احباء و تخریب باغات و اماکن امری گردید و تقریباً هیچ خانواده بهائی نبود که بی نصیب بماند لذا همگی دست از مال و منال شسته منقطعاً الی الله به شیراز و سایر شهرهای بزرگ هجرت نمودند تا جائیکه از عده هزار نفری احبای نیریز جز یکی دو خانواده بی پناه و اشخاص مسن و معمر که قادر به سفر نبوده و مال و منالی هم که بدرد بخورد نداشتند فعلاً در آنجا مقیم هستند و همین اقامت این عده معدود ثابت نمود که اعدا به مقصود خود که طرد عموم بهائیان از نی ریز بود موفق نشد و عملاً ثابت شد که با حيله و تزویر وزر و زور نمی توان واقعیات را منکر شد و هم اکنون بعد از گذشت قریب سی سال مردم به واقعیت پی برده و دچار عذاب وجدان شدند که چرا باعث دربردی و آزار و اذیت عده ای بیگناه، بی پناه که جز ایمان بحق گناهی

نداشتند شدند خوشبختانه بروز این انقلاب باعث شد که دیگر اوضاع زمان قبل که در اتوبوسهای مسافربری و شوارع عام به مقدسات بهائیان توهین میکردند عوض شد و نسل جدید نه تنها توهینی به احباء نمی کنند بلکه با آنها با احترام رفتار نموده از اعمال گذشته عذرخواهی مینمایند .

گذشته از بهبود اوضاع و ایجاد امنیت و حتی پس دادن بعضی از املاک مصادره شده و تغییر طرز فکر نسل جدید نسبت به امر مبارک خروج احباء از نی ریز باعث ترقی کمالات صوری و معنوی جوانان گردید جوانی که اگر در نی ریز میماند بعلت نبودن دانشگاه و مدارس عالییه و وجود تضیقات امکان ترقی را نداشت در شهرهای بزرگ با شرکت در مؤسسات آموزشی و کسب کمالات علمی و امری پیشقدم شده عده ی زیادی از آنان به خارج سفر نموده و مدارج عالییه علمی را گذرانیده و در دانشگاههای معتبر و مهم آنجا به تدریس و تعلیم مشغولند .

از آنجا که ایجاد تضیقات جنبه عمومی داشته و هیچ یک از احبا نبود که بی نصیب بماند و تقریباً شامل حال همگی گردیده و جنبه عام داشت لذا از ذکر تضیقات وارده بر فرد فرد احباء و خانواده ها خودداری گردید زیرا همگی تقریباً مشابه و یکسان است .

با توجه به اثرات آتی این تضیقات ملاحظه می شود که گرچه بصورت ظاهرباعث شکست و تفرق و ناراحتی احباء شده و حتی باعث شهادت بعضی از آن نفوس مقدسه گردیده ولی نتایج و آثار آن بسیار پر بار و نتیجه بخش بوده باعث انتباه و بیداری اغیار و تصدیق و ایمان افراد و سبب ترقی صوری و معنوی احباء و بالمآل اشتهار امرالله در اقصی نقاط جهان گشته و پیروزیها و موفقیت‌های حاصله در نقاط مختلفه عالم نتیجه همین تضیقات و بروز شهامت و ایستادگی احبا است که باعث ترقی روزافزون جهات مختلفه امرالهی در گوشه و کنار جهان شده تشکیل کنفرانس های بین المللی ، تأسیس مشارق الاذکار ایجاد رادیو بهائی و پخش برنامه های تلویزیونی انتشار هزاران کتاب جدید کل از نتایج اینگونه تضیقات است .

شرح وقایع نیریز در سال ۱۳۵۷

توسط یکی از احبای ناظر و شاهد جریان

یک بار دیگر موجبات فشار بر پیروان اسم اعظم در کشور مقدس ایران فراهم گردیده و این جمع مظلوم در گوشه و کنار مملکت به عناوین و اشکال مختلف دچار مضیقه و توهین و تحقیر و اذیت و آزار و غارت اموال قرار گرفتند . در این میان نقاطی که در گذشته ایام یعنی متجاوز از ۳۶ سال پیش بلکه از اوائل ظهور اعظم تا کنون پیوسته محل سکونت افراد بوده و احبای آنجا به طور مستمر و دائم در معرض تعدی و تجاوز و قتل و نهب بوده اند ، در حال حاضر بیش از پیش دایره تضیقات بر آنها تنگ شده و در واقع گرفتاریهای سابق به شدت اوج گرفته است .

که از این نقاط از بدو طلوع امر نازنین همواره احبایش هدف هجوم و فشار غیر مؤمنین قرار گرفته و به دفعات در کمال مظلومیت جانفشانی کرده اند ، نیریز است که شرح فداکاریهای آنان در تاریخ امر نیز ثبت و حاجت به توضیح نیست . در این مختصر فقط شرح تجاوزاتی که تقریباً از پائیز سال ۱۳۵۷ شمسی نسبت به حقوق افراد اعمال گردیده به طور خلاصه ذکر میگردد تا جریان حوادث لا اقل یادداشت شده و بکلی به فراموشی سپرده نشود . از جمله اماکنی که در اوضاع و احوال اخیر مورد حمله و تجاوز بیشتری واقع گردید شرکت ایوب است که غروب روز اول محرم سال ۱۳۹۹ ه.ق برابر با یازدهم آذرماه ۱۳۵۷ عده ای از افراد ماجراجو به محل شرکت واقع در جنب مسجد جامع کبیر شهر حمله نموده و از راه حفره های که شب قبل از آن بوسیله افراد ناشناس در دیوار احداث شده بود به داخل عمارت رفته و درها را باز نموده و شبانه اموال و اثاثیه شرکت را به غارت بردند و صبح روز دوم محرم مجدداً بطور دسته جمعی به شرکت حمله نموده و بقیه اثاثیه موجود را که از لحاظ قیمت بالغ بر یک میلیون و نیم تومان بوده همچنین اثاث شخصی جناب تیمسار ضیاءالله نیکو بنیاد را که از شرکاء شرکت ایوب و به ارزش متجاوز از یک میلیون تومان محسوب به غارت برده و بنای ساختمان را به آتش کشیدند و مبلغ عمده ای چک و سفته بدهی اشخاص را نیز به غارت بردند بعداً در همان روز به منزل جناب آقای علی اصغر منصوری که نزدیک شرکت بود حمله و در ضمن این احوال فرزند آقای منصوری به نام آقای فرزاد منصوری مورد حمله و ضرب و شتم آنان قرار گرفته که از ناحیه سر مجروح گردید . سپس به منزل آقای محمد روشن روان و منزل آقای حاجی بصیری و آقای عبدالحسین هنرور حمله کرده به تخریب منازل و

اموال پرداختند و بلافاصله به حظیرةالقدس هجوم نموده که پس از تاراج اموال و پاره کردن و سوزاندن اوراق و کتب امری و اشیاء موجوده آنجا را به آتش کشیده سوزاندند و در روزهای بعد خانه های سید آقا روحی مهاجر یزدی و منزل جناب آقای علی اصغر منصور و خانه های حسین مؤمن زاده و خانه مرحوم رفیعی و منزل آقای خلیل روحانی و منزل آقای حافظ سرداری و خانه های عبدالسیع شهید پور و منزل آقای حسین اتحادی و منزل آقای محمد باقر ایمانی که خالی از سکنه بود دستخوش تجاوز و هجوم واقع گردید و قسمتی از بنای خانه ها را خراب کرده و اسباب و اثاثیه شان را به تالان و تاراج بردند و صبح روز تاسوعا سحرگاه بمنزل خانم فرهومند شیبانی که جنب حظیرةالقدس و از املاک امری متعلق به شرکت امناء و در آن روز خالی از سکنه بود حمله و هجوم نموده و برای دومین بار منزل را به آتش کشیدند و به تخریب بنای ایوان پرداختند پس از آن ساختمان حظیرةالقدس و کارخانه پارچه بافی که جنب حظیرةالقدس واقع و سابقاً محل کار شرکت ممتاز بوده (اخیراً محل کار شرکت سابق ممتاز را آقای جلال میثاقی خریده و ملک ایشان بود) و حمام دوش که از املاک امری نیریز متعلق به شرکت امناء و مجموعاً مساحت وسیعی است کلیه را تصرف نموده و بقرار اطلاع اخیراً به منظور ساختمان خانه برای مستضعفین در نظر گرفته شده است. از همه مهمتر مسئله ای که در این روزها (یعنی در مردادماه ۱۳۸۵) عنوان شده و احتمالاً از تصمیمات خصوصی انجمنهای مذهبی محلی است موضوع تحریم خرید املاک بهائیان از طرف مسلمانان است. این موضوع اگر چه سالها پیش مورد نظر و تا درجه ای معمول بوده به شدت کنونی نبوده است زیرا ظاهراً به دفاتر

اسناد رسمی دستور داده شده که از تنظیم سند و انجام معامله خودداری نمایند و پاسخی به درخواست آنها داده نشود.

در نتیجه جامعه ستمدیده نیریز که افراد آنان عموماً با خانواده و اطفال بیگناه آواره شهرها و بلاد دیگر شده اند نه تنها از خانمان خویش دورافتاده و هستی و مایملک خود را از دست داده اند بلکه در این روزهای سخت و گرانی هزینه زندگی با مختصر نقدینه مالی که داشته اند زندگی نموده که شکرأً لله از طرف تشکیلات امری مدینه منوره شیراز با نهایت سعی و کوشش در دستگیری و کمک به ملهوفین نیریز مراقبت و همت موفور معمول و مبذول گردیده است ولکن اگر وضع به همین منوال ادامه یابد به جمعی مظلوم که جز خدای توانا ملجاء و فریادرسی ندارند چه خواهد گذشت.

از ساحت مولای حنون مسئلت مینمائیم و با نهایت درجه تضرع و ابتهال رجا می کنیم که به قدرت غالبه و فضل محیطه اش دست ظلم و ستم را از سر مظلومان کوتاه و ابرهای تیره مصائب و بلاها را به زودی رفع و زائل فرماید تا این بینوایان به زیور صبر و استقامت و ایمان از تتابع امتحانات و افتتان و ظهور شدائد و بلاها افسرده و خمود نگردیده و به خدمت امر منیعش موفق و موید و در سبیل حب و رضای مبارکش سالک گردیم انه سمیع المجیب.

در پی حوادث به وجود آمده در نیریز محفل روحانی بلافاصله مشروح وقایع را به عرض محفل روحانی شیراز و محفل ملی رسانیده و گزارش واقعه را مشروحاً بیان نمودند که برای ثبت در تاریخ تعدادی از آن را عیناً نقل مینمائیم:

ساعت ۹ صبح روز سه شنبه سیزدهم شهرالقول سنه ۱۳۵ بدیع مطابق ۱۳۵۷/۹/۱۴ معاندین به شرکت ایوب حمله و پس از خراب کردن دیوار به غارت اشیاء موجوده مبادرت و پس از غارت و بردن اشیائی که در طبقه بالا متعلق به جناب تیمسار ضیاءالله نیکو بنیاد که عبارت از وسائل زندگی در چهار اطاق و تعداد زیادی کتب امری به زبان فارسی و انگلیسی و مقدار بسیار زیادی البسه و اشیای گرانبهای شخصی و تعداد زیادی نوار و فیلم استریپ و پروژکتور بوده بنای شرکت را مدت چند روز به آتش کشیده و سوزانیدند و تمام دیوارها را خراب نموده و آجرها را برده که فعلاً فقط اسکلت آهنین ساختمان دو طبقه باقیست . ساعت یک از ظهر همین روز معاندین به حظیره القدس حمله و ماشین لندنور شرکت را که در باغچه متوقف بوده به آتش کشیده و قسمت اعظم ساختمانهای حظیره القدس را خراب و ویران ساخته و اشیای موجوده را کلاً به غارت بردند .

پس از این خرابیها و آشوب و بلوا آنهائیکه قادر به ترک منازل خود از تبریز و عزیمت به شیراز بودند شهر را ترک و به شیراز عزیمت و چندین خانواده که در محاصره اوباش و خرابکاران بودند در چند شب متوالی بین ساعتی دو و چهار صبح مخفیانه با وسیله و تسهیلاتی که جناب آقای ضیاءالله نیکوبنیاد فراهم و به نیریز اعزام داشتند به کمک رئیس شهربانی نیریز از محل خارج و صحیح و سالم به شیراز رسیدند و به فضل جمال اقدس ابهی در این بلوا و آشوب و غارتگری به هیچ یک از احواء صدمه جانی وارد نگردیده به استثناء دو نفر که یکی از آنها فرزند آقای علی اصغر منصوری ، فرزند منصوره که به شکستگی استخوان سر منتهی و مصدوم ساختن یک نفر دیگر از احواء که فعلاً هر دو نفر سالم و در شیراز میباشند.

منازلی از احبا که مورد دستبرد و غارت و آتش سوزی قرار گرفته به شرح ذیل می باشد :

- ۱- منزل خانم شیبانی
- ۲- منزل آقای میرزا خلیل روحانی
- ۳- منزل آقای حسین مؤمن
- ۴- منزل آقای سید آقا روحی
- ۵- منزل آقای عبدالحسین منجدبی
- ۶- منزل آقای عبدالحسین هنرور
- ۷- منزل آقای حافظ سرداری
- ۸- منزل آقای محمد روشن روان
- ۹- منزل آقای حاجی بصیری

بدین ترتیب تا حال یازده محل مورد نهب و غارت و آتش سوزی قرار گرفته است و در صورتیکه وقایع دیگر رخ دهد متعاقباً معروض خواهد گردید :

ساحت منیع محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران

شهیدالله ارکانه:

با کمال توفیر و احترام به عرض میرساند ... بعلت حوادثی که اخیراً در تمام نقاط کشور رخ داده است نیریز هم از این حوادث به دور نمانده و وقایعی از ساعت هشت صبح روز سه شنبه ۱۳ شهریور سنه ۱۳۵ بدیع مطابق ۱۳۵۷/۹/۲۴ اتفاق افتاده احبای نیریز ناچاراً ترک مسکن و خانه های خود را نموده و به تدریج شهر را ترک نمودند و برای کسانیکه در محاصره قرار و ترک شهر برایشان مقدور نبود ناچاراً بین ساعت دو تا چهار

صبح شهر را ترک و عازم شیراز گردیدند که تفصیل شرح وقایع به پیوست تقدیم میگردد.

موضوعی که از نقطه نظر این محفل بسیار مهم است انهدام حظیرهالقدس و به غارت رفتن آرشیو محفل و کتب امری که در حظیرهالقدس و منازل احباء تقسیم بوده که همه مورد دستبرد و این محفل از سرنوشت آن بی اطلاع است که به غارت رفته یا سوخته شده است .
با تقدیم تحیات بهائی

منشی محفل شکوهنده شیبانی

جناب تیمسار نیکو بنیاد شرکتی بنام شرکت ایوب تأسیس و با سرمایه گذاری کلان و گرفتن نمایندگی موتور سیکلت و اتومبیل سواری هدفشان ایجاد شغل برای جوانان و تسهیلات برای خرید وسائط نقلیه بود ولی از آنجا که متعلق به یک فرد بهائی بود فواید آن را که به نفع جامعه غیر امری نیریز بود ندیده گرفته و باعث تخریب آن شدند . جناب اشراق مدیرعامل آن طی تلگرافی به مضمون زیر شکایت و احقاق حق نمودند :

تاریخ : ۱۳۵۷/۹/۱۴

تلگراف شهری

جناب آقای استاندار محترم فارس

رونوشت ... تیمسار فرماندار محترم نظامی شیراز

رونوشت ... فرماندهی محترم ناحیه ژاندارمری فارس

رونوشت ... ریاست محترم شهربانی های استان فارس

محترماً طبق اطلاع واصله روز گذشته دفتر و انبار و اتومبیل شرکت

ایوب در نیریز به آتش کشیده شده و خسارات فوق العاده وارد گردید .

بدینوسیله دادخواهی نموده استدعای صدور اوامر فوری به مأمورین

تاریخ امری نی ریز / ۲۶۳

انتظامی محل جهت تعقیب مرتکبین و جبران خسارت وارده را دارد.
با تقدیم احترام

داود اشراق مدیرعامل شرکت خاص ایوب
خیابان فردوسی - شماره ۲۷۷ تلفن ۳۲۹۲۶

وقایعی دیگر

در نیریز گذشته از وقایع ذکر شده وقایع دیگری نیز اتفاق افتاده که گرچه شاید نتوان آنها را در تقسیم بندی مطالب ذکر شده آورد ولی از آنجا که خود جزئی از تاریخ است باید ذکر شود تا به مرور زمان فراموش نشده در بوته اجمال نیفتند.

یکی از این وقایع موضوع تأسیس مدرسه به سبک جدید است که تاکنون در ایران سابقه نداشته و شاید جزء اولین مدارسی باشد که در ایران تأسیس شده زیرا به طوری که همگی می دانیم در قدیم مکتبخانه هائی بطرز سنتی و با تعلیم قرآن و حافظ و بعضی کتب دیگر سوادى اندک به علاقمندان آموخته می شد و خیلی از قدما بودند که فقط خواندن میدانستند و از نوشتن محروم بودند زیرا روش تدریسی آنزمان چنین اقتضاء میکرد مخصوصاً نگرانده خوب به خاطر دارم که مادربزرگم بانو خیرالنساء حسامی که به او بی بی میگفتیم اشعار بسیاری از حافظ و مولانا و شیخ الرئیس و سعدی و دیگران از حفظ داشت و یا از روی کتاب میخواند ولی نمیتوانست بنویسد .

(شرح تأسیس اولین مدرسه به سبک جدید)

هنگامی که از طرف حکومت مرکزی مرحوم قوام الملک شیرازی مأمور نظم و انتظام ایالات و عشایر شد و او نیز به نوبه خود منصورالسلطنه را بحکومت نیریز منصوب نمود ایشان اگرچه تظاهر نمی نمود ولی قلباً به دیانت بهائی ایمان داشت و به بهائیان آزادی نسبی داده بود و یکی از کارهای بسیار نیک این مرد خیراندیش فعالیت برای تأسیس مدرسه ای

سبک نوین بود که سرانجام بنام مدرسه نوبنیاد منصوری شروع بکار نمود و به همت همین شخص بود که دو معلم بسیار فعال بهائی از شیراز برای تدریس در این مدرسه به نیریز دعوت شدند یکی مرحوم میرزاعبدالحسین بازیار فرزند میرزا آقا بزرگ بازیار بود که مدیریت این مدرسه را به عهده داشت و دیگری جناب شیخ آقا فاضل قصرالدشتی بود که معلم درس عربی آن مدرسه بود.

جناب فاضل تدریس درس عربی را بعهدہ داشتند و بیشتر دانش آموزان کلاس ایشان فرزندان خانواده های بهائی نیریز بودند.

این مدرسه نمونه بزودی سرآمد مدارس فارس گردید جناب آقا محمد هاشم ملقب به شیخ آقا معروف به فاضل بسال ۱۲۸۱ هجری قمری در قصرالدشت از توابع شیراز متولد شدند تحصیلات و مدارج عالی علوم را در شیراز طی نمود و پس از مدتی به قصرالدشت مراجعت نمود و در ضمن اداره امور امام جماعت آن ناحیه به کار زراعت نیز مشغول بود مریدان ایشان در نماز جماعت و در مجالس بحث و فحوص در امور شرعیه از ایشان درباره دیانت بابی و بهائی سئوالاتی مطرح مینمودند و چون ایشان هیچ مطلبی را بدون دلیل و برهان و مدرک و سند رد و یا قبول نمینمودند شخصاً درصدد بر آمدند که خود تحقق و تفحص نمایند تا با ارائه دلیل و مدرک به مریدان مسلمان و متعصب خود جواب بدهند و خود تصمیم داشت تا ردیه ای درباره امر مبارک بنویسند به همین جهت ابتدا بکتابی بنام دلائل العرفان نوشته حاج محمد افشار مراجعه نمود ولی دلائل او را نپسندیده و توسط دوستانش کتاب مستطاب ایقان را به دست می آورد و بدقت مطالعه مینماید و بشدت تحت تأثیر حقایق نهفته در این کتاب قرار میگیرد و از همان لحظه تصمیم به ملاقات با بهائیان را میگیرد و درصدد

پیدا نمودن شخصی مطلع و آگاهی بر می آید تا اینکه با مرحوم عندلیب شاعر و سخنسرای مشهور بهائی در شیراز آشنا میگردد و سرانجام این آشنائی و ملاقات این که بالاخره به شرف ایمان فائز شد. جناب فاضل سپس به استخدام اداره معارف (آموزش و پرورش) درآمد و چنانچه گفته شد با یاری و همکاری منصورالسلطنه به نیریز منتقل و تدریس درس عربی را عهده دار گردیده و تا آخر عمر در این شهر به خدمت فرهنگی خویش ادامه داد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در نیریز به ملکوت ابهی شتافت .

جناب محمد شفیع روحانی در صفحه ای از کتاب خاطرات تلخ و شیرین خود درباره مرحوم فاضل چنین مینویسند : اولین کسیکه به آداب امری در نیریز دفن گردید جناب فاضل قصرالدستی بود که جسد در صندوق چوبی قرار داده شد و طی مراسم بسیار با شکوهی توسط ریاست اداره معارف و تمام معلمین و شاگردان مدرسه تا محل گلستان جاوید نزدیک قلعه خواجه نیریز مشایعت گردید و مدرسه آن روز به احترام این آموزگار ارزنده تعطیل گردید و بدینوسیله از یک معلم تجلیل به عمل آمد . جناب فاضل شعر نیز نیکو میسرود ولی متأسفانه جز چند ماده تاریخ وفات دوستان اثر دیگری از ایشان در دست نیست . از دست خطی که حضرت ورقه علیا به افتخار جناب فاضل ارسال فرموده اند چنین مستفاد میگردد که ایشان بعد از صعود حضرت عبدالبهاء مرثیه ای شامل ماده تاریخ صعود مبارک سروده و به ارض اقدس ارسال داشته متأسفانه آن رثائیه به دست نیامده است . متن دست خط حضرت ورقه علیا باین شرح است :

نیریز جناب فاضل معروف به مستقیم علیه بهاءالله و ثنائیه ملاحظه

نمایند .

بنده جانفشان آستان جمال الهی و یار ثابت مستقیم با وفای حضرت عبدالبهاء - نامه نورانی رسید و ملاحظه شد همچنین ماده تاریخی که در صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الاطهر فدا انشا فرموده بودید تلاوت گردید در نهایت بلاغت و فصاحت بود و موجب تسلی قلب این مخزونه مظلومه گردید مضمون نامه نیز دلیل بر قیام به خدمت و نشر آثار رحمانیت و دلالت نفوس بر شریعه عز رحمانیه بوده فهنا لکم امروز اجل در پیشگاه غنی متعال تبلیغ امرالله و اعاده کلمه الله و حفظ و صیانت شریعت الله است الحمدالله که آن حضرت به این مواهب فائز و به اعظم رعائب نائل . امید چنان است که روز بروز تائیدی جدید شامل گردد هنگام تشرف و زیارت با عتاب مقدسه مطهره نورانیه نایب الزیاره هستم و رجا و استدعای عنایت مینمایم انجال ایجاد جناب آقای عبدالله و جناب آقای مهدی و جناب آقای عنایت الله و جناب آقای عبدالوهاب و جمالی علیهم بهاءالله را از قبل این مظلومه محزونه تحیت ملکوتیه ابلاغ فرمائید و علیکم البهاء و الثنا دهم صفر ۱۹۱۱ بهائیه .

جناب جلال میثاقی از قدمای امر در ضمن خاطرات خود از نیریز از تأسیس اولین مدرسه بهائی در آنجا مینویسد :

قبل از دوره سلطنت رضاشاه اطفال بهائی در نیریز در مکتب خانه با اسلوب و روش عهد عتیق آموزش می یافتند بدین معنی که ابتدا اطفال باید دو جزوی یعنی از سوره های کوچک قرآن که فوق العاده مشکل بود شروع و سپس گلستان سعدی و اشعار حافظ و ... تدریس میشد و اطفال بهائی از سن هفت سالگی تا پانزده سالگی با تفاوت میزان معلومات در یک کلاس مجتمع و توسط یک معلم اداره میشد اطفال بهائی علاوه بر فرا گرفتن کتب بالا کتب امری از جمله کتاب نعیم و مقاله شخص سیاح و

سایر کتب امری نیز جزء دروس آنها بود صبح ابتدا معلم فرد فرد شاگردان را با نوع کتابشان نزد خود میطلبید و یک صفحه از کتاب مربوطه را برای او قرائت سپس کلیه شاگردان با صدای بلند دروس مربوطه را که معلم برایشان قرائت کرده بود و با هم تفاوت داشت با صدای بلند قرائت ، عده ای قرآن مجید و عده دیگر اشعار حافظ و سایرین گلستان سعدی و ... را قرائت میکردند به طوریکه صدای اطفال در فاصله یک کیلومتر شنیده میشد این مکتبخانه در محله چنارشاهی که بعداً محله پهلوی نام گرفت و به سرپرستی ملاعلی نقاش که بهائی بود اداره میشد البته چوب و فلک هم در کار بود محفل مقدس روحانی نیریز برای اینکه اطفال بهائی با روش و اسلوب فرهنگ جدید آموزش پیدا کنند لذا مرحوم میرزا احمدخان عرفان را که تحصیلات عالییه داشت و تازه در ظل امر وارد شده بود بسمت معلمی جهت تدریس اطفال بهائی انتخاب نمود ، میرزا عبدالصمد و کیل الرعایا که فوق العاده نسبت له امر خوشبین بود حاضر شد که اطفال خود را به مدرسه مزبور اعزام دارد و برای این منظور وسائل لازمه از قبیل نیمکت و میز و سایر حوائج ضروری برای مدرسه تهیه و در اختیار آقای عرفان گذارد و کلاس مدرسه در منزل خود آقای عرفان تشکیل گردید و مدرسه با شرکت حدود پانزده نفر اطفال بهائی تأسیس و به پیشرفت فوق العاده مؤثری نائل گردید تا آنکه آقای عرفان در استخدام اداره اس پی آر S.P.R در نیریز در آمد و مدرسه تعطیل شد . ضمناً یادآور میشویم که مرحوم میرزا عبدالصمد نامبرده در اثر خدماتی که نسبت به احبای نیریز انجام میداد از طرف هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء لوحی به افتخارش نازل گردید . پس از تعطیل مدرسه مجدد محفل مقدس روحانی نیریز درصدد تأسیس مدرسه ای که با اسلوب و روش فرهنگ جدید موافق باشد

برآمد در همان مکتب خانه ملاعلی نقاش که قبلاً اشاره شد و آن محل متعلق به خانواده فتحعلی خان حاکم نیریز بود که قبلاً طلاب علوم دینی در آنجا تدریس میکردند و ویرانه شده بود. ملاعلی در یکی دو اطاق آن که نسبتاً سالم و قابل سکونت بود مکتبخانه داشت محفل مقدس روحانی تعمیراتی در آن محل انجام و وسائل اولیه از قبیل میز و نیمکت و صندلی و تخته سیاه و ... فراهم و چند نفر از تحصیل کرده ها که با اسلوب فرهنگ جدید آشنا بودند به نامهای مرحوم امیر آقا خان حسامی و میرزا محمد شفیع روحانی و میرزا عبدالکریم مصلح بطور افتخاری سرپرستی و آموزش را عهده دار شدند و مرحوم ملاعلی نقاش مکتب دار نیز به سمت نظامت مدرسه برگزیده شد و این اقدام مورد تأیید و موافقت اهالی محل از بهائی و غیر بهائی واقع و مدرسه با حضور عده ای از اهالی محل مخصوصاً مجتهد محل بنام سید ابوتراب افتتاح گردید و لایحه ای که جهت افتتاحیه مدرسه تهیه شده بود وسیله فدوی قرائت و بعداً فدوی این لایحه را جهت اخوی میرزا محمد شفیع روحانی که آن موقع در ارض اقدس مشرف بود فرستادم ایشان عین لایحه را حضور حضرت عبدالبهاء روح ما سواء فدا تقدیم و حضرت عبدالبهاء پس از قرائت چند قسمت اغلاط املائی را اصلاح و ذیل آن لوحی بافتخار معلمین مدرسه مزبور عنایت فرموده متأسفانه این مدرک گرانبها در موقع انقلاب و نهضت در فارس و غارت منزل از بین رفت. پس از تأسیس مدرسه بنین متصاعد الی الله میرزا منیر نبیل زاده از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله روح العالمین له الفدا مأموریت داشت که در نیریز برای ازدیاد معلومات امری نسوان و سر و سامان دادن به طبقه نسوان و تشکیل کلاسهای معلومات امری اقدام کند ایشان با جدّ تمام حدود دو ماه در نیریز اقامت و شور و انجذابی در بین نسوان و دختران

برانگیخت و در نتیجه مدرسه بنات نیز با روش و اسلوب جدید در اثر هم‌عالیه محفل مقدس روحانی نیریز به سرپرستی نصرت خانم میثاقی و بهیه خانم مستقیم و عده دیگری نسوان تحصیل کرده و پیشرفتهای قابل ملاحظه نصیب طبقه نسوان به خصوص جوانان گردید تا آنکه مدارس بهائی بر حسب دستور دولت در تمام ایران منحل و این دو مدرسه هم تعطیل گردید و اطفال بهائی بلامتکلیف گشتند محفل مقدس روحانی نیریز برای اینکه اطفال بهائی از تحصیل باز نمانند با مرحوم فاضل بنام محمد هاشم که در اثر مخالفت فامیل بواسطه تصدیقش بامر مبارک از شیراز به نیریز آمده بود و فوق العاده مرد فاضل و ارجمندی بود و با روش و اسلوب و روش جدید آشنائی کامل داشت مذاکره و محلی انتخاب و مجدداً مدرسه ای دائر و اطفال بهائی به تحصیل ادامه دادند تا آنکه از طرف اداره فرهنگ نیریز اختاریه ای دال بر اینکه مدرسه غیر رسمی است و با قانون دولتی وفق نمیدهد مدرسه را منحل و چون در نیریز مدرسه دولتی تشکیل شده بود اطفال بهائی ناچاراً در حالیکه مورد سخریه و ایذا و آزار اطفال غیر بهائی و حتی مسئولین امر واقع میشدند و با محله پهلوانی که بهائیان سکونت داشتند فاصله داشت به مدرسه دولتی منتقل شدند این بود خلاصه ای از اقدامات پیگیر و خستگی ناپذیر محفل مقدس روحانی نیریز .

واقعہ دیگر

وجود دو شخصیت مهم اجتماعی در نیریز که هر کدام موفقیت خاصی در جامعه کوچک و مذهبی نیریز داشته و هر یک به نوبه خود طرفداران و مریدان و معتقداتی پر و پا قرص داشتند باعث وجود تضادی ناهماهنگ و مشکل آفرین در محیط محدود و کوچک نیریز که تقریباً همگی یکدیگر را میشناختند شده بود یکی از این دو شخصیت سیدی با نفوذ و مرجع تقلید اهالی متعصب و قشری نیریز بنام سید محی الدین که از علائق دینی مردم و تمسک به شریعت غرای محمدی به همراه پشتیبانی رؤسای دوائر و ادارات محلی و وجوهات وفیره که تحت عنوان خمس و زکوة یا برای تعمیر مساجد و بقاع متبرکه می پرداختند کاملاً استفاده نموده و مبارزه با دیانت بهائی را سر لوحه اقدامات خود قرار داده بود. شخصیت دوم پدرم شادروان امیر حسامی بوده که گذشته از شرف اعراف نسبت با خوانین و اصالت خانوادگی دارای فضل و کمال بسیار و خط و سواد عالی و حقوقدانی متحیر و نویسنده ای صاحب کلام و مرجع رفع مشکلات عموم اهالی در مسائل حقوقی و مراجعه به ادارات و پشتیبان جامعه مظلوم و ضعیف بهائی نیریز و رئیس محفل روحانی بود و چون اهالی، علم و کمال و عقل و درایت و موفقیت محلی و اجتماعی هیچکدام را نمیتوانستند منکر شوند و ضمناً معتقد بودند که هر کدام از این دو در راهی خلاف جهت یکدیگرند در حل این مسئله مانده بودند که بالاخره حق با کیست زیرا عقیده داشتند که نه جناب حسامی با آنهمه علم و کمال گمراه میشود و نه جناب مرجع روحانی اشتباه میکند و بسیار علاقمند بودند که در یک رویارویی و مناظره شاهد پیروزی یکی از این دو نفر باشند، جناب حسامی بدلائل مختلف ضمن رعایت احترام طرف مقابل از مباحثه

رو. در رو طفره میرفت زیرا معتقد بود که اولاً باعث ایجاد سر و صدا و ناراحتی و احیاناً تضیقاتی برای احباء می شود ثانیاً هر کدام از طرفین که بصورت ظاهر مغلوب شوند دیگر امکان اقامت در محل شاید برایشان مشکل شده و طرفداران و علاقمندانشان مورد اذیت و آزار و توهین قرار گیرند لذا ضمن حفظ روابط موجود شخصاً علاقمند نبود که درگیر، جدالی که نتیجه اش از قبل معلوم و مشخص بود شود تا اینکه در سنه ۱۳۲۴ یا ۲۵ شمسی جناب طرازالله سمندری ایادی امرالله به نیریز تشریف آوردند و این موضوع باعث شد که پیشنهاد جلسه مباحثه و مذاکره مجدداً مطرح شد و جناب حسامی با در نظر گرفتن جمیع موارد این جلسه را بعنوان فتح باب صحبت و وجود شخصی ثالث که اگر این بحث فایده ای نداشت لااقل ضرری هم نمی زد ترتیب این جلسه را در منزل خود با حضور قریب سی چهل نفر که بیشتر آنان از مریدان آقا و همراهانش بودند داد جلسه اگر چه ظاهراً دوستانه و رسمی بود ولی طبق معمول این گونه جلسات که اغلب با سر و صدا و ایجاد محیطی متشنج تمام میشود و با توجه به ملایمت و نرمی و متانت جناب سمندری که از پیشرفت و نفوذ امر در دنیا صحبت میکردند و اقبال ماری ملکه رومانی را دلیل گسترش و نفوذ داشته و مصداق حدیث معروف العلم سبعة و عشرون حرقا...

که میفرمایند: علم ۲۷ حرف است همه انبیا تا کنون دو حرف آنرا آورده و وقتی قائم ظهور کند ۲۵ حرف دیگر هم ظاهر می شود و اکتشافات و علوم جدیده از قبیل اختراع ماشین و تلگراف و وسائل ارتباط جمعی و کشف نیروی برق و بخار و هزاران چیز دیگر را مثال آوردند جناب عالم روحانی در یک کلمه فرمودند اینها دلیل نمیشود زیرا کفار و ادیان باطله هم نفوذ کلام داشته و پیرو دارند و اختراعات هم زائیده جبر زمان

است و ربطی به ادعای سید باب ندارد جناب حسامی که به احترام حضرت سمندری ساکت بودند چون ادامه جلسه را مخالف حیات بهائی و شئون امری دیدند که احتمالاً ممکن است به مشاجره لفظی منجر و ایجاد کدورت گردد با درایت جلسه را دوستانه خاتمه داده و طرفین گرچه نتیجه ای نگرفتند ولی مصداق هر کسی از ظن خود شد یار من . هر کس به فرا خور حال و احوال برای خود از این موضوع درک خاصی داشت و دیگر هم نظیر چنین جلساتی تشکیل نشد و یا در ایام تعطیلات دینی و مجتمع در مساجد بطور یک طرفه تهمتهائی به جامعه بهائی رده میشد که چندان اثری نداشت .

برای اینکه صحت این جریان را از زبان دیگری بشنویم به نوشته حجت الاسلام فخرالدین فال اسیری فرزند مرحوم سید محیی الدین در کتاب یادنامه آیت الله که در ص ۱۷۹ آن کتاب مندرج است نیز توجه میکنیم ایشان شرح واقعه را چنین نوشته اند :

جلسه بحث و مناظره با مبلغ پیرو ورزیده و جهان‌دیده ای به

نام طراز الله سمندری)

این جلسه در خانه یک نفر خان بهائی که پدرش خانی بود که در آوردن بابیت به نیریز ، نقش مهمی داشته و خود یک نفر از حقوق‌دانان و دستیاران و معاونان یکی از اعیان کشور که مورد تایید انگلستان و سیاست دست راستی آن زمان کشور بود قرار داشت که پس از شکست رئیس قبلی بهائیان نیریز ، ماموریت یافته بود که شکوه آن حزب را در نیریز اعاده نموده و تجدید نماید . باری پس از این که مکرراً در جلسات مناظره شکست خورده بودند تدلیس میکردند و میگفتند ما در برابر عالم چنین وضعی برایمان پیش آمده زیرا ما عالم نیستیم اما اگر مبلغین دانشمند ما

بایند پیروز خواهند شد زیرا مذهبمان حق است و علم دین هم بطور کامل نزد علما است. آقا نیز عده ای را واداشته بودند که تعقیبشان نمایند که عالم خود را بیاورند تا این که روزی اطلاع دادند نامبرده وارد نیریز شده و برای مباحثه آماده است اما صلاح نمیدانند که محل مباحثه منزل مسلمانان باشد. آقا گفتند: هر جا که معین شود ما می آئیم و منزل همان شخص معین شد بالاخره جلسه تشکیل شد با حضور مرحوم آقا و سه نفر که در خدمتشان بودیم یک نفر فرهنگی به نام عزیزالله آزاد که دارای مطالعاتی بود و قرار بود مذاکرات را ایشان از طرف آقا و یک نفر هم از طرف آنها بنویسند. باری صاحبخانه نقشه ای بکار برد که بیشتر وقت جلسه را با بیان گلایه هایی با ارتباط دادن به مغالطه های دینی بگذرانند و در ضمن به وسیله مغالطه های مزبور آقا را مغلوب نمایند و به اصطلاح زور و نیروی ایشان را در عملیات ابتدایی بگیرد. اما آقا ورزیده تر از او بودند و با یکی دو ضربه فنی منطقی و علمی راه رسیدن به هدف و نیل به مقصد را بر او بستند. اکنون بد نیست که گوشه ای از آن را به نظر خوانندگان عزیز برسانم. او گفت شما در لباس و مقام محترمی هستید که باید طبق آیات قرآن رفتار نمایید آیا علت چیست که در برخورد با من برخلاف آیه قرآن رفتار نموده اید؟ قرآن میگوید: "ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا" و به کسی که به شما درود و سلام میفرستد نگوئید مؤمن نیستی و از پاسخ به سلام او خودداری ننمایید. آقا در پاسخ گفتند: اولاً دنباله آیه را نیز بخوانید تا معلوم شود که با پاسخ ندادن من به سلام شما ارتباطی ندارد زیرا من به منظور دنیوی پاسخ را ترک ننموده ام بلکه برای خدا ترک کرده ام و ثانیاً تشریح سلام در اسلام به این معنی است که سلام دهنده به مخاطب خود به وسیله سلام تفهیم مینماید که از سوی من در

سلامتی و باید از این جهت فکرت راحت باشد . پاسخ دهنده هم این مطلب را متقابلاً به او میفهماند . آیا سلام تو نسبت به من این مفهوم را دارد . در حالیکه مرتباً مشغول توطنه برعلیه دین من هستی ؟ و آیا اکنون که تو به دروغ به من میگویی سلام و خلاف میگویی من هم خلاف بگویم ؟ و ثالثاً اگر تو این بی اعتنایی را از من ندیده بودی به مردم تدلیس نمینمودی و نقشه هایی که داشتی برعلیه اسلام عملی نمیکردی و من در عین حال به همه شما اعلام نموده ام که هنگام مباحثه و تحری برای بدست آوردن دین حق برخورد من توأم با مهربانی و استدلال منطقی است همچنان که اکنون میبینید که به منزلتان آمده ام و سخنانتان را مؤدبانه استماع مینمایم و با جملات مستدل و مؤدبانه پاسخ میگویم و بهتر این است که درباره اصل مطلب صحبت نمایم و با اشاره نمودن به مبلغ تازه وارد گفتند آیا ایشان هستند ؟ جواب داده شد آری . گفتند : شروع نمائید . مبلغ گفت : شما شروع نمائید . آقا گفتند آیا خدا را مانند ما قبول دارید ؟ گفت : بلی

گفتند : آیا نبوت را مانند ما قبول دارید ؟

گفت : آری . گفتند آیا امامت و دوزاده امام را قائلید ؟

گفت : البته . گفتند : پس مطلب کوچک شد و اختلافمان بر سر یک مطلب است و ان این است که ما می گوئیم حضرت مهدی (عج) امام دوازدهم ظهور ننموده و شما میگوئید ظهور کرده . گفت : خیر مطلب بزرگ است . گفتند : بسیار خوب . برای اثبات اینکه میرزا علی محمد امام زمان است دلیل بیاورید . گفت : نفوذ کلمه و کثرت پیروان . آیا داستان شیخ بهائی و مهدی یار را نشنیده اید؟ که در آن شب سرد و یخبندان آب خواست و شاگرد مذکور عذر آورد و از آوردن آب برای استاد خودداری

نمود و تا هنگام اذان صبح جریان مزبور چند مرتبه تکرار شد این جریان مسبوق به تقاضای مکرر شاگرد از استاد بود که میخواست استاد را وادار نماید که دعوی پیغمبری نماید. این مطلب ادامه داشت تا اینکه صدای اذان از مأذنه بلند شد. استاد گفت: ای شاگرد عزیز مدتی است که من تشنه ام و از تو آب خواستم. این کلام من در تو نافذ نبوده و به علت سردی هوا حاضر نشدی چند لحظه از اطاق خارج شوی و آب بیاوری نفوذ کلمه پیغمبر به قدری است که چند قرن پیش اذان را مستحب نموده و این مؤذن به آن مکان مرتفع بالا میرود و میگوید "اشهد ان محمدا رسول الله". آقا گفتند: اولاً نفوذ کلمه دلیل بر حقانیت نیست زیرا مؤسسن بعضی از ادیان و مذاهب باطل نیز در مردم نفوذ زبان دارند و نه ما و نه شما آنها را به حق نمیدانیم. مانند آقاخان محلاتی در هندوستان که به قدری نفوذ دارد که دامن را پر از جواهر مینمایند و به دریا میریزند تا به روح آقاخان برسد و ثانیاً میرزاعلی محمد باب دارای نفوذ کلمه زیادی نبوده است. آقای مبلغ دید پاسخ منطقی ندارد متوسل به شیوه مکارانه مذهبی باطلش گردید و شاخه به شاخه پرید و در برابر مطلب اول گفت ای آقای من آیا شما به هندوستان رفته اید؟ و حال آنکه من رفته ام و این کشور عجایب را مشاهده نموده ام در سال ... به شهر ... رفتم و از آنجا با ترن به بمبئی رفتم و ... آقا گفتند: مطلب ما این است که اگر نفوذ کلمه را دلیل بر حقانیت دین بدانیم ناچاریم بگوییم که دین و مذهبی مانند آئین آقاخان هم حق است و در برابر مطلب دوم با نشان دادن عکس یک نفر زن گفت ایشان ملکه اسپانیا^{۲۵} هستند که در سال ... به مذهب بهاءالله ایمان

^{۲۵} - ایشان ملکه رومانی را با ملکه اسپانیا اشتباه گرفته اند.

آورده و متعاقب آن جمعیت فراوانی از اسپانیا... آقا گفتند: که ما پیرو دلیل منطقی هستیم نه مقلد یک زن و یا جمعیت دیگر. شما بایستی دلیل برای اثبات حقانیت میرزا علی محمد بیاورید.

گفت: جهان پر از دلیل است پیشرفت علم و صنعت و تمدن از پرتو وجود و ظهور آن نقطه اعظم است. آقا گفتند چه چیز را خود او آورده و اختراع آن به نام او ثبت شده؟ ... و مطالب دیگر تا رسید به اینکه گفت فیض از طرف فیاض قطع نمیشود و پیامبران فیض الهی هستند و همانگونه که تمامی سالها دارای فصول چهارگانه هستند پیامبران نیز مرتباً از طرف خدا می آیند و آن بزرگوار هم پیامبر و فیضی بوده که آمده است مانند یکی از فصول چهارگانه سال. آقا گفتند: هر فصلی ثمراتی دارد آیا ثمر این فصل چیست؟ و مثال زدند به میوه هایی که روی میز گذاشته شده بود و گفتند: این لیموی شیرین که روی میز است ثمر این فصل است. آیا میوه ای که میرزا علیمحمد باب برای بشر آورده چیست؟ در این هنگام آقای مبلغ گفت: اجازه میفرمایند و به طرف دستمال بسته ای که قبلاً عکس ملکه اسپانیا را از داخل آن بیرون آورده بود رفت. آقا گفتند: ای رفیق، دیگر عکس نشان ما مده. دلیل بیاور و میوه ای از سنخ میوه و فیض پیامبری که میرزا علیمحمد آورده ارائه بده. در پاسخ با عصبانیت گفت از عکس مترس از خدا بترس. ای سید چرا از عکس مترسی؟ و... به قدری این قبیل جملات را به کار برد تا این که آقا را عصبانی کند و آنگاه شایع نماید که روحانیون دلیل منطقی ندارند و با عصبانیت و چماق تکفیر با دیگران برخورد مینمایند اما هر چه داد و فریاد نمود آقا اعتراض نکردند و دست او را خوانده و به طرفند او آگاهی یافتند و بردباری نمودند تا ساکت شد آنگاه گفتند آیا داد و فریاد و اعتراض شما تمام شد؟ آیا پاسخ

سخن من این برخوردار بود؟ و آیا یک نفر پیر جهان‌دیده باید اینگونه برخورد نماید، در هر حال جواب من را بده.

آیا جهان بشریت چه میوه‌ای از میوه‌های نبوت را فاقد بود و آن میوه را میرزا علی محمد آورد؟ و آیا اسلام چه نقضی داشت و آن نقص را این پیامبر جدید (به ادعای شما) بر طرف نمود و دین خدا را تکمیل نمود؟ در پاسخ بعضی از صنایع را که مخترعین و دانشمندان به جهان بشریت وارد نموده‌اند مانند برق و ترن و هواپیما را برشمرد و اقا گفتند اینها ربطی به ایشان ندارد و بالاخره در این جلسه‌ای که به اصطلاح ورزیده‌ترین مبلغشان آمده بود که حقانیت این مذهب ساختگی را به اثبات برساند نیز مغلوب شدند.

(پایان نوشته حجت الاسلام فال اسیری)

واقعہ دیگر

واقعہ دیگری کہ شایان ذکر است ایمان آوردن شیخ الاسلام یکی از روحانیون با نفوذ است و ایشان کہ نامشان سیدشہاب الدین اشرف و بلقب شیخ الاسلام می باشند یکی از روحانیون نیریز و دارای نفوذ و قدرت زیادی در میان مردم و عوامل حکومتی بود دختر وی یکی از همسران مسعودالدولہ حاکم نیریز بود کہ بواسطہ اختلاف خانوادگی او را طلاق دادہ و این کار باعث شد کہ شیخ الاسلام بہ مبارزہ با حاکم نیریز برخیزد .

این زمان مصادف با نہضت مشروطیت و مخالفت شیخ فضل اللہ نوری با مشروطہ خواہان بود کہ بنا بہ نوشتہ تاریخ مرحوم کسروی رسماً مشروطہ خواہان را بابی و بہائی میخواند و خونشان را مباح میدانست شیخ الاسلام برای مبارزہ با حاکم نیریز وجود بہائیان را در آن شہر بہانہ قرار داد و طی نامہ ای از سید عبدالحسین لاری نمایندہ شیخ فضل اللہ نوری دعوت نمود کہ برای مبارزہ با بہائیان و مشروطہ طلبان بہ نیریز سفر نماید سید عبدالحسین لاری نیز (شیخ ذکریا) مردی یاغی و طاغی و سرکش را کہ از پشتیبانی روحانیون مخالف با مشروطیت برخوردار بود بہ نیریز فرستاد در جنگ شدیدی کہ بین او و قوای محلی و حکومتی درگرفت بواسطہ نبودن قدرت فرماندہی و عدم نظم و نظام و عدم آشنائی بہ فنون جنگی شہر سقوط کرد و شیخ ذکریا بہ مدت ہیجده روز شہر نیریز را در اختیار مطلق خود داشت و عدہ بیشماری از بہائیان مظلوم را شہید و خانہ و زندگی آنها را غارت نمودہ و بہ آتش کشید و برای سر بریدہ ہر بہائی جوائز ہنگفتی معین نمود در ہمین کتاب دستخط سید عبدالحسین لاری را خطاب بہ برادر شیخ ذکریا خواندید کہ از او خواستہ است چنانچہ بہائیان سرشناس شہر از دادن پول و سایر لوازم بہ او خودداری نمایند . او

مجاز است. خانه و زندگی آنان را به آتش کشیده بسوزاند و جالب است که این سفاک خونخوار کلیه اعمال جنایتکارانه خود را به نام خدا و حفظ دین انجام میداد و دم از عدل و انصاف میزد و متأسفانه مردم نا آگاه و متعصب و خرافاتی مانند همیشه برای این قاتل جنایتکار کرامات و معجزات قائل شده و برای کسی که شهر و دیار آنها را به نابودی کشیده بود دعا و نذر و نیاز مینمودند مرحوم شیخ الاسلام خود از دعوت چنین ظالمانی به نیریز سخت پشیمان شده و برای دلجویی از بهائیان کوشش فراوانی بعمل آورد. شرح این واقعه را ضمن واقعه سوم در ص ۹۵ همین کتاب ملاحظه فرمودید.

جناب محمد شفیع روحانی که سالیان دراز با مرحوم شیخ الاسلام این مرد فاضل و دانشمند رفیق گرمابه و گلستان بود در کتاب خاطرات تلخ و شیرین خود درباره ایشان چنین مینویسد شیخ الاسلام با انتشار منظومه معروف خود بنام بهاریه در یکی از ایام نوروز و سلام در منزل ایشان با حضور بیش از یکصد نفر از اهالی محله پهلوی (محله بهائی نشین نیریز) که این عبد نیز افتخار حضور داشتیم ایقان و عرفان خود را به منصفه ظهور رسانیده و گرچه بسیار تقیه مینمودند ولی در آن سال از پرده خارج شده و خود را بهائی حقیقی به حساب می آورد و از آن پس با اکثر اعضای محفل مقدس روحانی ملاقات و مراوده دائمی داشت و تقریباً مسلم بود که خود شیخ الاسلام هم نمیدانست که با آمدن شیخ ذکریا این وقایع ناگوار اتفاق خواهد افتاد.

و اینک بقسمتی از شعر مشهور شیخ الاسلام توجه فرمائید که در آن از ایمان خود سخن میراند.

خدیو اردیبهشت خیمه ز گل زد برون
کشیده در باغ وراغ سپاهی از حد فزون
خانهم البینات : لعلهم یهتدون
صبا بتاک این سخن گفت زر از درون
والله مخرج ما کنتم تکتمون
شقایق افروخت رخ یومئذ مفره
بنفشه در جوینار آمده مستبشره
که منهزم شد خزان حمر مستنفره
شکست و بر تافت رخ فرت من قوره
کوس بشارت زنید لوکره المشرکون
چمن زاوراق کل بود کتاب مبین
باد صبا زد رقم برورق یاسمین
ایاک نعبد و ایاک نستعین
غیر مغضوب خواند قبل و الظالمین
بلبل دستانسرا بروضه یحبرون
سایه ی سرو چنار ظل ممدود شد
شکوفه در شاخسار طالع منصور شد
بلبل و گل در چمن شاهد و مشهور شد
مژده ز جانان رسید که یوم موعود شد
لقاء رب شد عیان لعلکم توقنون

تمامی این بهاریه در کتاب نیریز مشکبیز تألیف جناب محمد علی فیضی ص ۲۰۴ و کتاب شعرای بهائی نیریز تألیف نگارنده مندرج است .

ایشان در شعر فوق که فقط قسمتی از آن ذکر شد در هر سطرش به آیات و سوره های قرآن کریم استناد جسته اند و جالب است که غارتگران خانه های بهائیان هر چه کتاب و آثار امری از خانه های احباء به غارت برده بودند چون ایشان شیخ الاسلام شهر بودند همه را به ایشان تحویل میدادند و ایشان با مطالعه کتب و آثار امری که ید غیب الهی توسط معاندین به منزلش فرستاده بود دلش به نور ایمان روشن و منیر گردید و پیوسته با احبای الهی انیس و همنشین گردید جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در پاورقی صفحه ۲۵۰ تذکره شعرای قرن اول بهائی به نام و نشان این رجل نامی نی ریز اشاره فرموده اند جناب شیخ الاسلام نیریزی با جناب شیخ محمد حسین عهدیه منشی محفل مقدس روحانی آن زمان درنی ریز دوستی و مودت دیرینه داشت جناب عهدیه معمم و متصدی نوشتن قباله های شرعی نیز بودند ایشان شهید زاده و در کودکی از اسرای بهائی بودند جناب عهدیه در بغداد به شرف و فیض زیارت لقای جمال قدم نائل و از قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء روحی لالطافه الفدا الواح عنایت آمیزی با افتخارش نازل گردیده و این دو مرد فاضل و دانشمند نیریز پیوسته از محضر یکدیگر مستفیض میگردیدند گرچه وقایع تاریخی را از نظر اطلاع بر گشته می خوانیم اما هنگامی که بیان پر معنی بلائی عنایتی را استماع می نمائیم متوجه می شویم در بلایا و مصائب چه حکمتها و عنایاتی نهفته است که در زمان وقوع بلایا مستور بوده و بعد اثرات عظیم آن مشهود و هویدا میگردد و بلائی که در نتیجه حمله شیخ ذکریا نصیب احبای نیریز گردید و نام این سرزمین شور انگیز را در تاریخ امر مبارک ثبت نمود .

واقعه دیگر

در جریان واقعه شیخی سوم که سال ۱۳۰۸ شمسی رخ داد و بفرمان شیخ ذکریا فرمان قتل افراد بهائی و غارت و چپاول اموالشان صادر گردید عده زیادی از احباء از ترس جان خانه و زندگی خود را رها کرده و بسوی شهرهای اطراف آواره دشت و بیابان شدند یکی از این آوارگان پیرمردی ۹۰ ساله به نام میرعابد (جد مادری نگارنده) بود که با پای پیاده و بدون زاد و توشه طی طریق میکرد تا به جای امنی برسد و بواسطه ضعف مزاج و کهولت سن روزی بیش از چند کیلومتر نمیتوانست راهپیمائی کند و به علت داشتن قیافه نورانی و موی و محاسن سفید مورد احترام رهگذاران و اهالی دهات و شهرهای بین راه قرار گرفته از او پذیرائی نموده و خورد و خوراک او را تأمین مینمودند این پیرمرد وارسته با این وضع اسفناک تا حوالی داریون که در چند فرسنگی شیراز است خود را رسانیده و قصد آمدن به شیراز و پیوستن به فامیل و احباء را داشت در نزدیکی های این شهر به علت خستگی در سایه درختی برای رفع خستگی و تجدید قوا نشسته بود در این هنگام دید جوانی سوار بر اسب شتابان در حال رفتن است به عادت قدیمیها که از رهگذری احوالپرسی نموده و به اصطلاح چاق سلامتی میکنند به آن جوان گفت خسته نباشی با این عجله کجا میروی ، سوار جواب داد شیخ ذکریا فتوی داده هر کس سر یک بابی را بیاورد صد تومان جایزه میگیرد منم چون به این پول احتیاج دارم ضمناً ثوابی هم میکنم عازم نیریز هستم تا بروم و سر یک بابی را برای گرفتن جایزه بیاورم پیرمرد با سادگی هر چه تمامتر به او گفت جوان بی خود اینقدر راه نرو من بابی هستم و سر مرا برای گرفتن جایزه ببر.

جوان بی رحم بی انصاف هم همین کار را کرد و سر آن مرد بی گناه را از تن جدا نمود .

اهالی شهر که مقتول را سیدی از اولاد پیغمبر میدانستند جسد او را در محلی حوالی خانه کت در نزدیکیهای داریون دفن نمودند که حالا به صورت امامزاده در آمده و بنام امامزاده سید معروف است.

نگارنده چند سال پیش به آن نواحی سفری کردم و از چند نفر از معمرین آنجا از نسب و حسب این امامزاده پرسیدم گفتند میگویند سیدی وارسته بوده که در راه جدش شهید شده و کسی هم از اصل و نسبش و اینکه اهل کجا بوده و چگونه شهید شده اطلاعی ندارد .

به هر حال هم اکنون مزار آن پیر روشن ضمیر محل زیارت اهالی محل بوده و در آنجا شمع روشن نموده نذر و نیازهایی میکنند .

واقعه دیگر

یکی از وقایع جالب موضوع گرفتن شناسنامه و انتخاب نام فامیلی در نی ریز بوده بطوریکه میدانیم تا قبل از سال ۱۳۰۸ شمسی یعنی تا حدود تقریباً هشتاد سال پیش داشتن نام فامیلی رایج نبود و اشخاص را یا با پسوند نام پدرشان مینامیدند مثلاً میگفتند باقر شیخ احمد یا فضل الله استاد محمد که منظور این بود که باقر فرزند شیخ احمد و فضل الله فرزند استاد محمد است یا اینکه آنها را به صفت شغلیشان میشناختند مانند رجبعلی نانوا یا علی قصاب و یا اینکه او را به صفتی یا عیبی و نشانه ای که داشتند مینامیدند مانند علی کوچک یا فضل الله کلاغ و یا حسین برنجی که شغلش فروش برنج بوده ولی بعد از تصویب قانون سبج احوال و اجباری شدن داشتن نام فامیل و گرفتن شناسنامه موضوع انتخاب نام فامیلی به علت عدم آشنائی افراد و کم سوادى اغلب اهالی به متصدی آمار حاله میشد تا به دلخواه خود و یا از روی قرائن نامی را انتخاب نماید مثلاً مردی که تکیه کلامش پناه بر خدا بوده همین را نام فامیلی گرفت و یا کسی که هیكلی ورزیده داشت فامیلش قوی میشد در چنین موقعی رئیس ثبت احوال نیریز و مأمور دادن شناسنامه به افراد و انتخاب نام فامیلی دائی نگارنده مرحوم علی اصغر منصوری بود که از احبای سرشناس و عضو محفل روحانی بود چون احباء برای گرفتن شناسنامه مراجعه می کردند ایشان با شناختی که از او داشتند فامیلی خاصی برایشان انتخاب میکردند مثلاً آنکه از خانواده شهدا بوده بنام شهیدپور یا شهیدی یا شهیدزاده و یا مذبحی و مقتولی مینامیدند و حتی یکی از بازماندگان شهدا را بنام اغضان الشهدانامید که شاید حتی خودش معنی و وجه تسمیه آن را نمی دانست فامیلهای بهین آئین، مبرم آئین، ضیاآئین، روشن روان، جذابی و منجذبی

هم که مأخوذ از آیات و الواح مبارکه بود برای بعضی انتخاب شد ولی از همه جالب تر نام فامیلی بعضی که به صراحت معرف انتسابشان به جامعه امر بود جلب توجه میکرد از جمله بابی، ابهائی، اقدسی، ایقان پرست، ایقانی، قدوسی، اشراق، پیمانی و اعلائی و ایمانی و میثاقی بوده که هنوز اولاد و احفاد آنان با همین نام فامیلی در جامعه معروفند فقط خانواده ای که نام بابی را انتخاب کرده بود چون هنگام نام نویسی در مدرسه یا در ورقه های استخدامی بعلت ذکر این فامیلی دچار اشکال میشدند با اضافه کردن پسوندی آنرا به زیبایی تبدیل کردند و در سایر شهرها هم گرفتن نام فامیلی مشهور مانند خادم میثاق و ثابت پیمان و ثابت راسخ و غیره متداول گردید.

واقعه دیگر

وقتی فتوای تحریم معامله با بهائیان توسط روحانی متنفذ محل صادر شد در رفتار و کردار محله بهائی نشین که اغلب با مسلمانان قوم و خویش بوده و نسبت سببی یا نسبی داشتند نیز اثر نمود از جمله وقایع جالب اینکه سر کوجه ما بقالی بود که اغلب از او مایحتاج یومیه را خریداری میکردیم روزی دختر دانی خود که آن زمان دختری ۱۰-۱۲ ساله بود را فرستادم تا برایم ماست بخرد رفت و برگشت و گفت با وجودیکه چند ظرف بزرگ ماست جلو مغازه اش بود وقتی گفتم برای فلانی میخواهم گفت نداریم که ما هم از خیرش گذشتیم چون در آنزمان در نیریز نه تلویزیون بود و نه سینما و نه کتابخانه و پارک و غیره خلاصه هیچگونه وسیله تفریحی نبود حتی روزنامه و مجلات هم چندان خریداری نداشت من نمایندگی مجله سپید و سیاه را در نیریز گرفتم و همه هفته

چند شماره را مجانی بین رؤسای ادارات پخش میکردم ، فردای آن روز برای بخش مجله به بانک ملی رفتم که رئیس آن مردی فاضل و شاعر مسلک و ادیب و از دوستان من بود وقتی مرا دید خوشحال شده دستور جای داد و مجله را به او دادم و گرم صحبت بودیم که همان بقال سرکوجه که تقاضای وامی از بانک کرده بود آمد و چند عدد سفته را بر رئیس بانک داد و گفت شخص ضامنی که مورد قبول بانک باشد و پشت سفته های مرا امضاء کند پیدا نکردم . رئیس بانک که می دانست او از ساکنین محله ای است که بهائیهها هم در آنجا ساکن هستند رو بمن کرده و گفت این آقا رامی شناسی گفتم بله گفت آیا ضامنش میشوی ؟ بر سر دوراهی قرار گرفته بودم اگر می گفتم نه خلاف مروت و انسانیت و اخلاق بهائی بود اگر می گفتم بله احتمال اینکه بدهی او به گردنم بیفتد میرفت در دل گفتم یا حضرت بهاءالله به امید تو هر چه بادا بادو جواب دادم بله من ملیونها تومان ایشان را تضمین می کنم رئیس بانک به او گفت حالا که فلانی ترا تضمین می کند احتیاج به ضامن دیگر نیست و دستور داد که کارش را انجام دهند او هم تشکر کرد و رفت دو سه ساعت بعد که بمنزل می رفتم اجباراً از جلو مغازه او رد میشدم وقتی مرا دید تمام قد بلند شد و سلامی کرد و گفت آقای حسامی ماست خیلی خوبی دارم بفرستم خدمتتان که تشکر کردم و گفتم من که هر روز هرروز ماست نمی خورم از آن به بعد دوباره روابط فیما بین برقرار و تحریم اقتصادی ما ملغی گردید .

واقعه دیگر

تشکیل کلاس تابستانه در نی ریز

تابستان ۱۳۴۲ شمسی که بنده به روال هر سال برای استفاده از تعطیلات تابستانی و سرکشی املاک به نیریز میرفتم و دو سه ماه تابستان را در آنجا میگذرانیدم ضمناً با بعضی از رؤسای ادارات دولتی از قبیل شهربانی و دادگاه و مهمانسرا و غیره معاشرت و رفت و آمد داشتم روزی جناب سرهنگ یدالله وحدت شهید که عضو هیأت معاونت بودند باتفاق ناشر نفعات الله مرحوم عباس محمودی به نیریز تشریف آوردند و ضمن ملاقات با احبا که با حضور بیش از یکصد نفر در حظیرةالقدس نیریز تشکیل شد چون اشتیاق احبا را به شرکت در جلسات احساس نمودند به محفل روحانی مراجعه و پیشنهاد و تشکیل مدرسه تابستانه دادند ولی محفل صلاح ندانست جناب سرهنگ وحدت با آن روحیه قوی امری و سابقه طولانی در خدمات تشکیلاتی ضمن اینکه نمی خواستند با امر محفل مخالفت نمایند این همه حزم و احتیاط و به اصطلاح رعایت حکمت را هم درست نمی دانستند بنا به سابقه آشنائی که با هر دو آن نفس نفیس داشتم روزی آنها را در باغ ملکی خودمان که در جوار قلعه خواجه و مقبره شهدا بود به نهار دعوت کردم عصر هم جمعی از جوانان بدیدن آمده دسته جمعی به زیارت مقبره شهدا رفتیم ، جناب سرهنگ که سخت تحت تأثیر محیط روحانی به وجود آمده و شور و شوق جوانان قرار گرفته بود مجدداً آرزوی خود را برای تشکیل مدرسه تابستانه ابراز داشتند بنده حضورشان عرض کردم اگر اجازه بدهید من با رئیس شهربانی که از دوستان من است مشورتی بکنم زیرا محفل شناختی از ایشان نداشته و نمی دانند عکس العمل ایشان در قبال تشکیل کلاس چه خواهد بود و از

ایجاد تضیقات مجدد برای احبا واهمه دارند جناب سرهنگ فرمودند با رعایت حکمت و به طوریکه حمل بر تمرد از امر محفل نشود هر اقدامی صلاح میدانی انجام بده در آن زمان رئیس شهربانی نی ریز شخصی بود بنام سروان قاطع که با وجودی که سنش بیش از پنجاه شصت سال بود درجه اش سروانی بود و گویا از کسانی بود که سالها در شهربانی سابقه خدمت داشته و بعد به درجه سروانی مفتخر و به ریاست شهربانی نیریز منصوب شده بود .

بنده صبح روز بعد به ملاقات ایشان رفتم با کمال محبت مرا پذیرفت و دستور چای داد اتفاقاً آوردنده چای سر پاسبانی بود که در دوران دبستان با من همکلاسی بود با فامیل سنگدانی که بعدها آنرا به دادور تعویض نمود وقتی مرا بغل دست رئیس مربوطه اش نشسته دید با لحنی تمسخر آمیز گفت حالا چه کاره هستی؟

گفتم هر چه که باشم از تو بالاترم زیرا من پهلوی رئیس نشسته و چای میخورم ولی تو خبر دار در جلوما ایستاده ای رئیس شهربانی آمرانه به او گفت بیرون برو من ضمن خوردن چای گفتم جناب سروان چون من ساکن تهران هستم و فقط تابستانها به نیریز می آیم هر روز عصر عده ای از دوستان و آشنایان و فامیل برای دیدن من و ضمناً استفاده از آب و هوای سالم باغ و محیط دلپذیر آن می آیند آیا تجمع آنان از نظر شما اشکالی ندارد با خنده گفت نه چه اشکالی دارد در شهری که هیچ گونه وسیله تفریحی نیست چرا مزاحم مردم بشوم گفتم احتمال دارد چند نفری هم از دوستان من از تهران یا شیراز بیایند و یا آنها دوستان خود را هم بیاورند گفت با شناختی که از تو دارم بلامانع میدانم با تشکر از او خداحافظی نموده به جناب سرهنگ وحدت جریان را گفتم قرار شد از فردا

صبح زود عده ای از احبا به صورت پیک نیک از ۶ صبح تا ۶ عصر در باغ جناب روحانی که امکانات نشستن بیشتر و محیطش مناسب تر بود جمع شوند و چون امکان اقامت در شب و تهیه غذا هم نبود هر کس غذای خود را بیاورد و غروب هم برگردد ، این برنامه بعرض رئیس محفل که در مقابل یک کار انجام شده قرار گرفته بود رسید و طبق برنامه اجرا شد جناب سرهنگ نظم اداری و احکام مرحوم عباس محمودی استدلال و مبادی روحانی و بنده هم تاریخ نی ریز را تدریس می کردم و این برنامه رابه مدت چهار روز اجرا کردیم که البته به گوش رئیس شهربانی هم رسید به او گفته بودند بهائیهها جلسه تشکیل میدهند ولی خوشبختانه مسئله ای پیش نیامد و اولین و آخرین مدرسه تابستانه نیریز به این صورت برگزار شد و خاطره ای شیرین برای شرکت کنندگان که شاید برای اولین بار بود در مدرسه تابستانه شرکت میکردند باقی گذاشت .

واقعه دیگر

واقعه قابل ذکر دیگر اینکه برای تقویت بنیه مالی احبای نیریز و عمران و آبادی آنجا که بآمال منافعش به اغیار نیز میرسید محفل روحانی ملی از بعضی از احبای متمکن خواست که در صورت امکان در نیریز سرمایه گذاری نموده و با ایجاد شغل و احداث تلمبه و احیای زمینهای کشاورزی تاسیس شرکت یا کارخانه باعث اشتغال اهالی اعم از مسلمان و بهائی شوند در این راستا سه نفر از احبای مخلص و خدوم با وجود امکانات مالی و رفاهی و امکان اسکان در بهترین نقاط ایران آماده خدمت شده اشخاصی چون جناب ضرغام سالکیان و ثباتی و در این اواخر نیکوبنیاد به نیریز مهاجرت نمودند و اقداماتی نموده و سرمایه های کلان را برای ایجاد شغل و بهبود وضع مالی اهالی تقبل نمودند ولی متأسفانه تحریکات معاندین و تعصبات جاهلیه مانع از اتمام این امر خیر گردید و مجبور به ترک محل شدند تا اینکه سال ۱۳۵۳ شمسی که نگارنده بالاجبار نقطه مهاجرتی خارج از کشور را ترک نموده بودم به امر محفل روحانی ملی به عنوان نماینده شرکت امنا برای رسیدگی به املاک امری که مزرعه و قنات وحید آباد زمینهای گلستان جاوید و مقبره شهدا و سه دانگ از قلعه خواجه و حظیره القدس بود به نیریز اعزام شدم از آنجا که محلی بوده و دوران دبستان را در نیریز گذرانده بودم نمیتوانستند مانند دیگران مرا اخراج بلد نمایند لذا با ارتباط با اولیای امور و تقویت روحیه احبا و سرکشی به املاک امری موفق شدم تا اندازه ای از استیحا ش مردم کاسته و در رفع گرفتاری حقوقی اهالی با نوشتن عرض حال های حقوقی یا دفاعیه در مقابل کیفر خواستها و مراجعه به دادگاه و غیره بدون چشم

داشت و دریافت وجهی محبت اهالی که من و خانواده ام را سالها می-شناختند جلب می نمایم .

از تصادف روزگار در همان اوان درویش نیز با ایجاد خانقاه و گرفتن جلسات ورد و دعا در تمامی ایران به فعالیت مشغول بودند که این موضوع با مخالفت شدید جامعه روحانیت مواجه گردید .

رئیس ژاندارمری وقت که از دوستان من بوده تمایلات درویشی داشت و با سبیل پرپشت و صلابت نظامی گری ابهتی داشت و بر خلاف سایر رؤسای ادارات چنان توجه و اعتنائی به مرجع روحانیت وقت سید محی الدین معروف نمی کرد لذا در صدد تحقیر او بر آمدند و روزی که در حاشیه خیابان اصلی شهر قدم میزد جوانی عمداً به او تنه زده و او را در جوی آب انداخت او هم عصبانی شده با شلیک چند تیر هوائی و تعقیب ضارب موجب هواداری کسبه و اهالی از ضارب شد که باعث شلوغی و آشفتگی شهر شد و چون بیم بلوا و آشوب میرفت در شهر حکومت نظامی اعلام شد و شبانه سید محی الدین را که عامل اصلی و محرک این قضیه بود به یزد تبعید نمودند از آنجا که چند شب قبل ایشان در مسجدی آمدن بنده را به نی ریز مضر تشخیص داده و دستور عدم معاشرت و مراوده حتی فروش مایحتاج یومیه داده بود مردم تبعید ایشان را از چشم بنده دیده و مرا عامل آن میدانستند در حالیکه روح بنده هم از آن خبر نداشت این جریان مجدداً باعث بهم خوردن اوضاع و تشنج در محل گردید و چون قرار داد یکساله من با شرکت امناء تمام شده بود لذا قبل از اینکه حادثه شومی اتفاق بیفتد محل را ترک نمودم و بعد از دو سه ماه با وساطت علمای شیراز و اقدامات مجامع دینی مجدداً آقای سید محی الدین به نیریز برگشتند .

واقعه ای دیگر

سال ۵۳ شمسی که ساکن نیریز بودم جوانی بهائی با تفنگ بدون جواز و در فصل غیر مجاز به شکار کبک رفته بود شکاریان ناحیه او را دستگیر و بدادگاه برده بود آنها هم تا رسیدگی به پرونده و صدور حکم او را موقتاً بازداشت کرده بودند پدر و مادرش که از قدمای احباب و از خانواده‌های رنج کشیده بوده و صدمات بسیار در راه امر مبارک تحمل کرده بودند سراسیمه سراغم آمدند که پسرمان را گرفته اند به آنها گفتم چون جرمش زیاد سنگین نیست مسئله ای ندارد فوقش تفنگش را توقیف و خودش را هم جریمه مختصری نموده رهایش می کنند عجز و التماس بسیار کردند که ممکن است او را بخاطر بهائی بودن اذیت کنند تو را بخدا هر کاری می توانی بکن چون دیدیم بسیار ناراحت هستی و جزع و فزع میکنند به دادگاه رفتم که رئیس آن از همکلاسان دوران دانشکده من بود با احترام مرا پذیرفت وقتی موضوع را مطرح کردم گفت آیا ضامن تنی میشوی که هر وقت او را خواستم تحویلش دهی قول دادم فوراً دستور آزادی او را صادر کرده و از باز دانشگاه شهربانی بیرون آمد فردای آن روز همان شکاریانی که او را دستگیر کرده بود به قتل رسید این بار او را بجرم قتل شکاربان و اینکه قصد انتقام داشته دستگیر نمودند و تحت شکنجه و آزار قرار داده حدود دو سه ماه در زندان بود و پرونده به فسا و شیراز رفت چندین بار به دادگاههای مختلف مراجعه و لوایح حقوقی نوشتم تا اینکه بالاخره قاتل اصلی پیدا شد و بی گناهی او ثابت گردید به پدر و مادرش گفتم دیدید که اگر اصرار نمی کردید که او طاقت زندان ندارد برو او را آزاد کن به این بلا و دردسر دچار نمی شد و خود و مرا در زحمت نمی انداخت بهر حال این واقعه گرچه یک موضوع پیش پا افتاده و خصوصی بوده ولی

عکس العمل کلی داشت که جامعه منسجم بهائی چگونه در هنگام حدوث حادثه ای پشتیبان یکدیگر بوده و ضمناً روشن گردید که احباء را با قتل و کشتار و انتقام و کینه ورزی کاری نیست .

در خاتمه برای حسن ختام چند لوح که بافتخار احبای نیریز نازل گشته را مینگارد :

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح احبای نیریز را مورد لطف و عنایت خود قرار داده و درباره اهمیت استقامت آنان در تحمل شدائد و مصائب چنین میفرماید :

به واسطه جناب آقا میرزا محسن افنان علیه بهاء الله الابهی - نیریز
جناب آمیرزا احمد ابن میرزا ابوالقاسم و احبا علیهم بهاء الله الابهی -

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه مرسل واصل شد معانی مفصل داشت شکایت از ایام ماضی بود که طرق و معابر مقطوع واسطه ارسال رسائل معدوم دو طرف از مخابره محروم فی الحقیقه چنین بود ولی نور مبین روابطی بین قلوب مؤمنین داده که بدون خامه و نامه پیک مبین در میان است و قاصد امین پی در پی میرسد و آن عواطف قلبیه و انجذابات وجدانیه است مشام لطیف شمیم قمیص را از مسافت بعیده بیابد و قوه باصره آفتاب انوار را در فلک اثر نماید بعد مسافت مانع نگردد و هزار فرسنگ حائل نشود مقصود این است هر چند رسائل مقطوع ولی وسائل عواطف و احساسات موجود این است پیام ابدی و خیر مستمری الحمد لله سلطه غالبه و سلطنت عادله شوکت گروه عاصی را بشکست دوباره مکاتبه و مراسله متتابع گردید .

وَ انکَ فَاشکرالله بما کَشِفَ الغطاءِ وَ سَمَحَ الجزیرلِ الغطاءِ وَ اَراکَ الایه
الکبری وَ انجذبت الی ملکوت الابهی وَ انطق لسانک بالثناء علی رب

السّموات العلیٰ فاطمئن بفضل مولاک و شمر الاذیال و الاردان و جلّ فی هذا میدان و اطلق اللسان بالحجه و البرهان و اخرج حجاب الاوهام عن ابصار الخلق فی هذه الايام و ادعوا للناس الی سبیل الهدی و الطریقه المثلی لعلّ النفوس تهتز من نفحات الله و تستبشر ببشارات الله و تصفو البصائر و تطیب الضمائر و تقرّ الاعین بمشاهده الاثار و مکاشفه الایات و اقتباس الانوار من ملکوت الاسرار و بلّغ تحیتی و ثنایی علی احبائی الذین دقت بصائرهم و طابت ضمائرهم بالفیض المدار من سحاب رحمہ ربّک العزیز الجبار - نیریز شورانگیز است و مشکبیز از بدایت طلوع صبح هدی ندای منادی ملکوت اعلیٰ را لیبیک لیبیک بر ملا گفتند و به نار محبت الله برافروختند و از شوکت ظالمان و سطوت ستمکاران بخوف و هراس نیفتادند ثابت بودند و متین و مستقیم در امر نور مبین تحمل سیف و سنان نمودند و هدف تیر و سهام شدند خانمان بتالان و تاراج دادند و سر بر نیزه و سنان برافروختند . زنان و کودکان اسیر شدند و جوانان نورسیده معرض تیغ و شمشیر گردیدند با وجود این وهن و فتور نیاوردند و در جانفشانی قصور نکردند و مرتبه مورد ظلم و عدوان شدند و شهید سبیل رحمن گردیدند و اسیر دست ستمکاران شدند . بیشتر از بیشتر باز ثبات و استقامت نمودند و مانند قلاع حصین رزین و رحین بودند این منقبت نیریز مذاقها را قند ریز نماید و مشامها را مشکبیز کند اما واقعه سروستان اهمیتی ندارد عبارت از نوهوسی است و عدم اطلاع بر نصوص الهی به آثار الهی مراجعت نمائید من یدعی قبل الف سنه نصّ صریح الهی است و همچنین در مواقع متعدده بصریح عبارت مفصل این مطلب مذکور چقدر جمال مبارک نصایح و وصایا فرمودند که اگر نفسی قبل از الف ادعایی نماید چنین است و چنان است فسوف یبعث الله علیه من الیرجمه را ملاحظه نمائید باری مرکز میثاق خود

را عبد،رق و ساجد احبای مبارک میدانند و شب و روز ارزونی جز ذل و انکسار و خضوع و خشوع و صرف فنا در استان مقدس ندارد حتی خود را غصن و فرع نمیشمرد تراب استان میدانند با وجود این چگونه بعضی از نفوس را چنین هواها در سر افتد لکن اهمیتی ندارد سراب است و کف سیلاب ما از احبای سروستان امید آن داشتیم که سبب ثبوت و استقامت دیگران گردند نه چنین باز امید ما باقی است این واقعه موجی بود میگذرد از قبل من تحیت مشتاقانه به احبای سروستان برسانید و علیکم البهاء الابهی - ۷ تموز ۱۹۱۹ - عبدالبهاء عباس